



دانشگاه پیام نور
آموزش آزادانه

مبانی عرفان و تصوف

(رشته زبان و ادبیات فارسی)

قاسم انصاری



از سری انتشارات آزمایشی دانشگاه پیام نور



۷۰۰	۱۰
-----	----

قاسم انصاری

معانی عرفان و تصوف

حین مسرت

۱۶۰

۶۶۰۹۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی عرفان و تصوف

(رشته زبان و ادبیات فارسی)

دکتر قاسم انصاری

دانشگاه پیام نور

دانشگاه پیام نور (آموزش از راه دور)

- عنوان: مبانی عرفان و تصوف (رشته زبان و ادبیات فارسی)
- مؤلف: دکتر قاسم انصاری
- ویراستار علمی: دکتر علی اصغر حلبی
- حروفچینی: دفتر هماهنگی، تدوین و آماده‌سازی منابع درسی
- تعداد: ۵۰۰۰ جلد
- نوبت و تاریخ چاپ: چاپ اول آذر ۱۳۷۱، چاپ دوم مرداد ۱۳۷۲
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- کلیه حقوق برای دانشگاه پیام نور محفوظ است.

۱۲۰۰ ریال

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۸	درس اول
۹	تعریف عرفان و تصوف
۱۱	عرفان عملی
۱۲	عرفان نظری
۱۴	راههای وصول به حقیقت
۱۷	خودآزمایی ۱
	درس دوم
۲۱	عرفان و تصوف اسلامی ۱
۲۲	مکتب بصره
۲۳	مکتب خراسان
۲۴	شیوه‌های تصوف
۲۷	خودآزمایی ۲

درس سوم

۳۱	سالک (مرید) و شیخ (پیر، مراد)
۳۲	مقامات و احوال در سلوک صوفیانه
۳۳	مقامات
۳۸	احوال
۴۵	خودآزمایی ۳

درس چهارم

۴۹	پاره‌یی از اصطلاحات مشهور صوفیه
۵۸	خودآزمایی ۴

درس پنجم

۶۳	توحید و وحدت وجود
۶۸	تعریف و تقسیمات عقل
۶۹	وسایط
۷۰	حضرات خمس
۷۲	کرامت
۷۳	تجلی و اشراق
۷۵	جبر و اختیار
۷۸	خودآزمایی ۵

درس ششم

۸۱	محبت و عشق در عرفان
۸۶	فتوت و جوانمردی

۸۹ خودآزمایی ۶

درس هفتم

۹۳ طریقتها

۱۰۳ خودآزمایی ۷

درس هشتم

۱۰۷ خانقاه

۱۰۹ خرقة و خرقة پوشی

۱۱۲ سماع

۱۱۶ شرایط سالک (مرید) و شیخ (پیر، مراد)

۱۱۸ خودآزمایی ۸

درس نهم

۱۲۲ نگاهی کوتاه به عرفان و تصوف در خارج از دنیای اسلام

۱۲۲ آیین میتراپی

۱۲۴ آیین یهود

۱۲۵ آیین مسیح و راهبان مسیحی

۱۲۸ فلسفه و عرفان هندی

۱۳۱ نو افلاطونیان

۱۳۲ گنوستیسیسم

۱۳۴ خودآزمایی ۹

درس دهم

- ۱۳۷ تأثیر عرفان و تصوف در امور اجتماعی
- ۱۴۱ خودآزمایی ۱۰

درس یازدهم و دوازدهم

- ۱۴۴ عرفای معروف از صدر اسلام تا قرن نهم هجری
- ۱۷۴ خودآزمایی ۱۱ و ۱۲
- ۱۷۷ پاسخ خودآزماییها
- ۱۸۷ کتابنامه

بنام خدا

پیشگفتار

آنچه در این مختصر ملاحظه می‌فرمائید از دریا قطره‌یی و از بسیار اندکی است. گستردگی موضوع، محدودیت برنامه، تنگی وقت و اختلاف نظر صوفیه و محققان در تصوف و مباحث مربوط به آن از جمله عواملی است که بر نقص و عیب این نوشته افزوده است. آثار عرفانی، نمک ادبیات ایرانی و اسلامی است و آشنایی با آراء و افکار لطیف و ذوقی صوفیه و عارفان و شرح احوال و مقامات آنان که داعیان عشق به خدا و محبت به انسان و انسانیت هستند، آرام‌بخش دل و روان خواننده می‌شود و او به زودی درمی‌یابد که زبان عرفان رمزی و تمثلی است، نه علمی و عقلی، و می‌پذیرد که هر جا سخن از عشق و عاطفه و احساس است:

گفتن ناگفتنی‌ها مشکل است نیست این کار زبان، کار دل است و به مولانا جلال‌الدین حق می‌دهد که با آن همه معلومات و محفوظات و قدرت بیان و تجربه و آگاهی بر نهان و عیان این فن، بگوید:

ای خدا ما را تو بنما آن مقام که در آن بی‌حرف می‌روید کلام به هر صورت، این وجیزه، مقدمه و مدخل و فهرستی است که به امید تشویق دانشجویان عزیز مبتدی فراهم شده تا در فرصتهای مناسب موضوعات قابل توجه آن را، به هدایت استادان ارجمند، پی گیرند و از مزایای ذوقی علمی و عملی آن بهر مند شوند.

مؤلف امیدوار است صاحبان ذوق و نظر این تألیف مختصر را به دیده اصلاح و ارشاد بنگرند و او را به رفع نواقص و معایب آن هدایت و ترغیب کنند توفیق از خدا و توکل بدوست.

دانشجویان عزیز! سعی شده است مطالب کتاب با رعایت تناسب تهیه شود، در آخر هر درس به مآخذ و منابع موجود و دستیاب ارجاع داده شده است تا دانشجویان صورت نیاز بدان مراجع رجوع کند و در پایان نیز فهرستی از کتب لازم و ضروری آمده است.

درس اول: تعریف عرفان و تصوف

هدف این گفتار

آشنایی دانشجویان با تعاریف عرفان و تصوف و تفاوت آن با فلسفه و حکمت و آشنایی با دیدگاه‌های عرفا و متصوفان برای وصول به حقیقت.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجوی پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. عرفان را تعریف کند.
۲. درباره وجه تسمیه صوفی اظهار نظر کند.
۳. مقبول‌ترین توصیف را درباره صوفی بیان کند.
۴. عرفان عملی را تعریف کند.
۵. عرفان نظری را توضیح دهد.
۶. تفاوت عرفان و فلسفه را بیان کند.
۷. عرفان و تصوف را از حکمت بازشناسد.
۸. شریعت، طریقت و حقیقت را تعریف کند.
۹. راههای وصول به حقیقت را از طریق حکمت مشایی، حکمت کلامی، حکمت اشراقی و حکمت عرفانی تعریف کند.
۱۰. عرفا و صوفیانی که در جنبه‌های نظری و عملی تصوف شهرت دارند، نام ببرد.

۱

تعریف عرفان و تصوف

عرفان یا معرفت^۱ به معنی شناخت است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می‌گویند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می‌خوانند. تصوف به معنی پشمینه‌پوشی است و متصوف کسی را گویند که پشمینه‌پوش و پیرو راه صوفیان باشد.

از برای تسمیه صوفی به این نام وجوهی چند ذکر کرده‌اند: برخی عقیده دارند صوفی کسی است که صفای دل داشته باشد و نتیجه اینکه «تصوف» را مشتق از «صفا» می‌دانند. عده‌ای این کلمه را از «صفه» مشتق دانسته و صوفیان را در اعمال با «اصحاب صفه» مرتبط می‌دانند (اصحاب صفه گروهی از فقرا و مسلمان بودند که به امر رسول اکرم (ص) در صفه مسجد النبی سکونت داشتند) گروهی گفته‌اند که این کلمه مشتق از «صف» است و صوفیان کسانی هستند که در پیشگاه خدا در صف اول باشند. جمعی برآنند که صوفی منسوب به «صوفانه» است و آن گیاه نازک و کوتاهی است که فقرا

۱. در قرآن کریم، هدف از آفرینش معرفت یا شناخت حق است، چنانکه می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند. (ذاریات، ۵۱/آیه ۵۶)
یعنی: لیرفون: مرا بشناسند. امام جعفر صادق (ع) فرموده است: «إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَادَا عَرَفُوهُ عِبَادُهُ»؛ ای مردم خدا مرا را نیافرید مگر آنکه او را بشناسند و چون بشناسند عبادتش کنند.

بیابانگرد آن را می‌خورده‌اند.^۱ عده‌یی بر این عقیده‌اند که صوفی معرب «سوفی» یونانی است و «تئوسوفیا»^۲ (خدا دوستی یا خداشناسی) با تصوف به نحوی پیوند دارد.^۳

کلمه صوفی را مشتق از «صَفْو» (برگزیده) دانسته‌اند و جمع‌ی نیز صوفی را به صوفه (عَوْثُ بَنِ مَرْ) نسبت داده‌اند که خود و فرزندانش (بنی صوفه) در دوره جاهلیت خدمتگزار کعبه بودند.

این وجه تسمیه‌ها از نظر زبان عربی، خلاف قاعده است و این عقیده هم که تسمیه صوفی از اخوان الصفاست، درست نیست، زیرا کلمه صوفی قبل از اخوان الصفا، که در اوایل قرن سوم ه. ق. پدید آمده‌اند، وجود داشته است.

سرانجام باید گفت که نسبت صوفی به «صوف» یا پشمینه، به حقیقت نزدیکتر است، گرچه غیر صوفیان هم پشمینه می‌پوشیده‌اند و روایتی در همین مضمون به علی (ع) نسبت داده‌اند که می‌فرماید: «صوفی کسی است که از روی صفا پشمینه بپوشد و دنیا را پس‌پُشت بیند و زر و سنگ و سیم و کلوخ نزد او یکسان باشد، و گرنه سگ کوفی بهتر از هزار صوفی است».^۴

(این سخن، در بعضی متون از قول ابوعلی رودباری نقل شده است).

از حضرت رسول (ص) روایت است که: بر شما باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان دریابید. و نیز: هر که لباس پشمین پوشد نرم دل شود. ایضاً: دل‌های خود را به لباس پشمین نورانی کنید که در دنیا مذلت و خواری و در آخرت نور و روشنائی است.

تاریخ استعمال کلمه صوفی به روشنی معلوم نیست و آراء محققان در این مورد متفاوت است.

۱. ر.ک.: کلابادی، الترف، ۲۱.

۲. Theosophia

۳. عبدالرحمن بدوی، تاریخ التصوف اسلامی، ۱۰.

۴. الصوفی مَنْ لَبَسَ الصُّوفَ عَلَى الصَّفا وَ كَانَتْ الدُّنْيَا مِنْهُ عَلَى الْقَضَاءِ وَ اشْتَرَى عَنْهُ الذَّهَبُ وَ الْحَجَرُ وَ الْفَضَّةُ وَ الْمَدَرُ وَ الْآ فَاكْتَلَبَ الْكُوفِيُّ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صُوفِي (دکتر رجائی، فرهنگ اشعار حافظ صص ۳۱۸ تا ۳۲۱، چاپ اول و طراپق الحقایق، ص ۱۰۳)

به زعم بسیاری از مورخانِ تصوف، نخستین کسی که صوفی خوانده شده، ابوهاشم صوفی است که تا اواسط قرن دوم حیات داشته و با سفیان ثوری (وفات ۱۶۱ هـ) معاصر بوده است و سفیان گفته است: «اگر ابوهاشم را ندیده بودم، دقایق ریا را نمی فهمیدم.»^۱، ابونصر سراج افزاید، کلمه صوفی پیش از اسلام هم استعمال داشته است.

برخی دیگر براین عقیده‌اند که کاربرد کلمه صوفی به اوایل قرن دوم هجری مربوط می شود. سراج از حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ) نقل می کند که گفته است: «رَأَيْتُ صُوفِيًّا فِي الطَّوَافِ وَأَعْطَيْتُهُ شَيْئًا فَلَمْ يَأْخُذْ» در طواف صوفیی دیدم و چیزی بدو دادم ولی نپذیرفت.

و نیز: «لَقَدْ أَدْرَكْتُ سَبْعِينَ بَدْرِيًّا مَا كَانَ لِبَاسُهُمْ إِلَّا الصُّوفُ» هفتاد بدری دیدم که جامه‌هایشان پشمین بود.^۲

عین القضاة می نویسد: پویندگان راه خدا در اعصار گذشته و سده‌های نخستین به نام صوفی شناخته نشده‌اند و صوفی لفظی است که در قرن سوم شهرت یافت و نخستین کسی که در بغداد بدین نام نامیده شد «عبدک صوفی» بود، وی از بزرگان مشایخ و قدمای آنان و پیش از بشر حافی و سَرّی سقطی بود.^۳

عرفان عملی: «جسورانه‌ترین کمال مطلوب و والاترین اشتیاق روحانی در حیات دینی است»^۴.

عرفان عملی روابط و وظایف انسان را با خود و با اجتماع و با خدا بیان می کند و مانند علم اخلاق است. سالک باید مقامات و منازل را طی کند تا به قله رفیع انسانیت برسد. و باید بداند که وصول به این درجه به عقل و اندیشه نیست و کارِ دل و حاصل مجاهده و تهذیب نفس است یعنی سالک متحرک و پویاست و از هر چه بیاغازد باید به خداوند

۱. ابونصر سراج، اللّمع، صفحه ۲۲۲ معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، صفحه ۱۰۳.

۲. رک: التعرف لمذهب التصوف ص ۲۳، ابوبکر محمد الکلاباذی، قاهره. فی التصوف الاسلامی، ریتولد نیکلسون، دکتر ابوالعلا عیفی، قاهره، ص ۲۸ به بعد.

۳. شکوی الغریب، عین القضاة، ص ۲۸، دفاعیات، ۴۶.

۴. دکتر عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو وجدان، ۳۳۳. علمی

انجامد: «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَهِه رَاجِعُونَ» ما از خدائیم و به او باز می گردیم. در عرفان عملی کوشش بی وقفه سالک برای بازگردانیدن کثرت به وحدت و گذشتن از وجود ممکن و فانی و رسیدن به وجود متعالی است.

عرفان نظری (علم به خدا و جهان هستی):

مانند فلسفه الهی به تفسیر هستی متوجه است و با فلسفه تفاوت‌هایی دارد.

الف. فلسفه در استدلال‌ات خود به مبادی و اصول عقلی تکیه دارد و عرفان به اصول و مبادی کشفی و قلبی؛

ب. در فلسفه خدا و جزا و اصالت دارند و مستقل هستند، در عرفان وجود مطلق و هستی اصیل خداست و غیر او اسماء و صفات وی هستند و استقلال ندارند.

ج. فیلسوف، کمال انسانیت را در آن می داند که جهانی عقلی بشود، مانند جهان عینی و جهان را چنانکه هست با عقل خود دریابد. عارف آرزوی آن دارد که با فنای خود در حق، بقای ابد یابد و قطره وار به دریای بی کران حقیقت بپیوندد تا دریا شود، عرفان نظری اندیشه درباه چگونگی صدور کثرت از وحدت است. با همه این تفاوتها عرفان عارف و حکمت حکیم دو راه متفاوت است که در پایان به یک منزل و مقصود منتهی می شود. حکیم، می خواهد با سرانگشت فکرت و افزار استدلال و عقل پرده از روی حقیقت بردارد. اما عارف می خواهد با تهذیب نفس و صفای قلب و نسیم مشاهده به حقیقت رسد.

آنچه حکیم می فهمد، عارف آن را می بیند و می داند که پرده جهل وجود اوست و می کوشد تا این حجاب از میانه بردارد.

عارفان، راه وصول به شناخت عالم و معرفت حق را از طریق: (۱) شریعت، (۲) طریقت، (۳) حقیقت، ممکن می دانند. می گویند انسان با طی این مراحل، خود را مهذب کرده، مستعد فیض الهی می شود. از جهل به علم و از علم به معرفت می رسد و کمال می یابد (علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین).

شریعت برای اصلاح ظاهر، طریقت برای اصلاح ضمائر^۱ و حقیقت برای اصلاح سرایر^۲ است (به گمان برخی از صوفیه، رسیدن به طریقت، سالک را از شریعت بی نیاز می کند، همچنان که رسیدن به حقیقت، از طریقت بی نیاز می سازد.) شریعت، علم است. طریقت، عمل است. حقیقت، وصول الی الله.

مولانا (ف ۶۷۲ هـ) می گوید: «شریعت همچون شمع است ره می نماید و بی آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود و چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است.

گفته اند که: لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ لَبَطَلَتِ الشَّرَائِعُ: چون حقیقت ها پیدا شود شریعت ها باطل می گردد. همچنانکه مس زر شود و یا خود از اصل زر بود، او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است، و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است، چنانکه گفته اند: طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ مَذْمُومٌ... شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب، و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است، و حقیقت زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا شادند که ما علم این می دانیم، و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما چنین کارها می کنیم، و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم، عَتَاءُ اللَّهِ (آزاد شدگان خدا) ایم. «كُلَّ حَزَبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (هر گروهی به آنچه دارد شادمان است). یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است و طریقت، پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت، صحت یافتن ابدی و ازان دو فارغ شدن.

چون آدمی از این حیات میرد، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند^۳. «...». به هر حال عرفان در جنبه نظری کشف معرفت سری و غالباً شخصی است که به اعتقاد پیروان آن انسان را از محدوده خودی رهایی می دهد و به وجودی که ورای عالم محدود خودی است مجال اتصال می بخشد چنانکه جنبه عملی آن سعی در رسیدن به

۱ و ۲. ضمائر، محل معرفت است و سرایر محل مشاهده.

۳. هشوی، «مقدمه دفتر پنجم».

مرتبه‌یی از تصفیه و تکامل است که اتصال بی واسطه با وجود نامحدود و متعالی را برای انسان محدود متناهی و فانی ممکن سازد.

جنبه نظری تصوف اسلامی، نزد عین القضاة همدانی و ابن عربی و شبستری و جنبه عملی آن نزد غزالی و شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی و مولوی به عالی‌ترین صورت تقریر می‌شود و احوال و مقامات امثال بایزید و شبلی و ذوالنون و بوسعید لطایف تجربی آن را نشان می‌دهد.^۱

راههای وصول به حقیقت

مُحققان، رسیدن به حقیقت را چهار طریق یاد کرده‌اند.

۱. حکمت مشایی: (چون ارسطو قافله سالار این مکتب، عقاید خود را در حین راه رفتن برای شاگردان خود بیان می‌کرد بعدها پیروان این مکتب در جهان اسلامی، به مشائیان مشهور شدند.) در حکمت مشایی اصلِ داورى با عقل و استدلال است. از جمله مشائیان، ارسطو (ف ۳۲۲ ق.م)، بنیانگذار این حکمت و تدوین کننده و مؤلف منطق نظری است. و به وسیله ابن سینا (ف ۴۲۸ هـ) است که این مکتب در جهان اسلام و قلمرو اسلامی رواج یافت.

۲. از راه مباحث کلامی: در علم کلام معمولاً سنت مذهبی و عقل و استدلال، راهنمای طالب معرفت است؛ بزرگانی چون شیخ طوسی (ف ۴۶۰ هـ)، امام الحرمین جوینی (ف ۴۷۸ هـ)، شیخ مفید (ف ۴۱۳ هـ) و خواجه نصیرالدین طوسی (ف ۶۷۲ هـ) بدین علم شهرت دارند.

کلام متعهد دفاع از شریعت است.

۳. از راه حکمت اشراقی: مؤسس این مکتب شیخ شهاب‌الدین سهروردی مقتول (۵۸۷ هـ) مؤلف حکمة الاشراق است و می‌نویسد «کسی می‌تواند به این کتاب مراجعه کند که بارقه غیبی به دل وی رسد» پیروان این مکتب معتقدند که وصول به حقیقت،

۱. دکتر عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو وجدان، ۳۳۴.

علاوه بر عقل و استدلال، از طریق اشراق امکان پذیر است. یعنی علاوه بر داوری عقل باید جوینده حقیقت، از اشراقات غیبی هم برخوردار باشد تا عقل در داوری خطا نکند. این شیوه استدلال به گمان بیشتر مورخان فلسفه از شیوه تفکر حکمای ایران باستان اخذ شده است؛ در حقیقت عرفان اشراقی واکنش فکر آریایی در مقابل اندیشه سامی است و افلاطون نیز اشراقی است.

۴. از راه حکمت عرفانی: در این حکمت رسیدن به حقیقت از طریق علم غیر ممکن است و عقل جزئی و حسابگر را در آن راهی نیست. سالک تنها راه رسیدن به حقیقت را کشف و شهود می شمارد و نزدیکترین راه برای رسیدن به خدا را اشراقات قلبی می داند؛ حکیم سبزواری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ هـ) می گوید: «آنان که در پی معرفت حقایق اند، چهار گروه اند: یا با تفکر و دلایل عقلی به شناخت حقیقت می رسند (مشائیان)؛ یا با دلایل عقلی و صفای باطن، که مایه کشف و شهود است، به حقیقت نایل می شوند (اشراقیان)؛ یا تفکر و دلایل عقلی منطبق با شرع را برای حمایت از شریعت بر می گیرند (متکلمان) و آنان که حقیقت را به تصفیه نفس و صفای دل در می یابند، «صوفیان» هستند.^۱

تصوف جنبه عملی عرفان است و صوفی با سیر و سلوک و کسب مقامات و نیل به احوال می شود که به مشاهده رسد و حق را به دیده دل ببیند، صوفیان در این مورد به گفتاری از بزرگان دین مقدس اسلام، استاد جسته اند؛ مثلاً: آمده است که از علی (ع) پرسیدند خدا را چگونه شناختی؟ فرمود: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ» یا «لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».^۲

محمد غزالی می گوید: طریق تصوف بهترین راه معرفت حق، و صوفیان بهترین طبقه از مردم هستند، حال ذوقی آنان نیکوترین احوال است.^۳

ابن سینا، عرفان را برای جاهلان به آن مایه تمسخر و برای صاحبان سرمایه

۱. شرح منظومه، ص ۳۶، اسلامی.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. المتقذ من الضلال، ص ۶۸، طبع دارالعلم للجمع.

عبرت می‌داند^۱ روزبهان بقلی براین عقیده است که: «عرفا سرّ لاهوت را در سرای ناسوت آوردند و به جان لاهوت در زبان ناسوت سخن گفتند، خود گفتند، از خود گفتند و با خود گفتند.»^۲ ملاصدرا هم در این که معرفت موهبت الهی است گفته است، من به مدد الهی به موضوعاتی معرفت یافته‌ام و این معانی بر من کشف شد. لذا از زلالی که به طریق الهام نوشیده‌ام، نباید دیگران را بی‌بهره بگذارم.^۳

۱. نَبَط نَهْم اشارات، ص ۲۸۲، به اهتمام استاد محمود شهابی، چاپ دانشگاه تهران.

۲. شرح شطحیات، ص ۲۲، به اهتمام هنری کرین، انستیتو ایران و فرانسه.

۳. مقدمهٔ اسفار، ج ۱، ص ۸، طبع دار احیاء التراث العربی، بیروت.

خودآزمایی ۱

۱. عرفان چیست؟
۲. به چه کسی عارف گفته می‌شود؟
۳. معرفت چیست؟
۴. صوفی کسی است که:
 - الف) صفای دل داشته باشد.
 - ب) کسی که در پیشگاه خدا در صف اول باشد.
 - ج) منسوب به «صوف» یا پشمینه است.
 - د) معرّب سوفیاست.
۵. اولین صوفی، سفیان ثوری بوده است.
 - الف. درست
 - ب. نادرست
۶. فرق تصوف با عرفان چیست؟
۷. عرفان عملی را در یک سطر تعریف کنید.
۸. عرفان نظری را در یک سطر تعریف کنید.
۹. شریعت، طریقت و حقیقت چیست و چگونه به علم طب تشبیه شده است؟
۱۰. راههای وصول به حقیقت را نام ببرید.

۱۱. دو مورد از موارد اختلاف تصوف و عرفان با فلسفه را به اختصار بیان کنید.
۱۲. مشائیان چه کسانی بودند و چرا بدین نام نامیده شدند؟
۱۳. حکمت مشائی به وسیله چه کسی در جهان اسلام رواج یافت؟
۱۴. مؤسس حکمت اشراقی کیست؟
۱۵. رهایی انسان از محدوده خودی و مجال اتصال به ورای عالم محدود را چه می نامند؟
۱۶. رسیدن بی واسطه به وجود نامحدود و متعالی را برای انسان محدود و متناهی را چه می خوانند؟

درس دوم: عرفان و تصوف اسلامی

هدف این گفتار

آشنایی دانشجویان با عرفان و تصوف اسلامی و مکاتب تصوف و شیوه عرفان و تصوف.

هدفهای آموزشی

انتظار می رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. درباره منشأ عرفان اسلامی توضیحاتی ارائه دهد.
۲. جنبه هایی از مسیحیت و یهودیت و تصوف هندی را که در تصوف و عرفان اسلامی، تأثیر گذارده است، به اختصار بیان کند.
۳. به موارد اختلاف عرفان و تصوف اسلامی با مسیحیت و یهودیت و تصوف هندی اشاره نماید.
۴. مکتب بغداد و اصول طریقت آن را تعریف کند و پیشرو این مکتب را نام ببرد.
۵. مکتب خراسان و اساس این طریقت را تعریف کند و توضیح دهد که زیر نظر چه کسی اداره شده است.
۶. ملامتیان را تعریف کند و درباره وجه تسمیه این گروه توضیحاتی ارائه دهد.
۷. شیخ و پیشوای ملامتیان را معرفی کند.
۸. چند تن از ملامتیان را نام ببرد.

۹. در باره طریقت زهد توضیحاتی بدهد و یکی از بزرگان پیشوای این طریقت را معرفی کند.

۱۰. درباره طریقت کشف و معرفت توضیحاتی بدهد و معروفترین پیشوای این طریقت را نام ببرد.

۱۱. طریقت وحدت وجودی را توضیح دهد و پیشوای آن را معرفی کند.

۲

عرفان و تصوف اسلامی

عقیده عرفای اسلامی این است که تصوف و عرفان اسلامی، از روح و حقیقت اسلام اقتباس شده و به مرور زمان رنگ عرفان سایر جوامع را به خود گرفته است. مشابهت‌هایی چون: پشمینه‌پوشی، صومعه و دیر و خانقاه، ترک دنیا و زهد، عزلت‌گزینی و توکل، عقل‌ستیزی و آزاداندیشی، نیروانا = فنا، دیانا = مراقبه و...، دلیل این تأثرات است. گروهی برای این عقیده‌اند که تصوف و عرفان اسلامی، مستقل و اصول آن مبتنی بر قرآن و اقوال بزرگان دین است و اساس آن از نظام فکری عرفانی سایر ادیان، اقتباس نشده است.^۱

چون در مسیحیت به جنبه‌های روحانی مفرط و ترک دنیا، و در یهودیت بیشتر به جنبه‌های بیم و یأس و ترس پرداخته‌اند و تصوف هندی به تنهایی و انزوا و تحمل رنج اهمیت می‌دهد. و هیچ یک از این امور با روح شرع اسلام و موازین آن سازگار نیست و به مدلول «لا رهبانیه فی الاسلام» صوفی باید در میان مردم باشد و از بیکاری و عطالت بگریزد و به خلق خدمت کند اما دل به دنیا نبندد و اسیر ظواهر نشود. ابو محمد سهل تستری (ف. ۲۷۳ هـ) گفت: «صوفی کسی است که از کدورت

۱. مثلاً قشیری در الرسالة همه گفتار خود را به شواهد قرآنی و احادیث و ذکر اقوال مشایخ مستند می‌سازد.

پاک و از فکر سرشار و نزد اوریگ بیابان و زروسیم فرق نکند». ابوالحسین نوری از صوفیان قرن سوم هجری گفت: «تصوّف ترک کردن همه حظوظ نفسانی است.» ابوعلی رودباری (۳۲۱ هـ) گفت: «صوفی کسی است که به صفا، لباس خشن و پشمینه پوشیده و مزه عشق و جفا بکشد، دنیا را پشت سرگذارد و راه و روش محمد مصطفی (ص) را پیش گیرد.» ابوسعید گفت: «تصوّف آن است که هر چه در سرداری بنهی؛ هر چه در کف داری بدهی، و هر چه پیش آید نجهی.» و دیگری گفت: «صوفیان اهل صدق اند، در دلهای شما فرو می شوند و از همتهای شما سربرمی آورند» یعنی: بر افکار و اعمال شما آگاهی دارند. تصوّف حُسن خلق است. تصوّف، ترک تکلف است. تصوّف، ترجیح دیگران بر خود است. تصوّف، یکسو نگرستن و یکسان دیدن است. و...

تعریفهای زیادی از تصوّف شده که همه آنها حکایت از تهذیب نفس و صفای باطن و ظاهر صوفی دارد و هر یک به گونه‌ی مردم را به دوستی و برادری و احترام به انسان و انسانیت تشویق می کند.

در آغاز تصوّف آداب و رسوم خاصی نداشت و به صورت زهد و اعراض از دنیا و مواظبت مستمر بر واجبات و مستحبات ظهور کرد و زاهدان که درد دین داشتند بر ضد کسانی که دین به دنیا می فروختند، قیام می کردند. «زُهاد ثمانیه» نمونه بارزی از این گروه به حساب می آیند.^۱

۱. مکتب بصره:

عرفان و تصوّف از مکتب بصره به مکتبهای بغداد و خراسان منتقل شد و تصوّف زاهدانه به تصوف عاشقانه بدل گردید. مکتب بغداد زیر نظر جنید (ف ۲۹۷ هـ) اداره می شد و پیروان خود را «اهل القلب» (صاحبدلان) می نامید. اساس کار جنید زهد و صحو یعنی پارسایی و هوشیاری بود.

۱. این گروه هشت تن اند که مشهورترین آنان اویس قرنی و حسن بصری است. درباره اسامی بقیه، نگاه کنید به: لغت نامه دهخدا، حرف ز.

۲. مکتب خراسان:

به وسیلهٔ ابراهیم ادهم (۱۶۱ هـ) به وجود آمد. وی همانند «بودا» شاهزاده‌یی بود که سلطنت و دنیا را رها کرده به عرفان و تصوف و عوالم روحانی روی آورده بود. روش او مبتنی بر «سکر و عبادت» (مستی و بندگی) بود. روش صوفیان خراسان در واقع براساس ملامت استوار بود و اصول طریقت اینان را: عدم توجه به داوری خلق و پاکی نزد خالق تشکیل می‌داد.

ملا متیان، نفی خود در برابر خالق را «ملامت» و نفی خود در مقابل خلق را «فُتُوت» می‌گویند. آنان صوفیانی بودند که بر ضد زهادت دروغین برخاستند و اعمال ریایی آنان را تخطئه کردند.^۱ شیخ و پیشوای ملا متیان، حمدون قصّار (متوفی ۲۷۰ هـ) است که گفت: «نفس خویش را بر نفس فرعون فضل نمی‌نهم، اما دل خویش را بر دل فرعون فضل می‌نهم.» وی طریق خود را در نیشابور نشر داد^۲، سهل تُستری (ف ۲۷۳ هـ) و جنید (۲۹۷ هـ) آرای او را ستودند. بایزید به پیروی از این فکر روزه خود را شکست تا در عجب نیفتد. حمدون می‌گوید: «باید که تا علم حق تعالی به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق، یعنی باید که اندر خلأ با حق تعالی معاملت نیکوتر از آن کنی که اندر ملأ با خلق، که حجاب اعظم از حق شغلِ دلِ توست با خلق^۳». ملا متیان معتقد بودند که قبول و توجه خلق، سالک را از توجه به خدا باز می‌دارد و از عنایت او محروم می‌کند^۴.

صوفیهٔ خراسان، تصوف و عرفان اسلامی را زنده و پویا یافتند و زهد صرف و نقّش را مناسب آن ندیدند، اندوه‌گین از شهادت حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ) و ابوجعفر شلمغانی (مقتول ۳۲۲ هـ) و خسته از بگومگوی علمای قشری و مباحث غیر لازم کلامی و مباحثی چون تجسم و تجسد در ذات باری و تهدید مردم به دوزخ و قهر الهی و گریز

۱. رسالة الملامیة سلمی و مقدمة آن، ص ۱۵، از دکتر ابوالعلا عفی، طبع مصر.

۲. وی به این آیه از قرآن نظر داشت که «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش ملامتگر بیمی ندارند)، ۵۹/۵.

۳. فقهات الانس، ص ۶۰.

۴. به مبحث «ملامتیه» رجوع شود.

دین - مداران از آزاداندیشی، و به استناد آیات و احادیثی چون: «خدا مردم را و مردم خدا را دوست دارند»، «خدای را در بهترین صورت دیدم و...» به سلاح عشق و مودت و بلنداندیشی و اخوت و انسان‌مداری و فتوت و وجد و حال و قبول ملامت مسلح شدند و به ارانه و ترویج جنبه‌های ذوقی و عاطفی عرفان اسلامی پرداختند. از محبت آدمی به خدا و محبت خدا به انسان سخن گفتند، ذکر و دعا را با قول و غزل درآمیختند و بی‌اعتنا به جنگ و جدال دارندگان مذاهب مختلف، راه به خدا را یکی دیدند. سخن از حال و مقام صوفیانه به میان کشیدند و از اتحاد خدا و انسان دم زدند مال و جاه دنیوی و «انانیت» را به ریشخند گرفتند، از بارگاه سلاطین گریختند و در خانقاه‌ها جمع آمدند فقیه و متکلم بزرگی چون حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی (ف ۵۰۵ هـ) به دفاع از تصوف برخاست، بسیاری از مردم به طرفداری از صوفیه پرداختند و بزرگان زیادی سر بر آستان مشایخ ساییدند. سخنان پر شور و مهیج ابوسعید ابی‌الخیر شیخ مشهور و مقتدر میهنه و تأویلات دل‌انگیز قرآنی خواجه عبدالله انصاری در هرات و آثار جالب و جاذب برادران غزالی در عشق و معرفت بر دلها می‌نشست و جلوه‌های ذاتی قرآن کریم، که در آن آدم خلیفه و موسی کلیم و عیسی روح و محمد (ص) حبیب خدا بود، روشنتر می‌شد، گرچه این شهرت و محبوبیت سبب شهادت مردانی چون حلاج و عین‌القضاة و شیخ اشراق شد، اما در تنویر و تلطیف افکار مردم و غنا و وسعت نظم و نثر زبان فارسی و نفوذ آن در تمام قلمرو اسلامی اثری شایسته و عمیق نهاد.

شیوه‌های تصوف

شیوه زهد - اساس تصوف در این مکتب عبادت و پیروی از سلف صالح و محبت و اخلاص و مجاهده و تمسک به احکام شریعت و توجه به حق تعالی و دوری از مال و جاه دنیوی در چهارچوب و محدوده کتاب و سنت است. اینان با نامهای: زهاد، نساک و عباد خوانده می‌شدند. دوام ذکر و توکل آنان یا برای ترس از معاصی طلب آخرت بود، یا به جهت پاداش بهشت و یا به منظور تمتع از محبت حق. حسن بصری (ف ۱۱۰ هـ) از این

گروه محسوب می‌شد^۱، به روایت قشیری، وی گفته است: «یک مثقال از ورع سالم بهتر از هزار مثقال صوم و صلاة است. ای فرزند آدم! بر نفس خویش محیط و مسلط باش، اگر آن رستگار شد، تو نیز رستگاری و اگر هلاک شد تو هم هلاک می‌شوی. هر نعمتی جز بهشت حقیر و هر بلایی جز دوزخ قابل تحمل و آسان است»^۲.

رابعة عَدَوِيه (ف، ۱۳۵ یا ۱۸۰ یا ۱۸۵ هـ) که زاهد محب است، گفت: «پیامبر اکرم را در خواب دیدم، فرمود: رابعه! مرا دوست داری؟ گفتم: یا رسول الله! کیست که تو را دوست نداشته باشد؟ ولی محبت خدا جایی برای محبت غیر او در دلم باقی نگذاشته است»^۳. تصوف، در این شیوه اقتدا و عبادت و صفاست.

شیوه کشف و معرفت - اساس این شیوه بر این نکته استوار است که منطق عقلی، به تنهایی، برای تحصیل معرفت و درک حقایق موجودات کافی و وافی نیست و بر حواس آدمی اعتمادی نمی‌توان کرد. شایسته است که به منطق عقلی و حواس اعتماد نکنیم، بلکه به روح پناه ببریم و به تقویت و سلامت آن همت گماریم تا با داشتن روح نیرومند و متصرف در جسم و با انجام دادن ریاضات لازم، از مقامی به مقام دیگر و از حالی به حال دیگر و از ذوقی به ذوق دیگر برسیم تا پرده جهل از برابر برداشته شود و حقایق بر آن ظاهر شود. اهل کشف، غایت آفرینش آدمی را معرفت می‌دانند. معرفت به حق^۴، ایمان به او و پاک دانستن وی از هر شائبه و هدف خلقت است. مؤید این نظر و سعادت انسان در زندگانی، خداشناسی مبتنی بر خودشناسی است.^۵ شناخت حق ضروری است، چون عبادت او موقوف به معرفت وی است. خلاصه اینکه: خودشناسی پایه علوم و حکمت‌ها و نردبان صعود و وصول به حضرت لاهوت است.

این نور معرفت را خدا در دل هر کس که بخواهد قرار می‌دهد و شرطش مجاهده و

۱. توفیق عباد، احمد، التصوف الاسلامی تاریخ و مدارج، قاهره، ص ۲۳ به بعد

۲. ترجمه رساله قشیری، به اهتمام استاد فروزانفر، صص ۱۷۰ و ۱۷۸ و صفحات دیگر.

۳. تذکره اولیاء، به اهتمام نیکلسون، با مقدمه قزوینی، ج ۱، ص ۷۱، کتابخانه مرکزی.

۴. حدیث: كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ، معنی حدیث...، اشاره به این مفهوم دارد.

۵. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، هر که خود را شناخت، خدایش را شناخته است.

ریاضت و تهذیب نفس از اوصاف نکوهیده و آراستن آن به اوصاف پسندیده است. یکی از پیشوایان مهم این مکتب، امام محمد غزالی (ف ۵۰۵ هـ) است که اسلام و تصوف اسلامی را چنانکه می‌بایست مطرح ساخت. تصوف در این شیوه، اقتدا و معرفت است.

شیوه وحدت وجودی - اساس این مکتب بر کشف و معرفت استوار است و پیروان آن معتقدند که موجودات، وجود واقعی ندارند و وجودشان در گرو وجود مدرکات است و هر جا که ادراک نباشد، چیزی موجود نیست. وسیله ادراک، حواس است و با نابودی حواس ادراک هم از میان می‌رود. حس بینایی وسیله وجود دیدنیها و حس شنوایی سبب وجود شنیدنیها و عقل وسیله ادراک عقلیات است، وقتی این نیروها نباشد، آن موجودات هم نیست، فقط یک نیرو باقی می‌ماند که در تمام هستی ساری و جاری است و آن نیروی الهی است، خدا در همه چیز و همه جاست و چنین نیرویی قابل تقدیس و اجلال است و نظم و نسق عالم وجود بدین نیرو بستگی کامل دارد. خداوند محیط به همه هستی است و انسان نیز که اشرف مخلوقات و خلیفه خداست به همه چیز احاطه دارد و عالم کبیر است و همه مراتب وجود، از عناصر تا عقل کلی، در نفس انسانی نهفته است.^۱ با کمال کشف، مراتب این وجود یکی پس از دیگری، برای انسان روشن می‌شود.

پیشوای این مکتب محیی الدین بن عربی (ف ۳۶۸ هـ) است و آرای او در وحدت وجود معروف است.

تصوف در این شیوه، اقتدا و محبت و فناست.^۲

۱. خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ: خداوند انسان را به صورت خود آفرید.

۲. برای توضیح بیشتر، «التصوف الاسلامی تاریخ و مدارس».

خودآزمایی ۲

۱. نظام فکری عرفان و تصوف اسلامی بر پایه کدام نظام عقیدتی است؟ در یک سطر توضیح دهید.

۲. تصوف و عرفان اسلامی، از:

الف) مسیحیت، یهودیت.

ب) تصوف هندی.

ج) هیچ کدام از ادیان.

د) برخی از ادیان.

تأثیراتی صوری گرفته است.

۳. «زهاد ثمانیه» چه کسانی بودند، در یک سطر توضیح بدهید.

۴. مکتب بغداد زیر نظر چه کسی اداره می شد، پیروان آن چه عنوانی داشتند و اصول

طریقت آنها چه بود؟

۵. مکتب خراسان به وسیله چه کسی بنیانگذاری شد و طریقت آنها بر چه اصولی

پایه ریزی شده بود؟

۶. اصول اعتقادی ملامتیان را در یک سطر شرح دهید.
۷. پیشوای ملامتیان را معرفی کنید.
۸. اساس تصوف در طریقت زهد چیست؟ یکی از بزرگان این طریقت را معرفی کنید.
۹. اساس تصوف در طریقت کشف و معرفت را در یک سطر تعریف کنید و یکی از پیشوایان آن را معرفی کنید.
۱۰. اساس طریقت وحدت وجودی را در یک سطر تعریف کنید و پیشوای آن را نام ببرید.

درس سوّم: سالک و شیخ و سلوک

هدف این گفتار

آشنایی دانشجویان با سلوک صوفیانه، مقامات و احوال سالک و مراحل و مراتب آن.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. سالک را تعریف کند.
۲. نقش پیر یا مراد و رابطه آن با سالک را بیان کند.
۳. با مراحل که سالک باید طی کند، آشنا شود و هشت منزل «مقامات سالک» را بیان کند.
۴. مفهوم لغوی و مصطلح توبه را ذکر کند و بتواند به شاهی از قرآن، حدیث یا شعر استناد کند.
۵. ورع را تعریف کند و مراد صوفیان از ورع را توضیح دهد.
۶. زهد را تعریف کند و بتواند به شاهی از گفتار صوفیان درباره آن اشاره کند.
۷. فقر در آیین صوفیان را توضیح دهد.
۸. صبر را از نظر لغت و مفهوم مراد صوفیان بیان کند و بتواند به شاهی از قرآن و عبارتی از بزرگان تصوف استناد کند.
۹. توکل را تعریف کند و معنی مصطلح آن در تصوف را بیان کند.

۱۰. مراد صوفیان از رضا و رضایت را توضیح دهد.
۱۱. تسلیم را بیان کند و موقعیت سالک در این مقام را توضیح دهد.
۱۲. حال را به اختصار تعریف کند.
۱۳. با گفتارهای بزرگان تصوف درباره احوال صوفیانه آشنایی پیدا کند.
۱۴. مراقبه را در لغت و اصطلاح صوفیانه توضیح دهد.
۱۵. قرب را در اصطلاح صوفیان بیان کند.
۱۶. محبت را در یک سطر تعریف کند.
۱۷. خوف را در لغت و اصطلاح صوفیان توضیح دهد.
۱۸. رجا را تعریف کند و به گفتاری از بزرگان تصوف استناد کند.
۱۹. شوق و انس را در اصطلاح صوفیان توضیح دهد.
۲۰. مشاهده را در اصطلاح صوفیان بیان کند.
۲۱. تعریفی از یقین ارائه دهد.
۲۲. اطمینان را تعریف کند.
۲۳. ذکر را توضیح دهد و به کتابهایی در این زمینه اشاره داشته باشد.

۳

سالک (مرید) و شیخ (پیر، مراد)

مرید، کسی است که از همه چیز - جز خدا - دل بر کند تنها به خدا و قرب وی دل بندد تا شهوات دنیا از دل او برخیزد^۱.

سالک (مرید)، رونده راه و وظیفه او اطاعت از شیخ است.

او باید یک سال به خالق و یک سال به خلق و یک سال به دل خود خدمت کند و ملزم به رعایت بیست شرط از قبیل: توبه، تسلیم، توکل و... است. طریقی را که مرید طی می کند «ترقی» می نامند:

از تبّتل تا مقامات فنا پله پله تا ملاقات خدا

مولوی

ابوسعید ابی الخیر ده شرط را برای مرید لازم می داند: زیرکی، اطاعت از پیر، تیزگوشی، روشندلی، راستگویی، درست عهدی، آزادگی، رازداری، پندپذیری و عیاری^۲. سالک مجذوب، سالکی است که با اطاعت از شیخ و رعایت شرایط سلوک، مهذب گشته مشمول جذبه الهی می شود، چون حضرت موسی (ع) و صوفیانی مثل ابوسعید

۱. عوارف المعارف، سهروردی، ۱۳۲.

۲. اسرار التوحید، محمد بن منور، ۳۳۰.

ابی‌الخیر (ف ۴۴۰ هـ)

مجنوب سالک، شخصی است که مشمول لطف الهی قرار گرفته و به «جذبه‌یی از جذبات حق که برابر اعمال جنّ و انس است» مجنوب حق گشته و به شکرانه این عنایت در طریق افتاده است. طریق مجنوب سالک را «تدلّی» گویند همچون رسول گرامی اسلام (ص) از انبیاء و سنائی و مولانا و محیی‌الدین از عرفا. مولوی، بی‌مرشدی را گمراهی می‌داند:

هر که اوپی مرشدی در راه شد اوزغولان گمره و در چاه شد
حافظ، بنده پیر مغان است که او را از جهل رهانید و هر چه کرد عین عنایت بود:
بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد
در تصوّف، وجود شیخ ضروری است و بر مرید است که او امر او را بی چون چرا
اطاعت کنند ازین رو گفته‌اند: «الشیخُ فی قومِهِ کالنبی فی أُمّتِهِ»^۱ «پیر در میان قوم خود،
همچون پیامبر است در میان امت».

مقامات و احوال در سلوک صوفیانه

صوفیان تنها وسیله شناسایی حقیقت را شهود می‌دانند و معتقدند که عارف برای رسیدن به مقام شهود، باید ریاضت‌هایی را متحمل شود و مراحل را بپیماید. و اما پیش از طی منازل و مراحل، لازم است که خود را بشناسد و به حقیقت روح و نفس آگاهی پیدا کند و آنگاه در راه حق گام بردارد.

صوفی که در راه حقیقت قدم می‌گذارد، «سالک» نامیده می‌شود و سالک، خود از شیخ یا مراد اطاعت می‌کند، نقش پیر یا مراد در تصوف همچون پیامبر در دین است. حافظ، وظیفه مرید و اهمیت مراد را در موارد بسیاری از دیوان خود آورده است:
صوفیان، نمونه بارز مرید و مراد را موسی و خضر می‌دانند و به آیه‌یی از قرآن

۱. سیوطی، جامع‌الصغیر، ۴۴۳/۲؛ مجبوری، کشف‌المحجوب، ۶۲.

استناد می کنند^۱.

در تصوف، پیران به مناسبت وظایف و درجاتی که دارند با نامهای خاصی نامیده می شوند: پیر خرقه، پیر صحبت، پیر طریقت...

سالک که در طلب حق و برای رسیدن به مقصود گام برمی دارد، پس از طی چهار سفر، مقام پیشوایی سالکان دیگر را می تواند احراز کند. سفر نخستین، سفر از خلق به سوی حق است و این سفر دارای منازل و مراحل است که مهمترین آنها هشت مرحله است: مرحله اول: طلب

در این مرحله، انسان خود را شناخته و قدم در راه معرفت حق گذارده است. و شناخت و طلب حق از دو طریق بُرهان و وجدان حاصل می شود.

مرحله دوم: تهذیب اخلاق

سالک پس از گذراندن مرحله طلب، باید به تهذیب و تکمیل نفس پردازد و برای رسیدن به این مرحله، هشت منزل بر شمرده اند و آن را مقامات سالک نام نهاده اند:

مقامات

۱. توبه: در لغت به معنی بازگشت و در اصطلاح: بازگشت به خداست به گشودن عقده اصرار از قلب و قیام به حقوق ربّ خدای تعالی فرمود: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» (۳۲/۲۴) همگی به سوی خدا بازگردید. حضرت رسول (ص) گفت: «الَّتَائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ». توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد. از جنید پرسیدند: «توبه چیست؟» گفت: «فراموش کردن گناه، یعنی لذت گناه از دل بیرون کردن.»^۲

ذوالنون گفت: «توبه عوام از گناه باشد و توبه خواصّ از غفلت»^۳

عطّار در منطق الطیر می گوید:

۱. فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ وَرَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا. (۶۵/۱۸): بنده ای از بندگان ما را یافتند که ما از طرف خود به او رحمت عطا کردیم و او را از نزد خود علمی آموختیم.

۲ و ۳ ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۳۶ به بعد.

گر نبودی مرد نائب را قبول کی بُدی هر شب برای او نزول
گر گنه کردی در او هست باز توبه کن کاین در نخواهد شد فراز
تویقین می‌دان که صد عالم گناه از تَف یک توبه برخیزد ز راه
۲. ورع: دوری از شبهه و بیم از افتادن در کارهای نارواست.

ورع آن بود که از شبهات بیرون آیی و همواره محاسبه نفس پیش گیری. سراج گفت: «اهل ورع سه طبقه‌اند:» ورع اهل نظر، در هر چه شکی و شبهه‌یی دیدی از آن بهره‌یزی؛ ورع اهل دل، چون قلب او از انجام امری اِبا کند آن را ترک گوید؛ ورع عارفانِ واصل، از هر چه که توجه به خدا را مانع شود بگریزی.^۱ سنایی گفت:

به هرچ از راه وامانی، چه کفر آن حرف و چه ایمان به هرچ از دوست دورافتی، چه زشت آن نقش و چه زیبا^۲
ابراهیم خواص (ف ۲۹۱ هـ) گفت: «ورع، دلیل ترس از خدا و خوف، دلیل معرفت و معرفت، دلیل نزدیکی به خداست.»^۳

۳. زهد: در لغت ترک میل به چیزی است و در اصطلاح صوفیان، بیزاری و اعراض از دنیا است. سفیان ثوری گفت: زهد، در دنیا کوتاهی امل است نه آنکه جامه خشن پوشی و طعام خشن خوری. نصر آبادی گفت: زاهد اندر دنیا غریب بود و عارف اندر آخرت. جنید گفت: زهد، تهی دلیست بر آنچه دست از و خالی است. بشر حافی گفت: زهد فرشته‌یی است که ننشیند مگر در دلی خالی. محمد بن الفضل گوید: ایثار زاهدان به وقت بی‌نیازی و ایثار جوانمردان به وقت حاجت باشد.^۴

۴. فقر: در لغت نیازمندی و در اصطلاح، نیازمند به الله و بی‌نیاز بودن از ماسوی الله است. رسول الله (ص) می‌گوید: «الْفَقْرُ فَخْرٌ». شقیق بلخی (ف ۱۷۴ هـ) گفت: سه چیز قرین فقر است: آسودگی دل، سبکی حساب و راحت نفس. ابراهیم ادهم گفت: ما درویشی جستیم، توانگری ما را پیش آمد و مردمان توانگری جستند، ایشان را درویشی

۱. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر غنی و ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۴۴ به بعد.

۲. دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام استاد مدرس رضوی؛ صفحه ۵۱.

۳. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر غنی، ۲۷۰.

۴. قشیری، رساله مصص ۱۷۴ و ۴۵۲.

پیش آمد.

گفته اند: «فقیر به هنگام ناداری آرام و به وقت دارایی بخشنده است. معاذ رازی گفت: درویشی، بیم درویشی و توانگری، ایمنی به خدای است.

۵. صبر: در لغت شکیبایی و در اصطلاح ترک شکایت از بلا به غیر خداست.^۱ در قرآن آمده است: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۴۲/۱۶)؛ آنان که شکیبایی و به پروردگار خود توکل می کنند. «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۴۵/۲) از شکیبایی و نماز یاری بطلبید. سراج گفت: «صابران سه گونه اند: مصبر؛ کسی که در خدا صبر کند و وی گاهی بر مکاره صبور است و گاه عاجز. صابر؛ کسی که در خدا و برای خدا صبر کند، و صبار کسی که در خدا و برای خدا و به خدا صابر باشد.^۲

سهل گفت: «صبر، مقدّس است و همه چیز بدان تقدّس یابد. صبر، انتظار فرج از خداست.^۳

عمرو بن عثمان مکی (ف ۲۹۱ هـ) گفت: صبر، ایستادن بود با خدا و گرفتن بالا با خوشی و آسانی.^۴
مولانا گفت:

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید
گفت پیغمبر: خدایش ایمان نداد هر که را نبود صبوری در نهاد^۵
۶. توکل: در لغت به معنی اعتماد و در اصطلاح تکیه کردن به آنچه نزد خداست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست. خداوند در قرآن، مؤمنین را به توکل به خدا دعوت کرده است.^۶ از ابراهیم خواصّ پرسیدند: «با چه چیز به تصوف رسیدی؟ گفت: «با توکل». یکی از عرفا گفت: «توکل سَرّی است میان خالق و مخلوق». نشان توکل سه

۱. قشیری، رساله مصص ۱۷۴ و ۴۵۲.

۲ و ۳ و ۴. ترجمه رساله قشیری به، ص ۲۷۸ به بعد.

۵. ۳. هثنوی، دفتر سوم.

۶. ۴. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» ۳/۶۵ (هر کس به خدا توکل کند، خدا او را کفایت کند؛ و عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۲۳/۵) (اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید).

چیز است: سؤال نکند، چون از راه پرسش چیزی پدید آید نپذیرد و چون پذیرفت، رها کند. اهل توکل را سه چیز دهند: حقیقت یقین، مکاشفه غیبی و مشاهده قرب حق تعالی^۱.
مولانا گوید:

در حذر شوریدن شور و شر است رو توکل کن توکل بهتر است
گفت پیغمبر به آواز بلند: با توکل زانوی اشتر ببند
نیست کسب‌ی از توکل خوبتر چیست از تسلیم خود محبوبتر^۲

۷. رضا: رضا، خشنودی است، و در اصطلاح عارفان شادمانی دل است به جریان قضا^۳. هجویری (حدود ۴۶۵ هـ) گوید: رضا نهایت مقامات است و بدایت احوال؛ یک طرفش در کسب و اجتهاد و طرف دیگر در محبت و غلیان^۴.

مشایخ، رضا را «باب الله الاعظم» خوانده‌اند و شبستری گفته است:

ارادت با رضای حق شود ضم رود چون موسی اندر باب اعظم
ذوالنون مصری گفت: «شاد بودن دل است در تلخی قضا، آنکه به قسمت راضی شود، داننده تر به نفس خویش است.»

یحیی معاذ رازی گفت: «نشان رضایت حق از تو، آن است که تو به حکم او راضی باشی.»

شبلی گفت: «صابر از اهل درگاه است و راضی از اهل پیشگاه و مفوض از اهل البیت.»

خراسانیان گویند: «رضا از جمله مقامات بود و این نهایت توکل است.»

عراقیان گویند: «رضا از جمله احوال است.»

رابعه عدویه گفت: «بنده آنگاه راضی بود که از محنت شاد شود، چنانکه از

نعمت.»

۱. ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۴۵ و تاریخ تصوف در اسلام د کتر غنی، ص ۲۸۶.

۲. هثنوی، دفتر اول: ۹۰۹.

۳. جرجانی، تعریفات، ۹۸ «الرضا، سرُّ القلب بِمرس قضا»

۴. کشف المحجوب، هجویری، ص ۲۱۹.

شیخ ابو عبدالله خفیف شیرازی گفت: «رضا بر دو قسم بود، رضا بدو و رضا از او. رضا بدو، در تدبیر بود و رضا از او در آنچه قضا کند.»^۱

۸. تسلیم: فرمان بردن از امر خدا و ترک اعتراض و رو کردن به رضا و پایداری در بلاست. مقام تسلیم، برتر از مرتبه توکل و رضا است و این مقام حاصل نمی شود مگر کسی را که مراتب و درجات تکامل را پیموده و به مرتبه یقین رسیده باشد. در واقع، در این مقام، سالک را طبعی نمی ماند که مخالف یا موافق باشد و سالک، طبع خود را به طور کامل به خدای تعالی سپرده است. عین القضاة از حضرت محمد (ص) نقل می کند که: مردم سه گروهند: «بعضی مانند بهایم باشند، همه همت ایشان اکل و شرب بود و خواب و آسایش، اینان چون چهارپایان بلکه بدتر از آنها هستند، و بعضی مانند فریشتگان باشند همت ایشان تسبیح و تهلیل و نماز و روزه باشد و بعضی مانند پیغمبران و شبه رسولان همت ایشان عشق و محبت و شوق و رضا و تسلیم باشد.»^۲

مرحله سوم: پدید آمدن احوال

پدر چون علم و مادر هست اعمال بسان قرّة العین است، احوال
(گشن راز)

با پیمودن راه دشوار سلوک و چله نشینی و ریاضت و مجاهدت، سالک صادق را جایی و مقامی حاصل آمده، گهگاه سری از اسرار حق بر او کشف می شود که باید آنها را ظهور نعمت حق بر خود داند و در اخفای آنها بکوشد و بر شکر خود بیفزاید.

حال، درخششی غیبی و باطنی است که بر دل سالک می تابد، این موهبت الهی دیر نمی پاید و چون برق می گذرد، از این رو گفته اند: طلب حال پس از زوال آن محال است. و جنید گفته است: حال، چون برق است گذر او بی دوام، اگر بیاید از خود گفتن و خویش دیدن است دریافت احوال، به معرفت حقایق از طریق افاضه و اشراق است، پرده ها فرو می افتد و حق به ذات و صفات بر وی تجلی می کند و مکتومات به مشهودات بدل

۱. ترجمه رساله فقیریه، ص ۲۹۷.

۲. تمهیدات، ص ۵۰.

می‌شود.

در میان صوفیان و در آثار آنها، شمار احوال مختلف و متفاوت است. در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

احوال

۱. مراقبه: مواظبت، و در اصطلاح دوام علم بنده است با اشراف حق بر او و یقین بنده است به اینکه خداوند در جمیع احوال، عالم و آگاه بر قلب و رازهای درونی بنده است.^۱

- جُریری (ف، ۳۱۱ هـ) گفت: «هر که حاکم نکند میان خویش و میان خدای تقوی را و مراقبت را، به کشف مشاهده نرسد.»

- ابن عطا را پرسیدند که: «از اطاعتها کدام فاضلتر است؟» گفت: «مراقبت حق بر دوام اوقات.»

جنید گفت: «هر که اندر مراقبت به حقیقت رسیده باشد از آن ترسد که حظ او از خدای فوت شود.»

احمد بن عطا گفت: «نیک‌ترین شما کسی است که، در فنای غیر حق، حق را به حق مراقب باشد»^۲

مولوی می‌گوید:

گر مراقب باشی و بیدار تو هر دمی بینی جزای کار تو
هین مراقب باش گردل بایدت کز پی هر فعل چیزی زایدت^۳

۲. قرب: نزدیکی و در اصطلاح قیام به طاعت است و نزدیک شدن به خدا و زوال حس و اضمحلال نفس است، نه قرب زمان و مکان. خدای تعالی فرمود: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم و مولوی در تفسیر آن گوید:

قرب نز پایین به بالا جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است

۱. التمریفات، سید شریف جرجانی.

۲. اللمع، سراج، ص ۵۵.

۳. هشوی، میرخانی، دفتر پنجم.

آنچه حق است اقرب از جبل الوریث^۱ تو فکندی تیر فکرت را بعید
 ۳. محبت: دوستی و در اصطلاح محو شدن صفات محب و اثبات ذات محبوب
 است، عشق و محبت یکی از مهمترین مبانی و اصول تصوف است و این اصل در عرفان
 مسیحیت و نوافلاطونیان نیز به روشنی دیده می شود که سبب بلند نظری عارف و مودت
 وی نسبت به خدا و خلق خداست.

۴. خوف: ترس و بیم و اصطلاحاً بیم از پیش آمدن مکروه و از دست دادن محبوب
 است، بیم و امید در حکم دو بال است که سالک به مدد آنها در فضای قرب می پرد^۲
 خوف، زاییده معرفت است و هر کس معرفتش به حق بیشتر باشد، خوف وی بیشتر
 خواهد بود. امام محمد غزالی می گوید: «اول مقامات، دین، یقین و معرفت است؛ پس از
 معرفت خوف خیزد و از خوف زهد و صبر و توبه خیزد...»^۳.

مولانا می گوید:

هست زاهد را غم پایان کار	تا چه باشد حال او روز شمار
عارفان ز آغاز گشته هوشمند	از غم و احوال آخر فارغند
بود او را بیم و امید از خدا	بیم، فانی شد عیان شد آن رجا
خوف طی شد جملگی امید شد	نور گشت و تابع خورشید شد ^۴

۵. رجا: در لغت امید و آرزو و اصطلاحاً تعلق قلب است به رسیدن به محبوب و
 داشتن امید به نزدیکی خداوند است. پیغامبر (ص) از قول خدا نقل می کند: «تا مرا پرستید
 و امید به من دارید و شریک نیارید، بیمارزم شما را بر هر چه باشید.» گفته اند: رجا،
 نزدیکی دل است به لطف حق جلّ جلاله. سرآج گوید: «رجا بر سه قسم است، رجا در
 صواب، رجا در وسعت رحمت خداوند و رجا فی الله^۵».

۱. اشاره است به آیه مذکور (۶۱/۵۰): ما به او از رگ گردن نزدیکتریم.

۲. انما یخشی الله من عباده العلماء (قرآن، ۲۸/۳۵).

۳. غزالی، امام محمد. کیمیای معاد، به نقل از تاریخ تصوف غنی، ص ۳۴۷.

۴. هتوی، دفتر پنجم.

۵. ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۹۹ به بعد.

شقیق بلخی (ف ۱۷۵ هـ) گفت: «اصل طاعت، خوف است و رجا و محبت. هر که با او سه چیز نبود از دروغ نجات نیابد: امن و خوف و اضطرار.» ابو عبدالله خفیف گفت: «رجا، شاد شدن است به وجود فضل او^۱».

۶. شوق و انس: علاقه و همدمی و اصطلاحاً دل به دیدار محبوب دادن است. شوق، طلب شدید و هیجان قلبی برای وصول به محبوب و انس استیشار قلب و شادی آن به مطالعه جمال محبوب است.

ابونصر سراج گفت: «انس به خداوند، اعتماد به وی و سکون خاطر و استعانت از اوست.»

از احمد بن عاصم انطاکی پرسیدند: «تو مشتاق خدایی؟ گفت: نه، به جهت آنکه شوق به غایت بود و چون غایت حاضر بود، شوق کجا بود!»
شبلی گفت: «هیبت، گدازنده دلها و محبت گدازنده جانها و شوق گدازنده نفسها است.»

۷. مشاهده: دیدار و اصطلاحاً خدای را در همه جا و همه چیز دیدن، و مشاهده خداوند است به چشم دل، حقیقت مشاهده بر دو گونه باشد: یکی از صحت یقین و دیگر از غلبه محبت، که چون دوست اندر محل محبت به درجه‌ای رسید که کلیت وی همه حدیث دوست گردد، جز او را نبینند. محمد بن واسع (ف ۱۲۴ هـ) گفت: «هرگز چیزی را ندیدم مگر اینکه خدای را در آن دیدم؛ یعنی به صحت یقین.» شبلی گفت: «هرگز چیزی ندیدم مگر خدای را؛ یعنی به غلبه محبت و غلیان مشاهده.»

یکی فعل بیند و اندر دید فعل، به چشم سر، فاعل بیند و به چشم سر، فعل. و یکی را محبت از کل بر باید تا همه فاعل بیند، پس طریق این استدلالی بود و از آن جذبی. خداوند از رسول (ص) و معراج وی خبر داد که:

«ما زاعَ البَصْرُ و ما طَفَى» (۱۷/۵۳): از شدت شوق به خدا، چشم به هیچ چیز باز

۱. ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۹۹ به بعد.

نکرد تا آنچه بپایست به دل بدید.^۱

قشیری می نویسد: «گفته اند محبت مستی بود که خداوند وی با هوش نیاید الا به دیدار محبوب و آن مستی که به دقت مشاهدت افتد آن را وصف نتواند کرد.»^۲
مولانا گوید:

هر که را هست از هوسها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود هر کجا رو کرد وجه الله بود
۸. یقین: باور داشتن و اصطلاحاً رؤیت عیان است به نیروی ایمان نه به حجت و برهان، اصل و منتهی الیه جمیع احوال است و با آن هر شک و ریبی از دل عارف زدوده می شود. ابونصر سراج، یقین را به علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین تقسیم کرده و اهل یقین را سه گروه دانسته است: عوام، خواص و اخص.^۳

اهل یقین طایفه دیگرند ما همه پاییم گرایشان سرند
ابو عبدالله خفیف گفت: یقین، حقیقت بینا شدن سر بود به حکمت های غیبت.^۴
مولوی گوید:

علم جویای یقین باشد بدان وان یقین جویای دید است و عیان
دید زاهد از یقین بی امتهال آن چنان کز ظن همی زاید خیال
اندر «الهیکم» بیان این بسین که شود علم الیقین، عین الیقین
۹. اطمینان: آرامش و سکون و اعتماد دل است به خدا، آرامش دل، حاصل ایمان کامل به وحدانیت حق تعالی است و اینکه او جمیع صفات کمالیه را داراست.

سراج نوشته است: «اطمینان سه قسم است:

الف) اطمینان عوام، که چون به ذکر خدا مشغول شوند، مطمئن می شوند که دعایشان مستجاب می شود و روزی آنان می رسد و آفات از آنان دفع می گردد و به همین

۱. کشف المحجوب، ص ۴۲۷.

۲. ترجمه رساله قشیری، ص ۵۵۶.

۳. کشف المحجوب، ص ۴۹۷.

۴. ترجمه رساله قشیری، ص ۲۷۲.

ایمان و اعتماد برآنند که به نفس مطمئنه رسیده‌اند.

ب) اطمینان خواص که راضی به قضای الهی هستند و در بلاها صابر، اخلاص و آرامش خاطر و اعتماد دارند.

ج) اطمینان اخص خواص که در وادی حیرت سرگردان‌اند و به هیبت و عظمت او مأخوذاند^۱

۱۰. ذکر: یاد آوردن و در اصطلاح یاد خدا کردن و به یاد او بودن است در قرآن آیه‌های بسیاری در این مورد نازل شده است^۲.

غزالی در کیمیای سعادت ذکر را به چهار درجه قسمت کرده است: «بدان که ذکر را چهار درجه است اول آنکه بر زبان بود و دل از آن غافل باشد و اثر این ضعیف بود لیکن از اثری خالی نبود، چه زبانی را که به خدمت مشغول گردد، فضل بود بر زبانی که به بیهوده مشغول بود یا معطل بگذارد.

دوم آنکه در دل بود لیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد و چنان بود که دل را به تکلف به آن باید داشت تا اگر این جهد و تکلف نباشد دل به طبع خود باز گردد از غفلت و حدیث نفس. سوم آنکه قرار گرفته باشد در دل و مستولی و متمکن شده چنانکه به تکلف او را با کاری دیگر توان برد و این عظیم بود. چهارم آنکه مستولی بر دل مذکور بود و آن حق تعالی است نه ذکر که فرق بود میان آنکه ذکر را دوست دارد، بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهی ذکر از دل برود و مذکور بماند^۳».

و مولانا گوید:

ذکر را خورشید این افسرده ساز	ذکر آرد فکر را در اهتزاز
رخت بریندد برون آید پلید	ذکر حق پاک است و چون پاکی رسید
شب گریزد چون برافروزد ضیا	می‌گریزد ضدها از ضدها

۱. اللع، ص ۵۰.

۲. آگاه باشید که یاد خدا به دلها آرامش می‌بخشد، ۲۸/۱۳. ای کسانی که ایمان آوردید، خدای را به فراوانی یاد کنید، ۴۱/۳۳.

۳. امام محمد غزالی، کیمیای سعادت، به کوشش احمد آرام، رکن اول، اصل نهم، صفحه ۲۰۵.

چون برآمد نام پاک اندر دهان نه پلیدی ماند و نی آن دهان
چون که با حق متصل گردید جان ذکر آن این است و ذکر اینست آن
ای خدا بنما تو جان را آن مقام که دران بی حرف می روید کلام
جُنید گفت: اگر صدیقی هزار سال روی به خدا دارد و لحظه‌یی از وی غافل شود،
آنچه از دست می دهد بسی بیشتر از آن است که به دست می آورد.

مرحله چهارم: شوق و اضطراب

در این مرحله، سالک را دو حالت روی بدهد. نخست از حالتی که بر او غالب شده،
در شوق است و با از دست دادن این حالت دچار اضطراب می شود. سالک تا زمانی که
مراحل را به طور کامل نپیموده، و مقام امن و امان را به دست نیاورده است، گاهی در عالم
نور و روشنایی و زمانی در ظلمت و تاریکی نفس به سر می برد و در این کشمکش باقی
است تا وقتی که مجذوب جاذبه الهی شود.

مرحله پنجم: عشق

یکی از مباحث مهم در تصوف و عرفان است که در این نوشته درباره آن سخن رفته
است.

مرحله ششم: سکر و حیرت

هنگامی که عشق و محبت به منتها درجه رسید و انسان بر قوای حیوانی و انسانی
چیره شد، حالت بهت و حیرت پدید می آید و سالک مبهوت و متحیر می شود، می داند و
نمی داند؛ می بیند و نمی بیند؛ نمی داند در خواب است یا بیداری. آرام و قرار از او سلب
شده است. و پس از تحمل زحمات بسیار و ریاضات و مجاهدات فراوان، از این دریای
حیرت و گرداب سرگشتگی رهایی می یابد.

مرحله هفتم: فنا و بقا

سالک در این مقام از تمام شهوات و غرورها و خودپرستیها تهی می شود و پس از
آنکه از خود فانی شد و خود را در میان ندید، باقی به حق می شود.

مرحله هشتم: توحید^۱

مرحله‌ای است که فقط یک حقیقت در نظر سالک جلوه گراست و سالک هر چه نظر کند، فقط آن حقیقت مطلق را می‌بیند و چیزهای دیگر را نابود می‌پندارد.

* * *

اکنون برای اینکه خوانندگان و دانشجویان گرامی از فرق «حال» و «مقام» تصویری نسبتاً روشن داشته باشند، ابیات زیر را از مولوی یادداشت می‌کنیم:

هست بسیار اهل حال از صوفیان	نادر است اهل مقام اندر میان
حال چون جلوه است زان زیبا عروس	وین مقام آن خلوت آمد با عروس
جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز	وقت خلوت نیست جز شاه عزیز
جلوه کرده عام و خاصان را عروس	خلوت اندر شاه باشد با عروس ^۲

۱. درباره توحید دوباره بحث خواهد شد.

۲. هشوی، ۳۸/۱ - ۳۹، علاءالدوله.

خودآزمایی ۳

۱. سالک را در یک جمله تعریف و طریق او را ذکر کنید.
 ۲. پیر یا مراد کیست و چه نقشی در قبال سالک دارد؟
 ۳. مقامات را تعریف کنید و منازل آن را نام ببرید.
 ۴. معنی مصطلح توبه در عرفان و تصوف را توضیح دهید.
 ۵. زهد را تعریف کنید و شاهی از گفتار صوفیان بیاورید.
 ۶. فقر را تعریف کنید و عبارت معروف حضرت محمد (ص) درباره فقر را نقل کنید.
 ۷. ورع چیست و در اصطلاح صوفیان چه مفهومی دارد؟
 ۸. معنی مصطلح صبر را بیان کنید.
 ۹. توکل چیست؟ در یک سطر توضیح دهید.
 ۱۰. منظور عرفا از رضا چیست، دو گفتار از بزرگان عرفا نقل کنید.
 ۱۱. تسلیم در اصطلاح عرفان و تصوف، یعنی:
- الف) سالک خود را به طور کامل به خدای تعالی سپرده است.
- ب) رضا در مقابل قضا.
- ج) ترک اعتراض.
- د) کار شبه رسولان است.

۱۲. حال را به اختصار تعریف کنید.
۱۳. جمله‌ای از بزرگان تصوف در باره احوال صوفیان نقل کنید.
۱۴. مراقبه در اصطلاح عرفا و صوفیان:
 - الف) مواظب خود بودن در همه حال.
 - ب) مراقب اعمال دیگران بودن که خطا نکنند.
 - ج) یقین بنده به عالم و آگاه بودن خدا.
 - د) مواظب دیگران بودن برای اطاعت از خدا.
۱۵. قرب، در اصطلاح، یعنی: قرب زمان و مکان.
 - الف. درست
 - ب. نادرست
۱۶. آیه‌ای از قرآن در باره قرب نقل کنید.
۱۷. محبت، یعنی: محو شدن صفات محب و اثبات ذات محبوب.
 - الف. درست
 - ب. نادرست
۱۸. خوف در اصطلاح صوفیان:
 - الف) ترس از دست دادن محبوب.
 - ب) ترس از عذاب آخرت.
 - ج) رسیدن به مرحله معرفت حق.
 - د) خوف و وحشت از قضاوت غیر.
۱۹. رجا را در یک سطر تعریف کنید.
۲۰. گفتاری از بزرگان تصوف در باره رجا نقل کنید.
۲۱. شوق و انس در اصطلاح عرفان و تصوف:
 - الف) دل به دیدار محبوب دادن.
 - ب) طلب شدید برای وصول محبوب و هیجان قلبی.
 - ج) انس به خداوند و سکون خاطر از او.
 - د) سکون خاطر و احساس بی‌نیازی.

۲۲. مشاهده در اصطلاح صوفیان چیست؟ در یک جمله بیان کنید.

۲۳. یقین در اصطلاح عرفان و تصوف.

الف) یقین داشتن به تزویر برخی از زاهدان.

ب) رؤیت عیان است به جهت و بیان.

ج) یقین حاصل کردن با دلیل و برهان.

د) با آن، شک و تردید را از دل زدودن.

۲۴. اطمینان در اصطلاح صوفی و عارف چیست؟ در یک سطر بیان کنید.

۲۵. گفتاری از بزرگان تصوف در باره ذکر نقل کنید.

درس چهارم: پاره‌ای از اصطلاحات مشهور صوفیه

هدف این گفتار

آشنایی دانشجویان با برخی از اصطلاحات و تعبیرات صوفیه.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. زبان صوفیه را به اختصار بیان کند.
۲. تفاوت زبان علم و تعبیرات عرفانی را بازگو کند.
۳. ابد و ازل را معنی کند.
۴. مفهوم اشارت را توضیح دهد.
۵. اعیان ثابته را در یک سطر توضیح دهد.
۶. مفهوم تلوین و تمکین را بیان کند.
۷. فرق میان تواجد، وجد و مواجید و وجود را توضیح دهد.
۸. جمع و تفرقه در اصطلاح صوفیان را بازگو کند.
۹. توضیح دهد که مراد از جوهر اول کیست یا چیست.
۱۰. حضرات خمس را بشمارد.
۱۱. مفهوم خرابات و خراباتی را در چند کلمه توضیح دهد.

۱۲. فرق میان خاطر، وسواس، الهام و هواجس را بیان کند.
۱۳. مفهوم شاهد را بنویسد.
۱۴. شطح و طامات را توضیح دهد.
۱۵. صحو و سکر را توضیح دهد.
۱۶. فرق صفات جمالیه و صفات جلالیه را بیان کند.
۱۷. مفهوم غین و رین را توضیح دهد.
۱۸. فنا و بقا در اصطلاح صوفیان را تعریف کند.
۱۹. فرق بین فیض اقدس و فیض مقدس را توضیح دهد.
۲۰. مفهوم لاهوت و ناسوت را بیان کند.
۲۱. قرب و بعد و انواع قرب را تعریف کند.
۲۲. در باره محو و اثبات توضیح دهد.
۲۳. مشاهده و مکاشفه را در اصطلاح صوفیان بیان کند.
۲۴. فرق نفس و نفّس را باز گو کند.
۲۵. انواع واردات را بشمارد.
۲۶. جمله‌ای از بزرگان صوفیه درباره وقت نقل کند.
۲۷. هیبت و انس و تفاوت این دو را توضیح دهد.

۴

پاره‌ای از اصطلاحات مشهور صوفیه

صوفیان، برای بیان مقاصد خود اصطلاحات خاصی بکار می‌برند و آیات و احادیث را نیز مطابق ذوق و طریقت خود تأویل^۱ می‌کنند و آنها را با عقاید خویش تطبیق می‌دهند و این کار را «مستنبطات» می‌نامند، مولانا گوید:

اصطلاحاتی است مرا بدال را که نباشد زان خبر اقوال را^۲

می‌گویند زبان صوفیه از بسیط به مرکب و از سادگی به پیچیدگی و از صراحت به رمز تحول یافته است، کلمات و تعبیرات عرفانی عاطفی و احساسی و زبان عرفا تمثیلی و مبتنی بر حواس باطن و بصیرت است، برخلاف زبان علم و علما که بر حواس ظاهر و عقل استوار است. دریافت و برداشت افراد مختلف از زبان صوفیه متفاوت است، در تعبیر صوفیانه، مفاهیم غالباً کلی است و درک آن بستگی به شخص و زمان و مکان و مذهب دارد. در اینجا برخی از آن اصطلاحات و کلمات آورده می‌شود:

ابد و ازل: زمان بی پایان و زمان بی آغاز.

۱. وَأَوْضَحَ بِالتَّأْوِيلِ مَا كَانَ مُشْكَلًا عَلَيَّ يَعْلَمُ نَالَهُ بِالْوَصِيَّةِ

علی (ع) با علمی که از طریق وصیت بدو رسیده بود، مشکلات را با تأویل روشن می‌ساخت، ابن فارض، دیوان.

۲. هشوی، دفتر اول.

اشارت: آگاه کردن دیگری از مقصود بی توجه به لفظ یا عدم التفات به ظاهر لفظ.
 آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست حافظ
 اعیان ثابت: حقایق ممکنات در علم حق تعالی، صور ممکنات در علم حق که
 حقایق موجودات است، اعیان ثابت، در حکم آئینه‌اند که وجود حق به احکام اینان ظاهر و
 به صورت ایشان نموده شده است، آثارشان به وجود آمده و اعیان در عدمیت باقی است،
 شبستری گوید:

عدم آینه هستی است مطلق کزو پیدا است عکس تابش حق

حکما، اعیان ثابت را «ماهیات» خوانند که از علم به عین نیابند.

اندر اراج: داخل شدن، در ضمن چیزی آمدن، به آخر رسیدن.

انطواء: طی شدن، نور دیده شدن، در برداشتن، حاوی بودن.

تلوین و تمکین: رنگ کردن و به فرمان بودن، تلوین صفت دارندگان حال و
 تمکین صفت صاحبان حقیقت است، صاحب تلوین از صفتی به صفتی و از حالی به حال و
 از منزلی به منزلی بالاتر درآید و چون به بالاترین منزل رسد صاحب تمکین شود. دارنده
 تلوین دائم اندر طلب زیادت و صاحب تمکین رسیده و پیوسته باشد. مراد از این دو پدید
 آمدن احکام بشریت و غلبه سلطان حقیقت است.

تواجد و وجد و مواجید و وجود: شادمانی و، هستی، تواجد ازان مبتدیان سلوک
 و طلب وجد یا اظهار حالت وجد است، وجد واسطه میان نهایت و بدایت (انجام و آغاز) و
 وارد غیبی است که بر دل عارف درآید و وجود پیدایی حق در حال وجد است. ابوعلی
 دقاق گفت: «تواجد بنده را به وجود برد، وجد سبب استغراق بنده شود، وجود موجب
 هلاک بنده گردد.» مواجید، احوال غیبی که به دل عارف می‌رسد. شبستری در ردّ
 منکران وجد گوید:

تو را گر نیست احوال مواجید مشو کافر ز نادانی به تقلید

جمع و تفرقه: گردآمدن و پراکنده شدن، این دو لفظ در گفتار صوفیان بسیار

است؛ بوعلی دقاق گفت: «آنچه بنده از برپاداشتن بندگی کسب کند و به احوال بشری سزد، آن فرق است و آنچه بنده از طرف حق باشد در پیدا کردن معانی و لطف و احسان، آن جمع بود» هر که را تفرقه نباشد عبادت نیست و آن کس را که جمع نباشد معرفت نیست آیا کَنْعَبُدُ اشاره به تفرقه و آیا کَنْسَتَعِينُ اشاره به جمع است. اثبات خلق، تفرقه و اثبات حق را جمع گویند.

جَوهر و عَرَض: جوهر، اصل هر چیز و آنچه قیام آن به خود است. عرض، آنچه قیام آن به جوهر است.

جَوهر اول: (حقیقت محمدیه) نور یا عقل حضرت محمد (ص) و نخستین آفریده حق است.

حضرات خمس: عالم غیب، عالم شهادت (عالم ملک)، عالم عقول و نفوس، عالم مثال و عالم جامع (عالم انسان کامل).

واجب چو کند تنزل از حضرت ذات پنج است تنزلات او را درجات
غیب است و شهاده در وسط روح و مثال والخامسُ جمعیه تلک الدرجات
خرابات: شرابخانه، قمارخانه، محل فساد؛ در اصطلاح صوفیان جای عاشقان و آستان لامکان و آشیانه مرغ جان است و خراباتی و اهل خرابات عارفان هستند.

خرابات آشیان مرغ جانست خرابات آستان لامکانست
خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است اگر خود پارسایی است^۱
خَواطر: خاطرها، خطابی است که از فرشته یا دیو یا نفس یا حق در دلهای سالکان
درآید؛ چون از طرف فرشته باشد الهام و چون از دیو باشد وسواس و اگر از نفس باشد
هَوَاجِس (آرزوهای نفسانی) و چنانچه از جانب حق باشد خاطر حق گویند. هر که حرام
خورد، میان الهام و وسواس فرق نتواند کرد.

ذوق و شُرب: چشیدن و نوشیدن، این دوازده ثمرات تجلی و نتایج کشف پدید آید
هر که دوستی او قوی باشد شربش دوام یابد و شراب او مستی نیاورد و اگر به حق هشیار

۱. شبستری، گلشن راز.

باشد از حظ فانی شود. یحیی معاذ رازی به بایزید نوشت: اینجا کس هست که یک قدح بنوشد و هرگز تشنه نشود. بایزید پاسخ داد: عجب بماندم از ضعیفی حال، اینجا کس هست که اگر دریا‌های عالم بنوشد زیادت خواهد و سیر نشود. ذوق، نخستین درجه شهود حق به حق است که در اثناء بارقه‌های پی‌درپی پدید آید و چون افزون گردد و به مقام شهود رسد، شرب گردد.

ستر و تجلی: پوشیدگی و نمودار شدن، عوام در پرده ستر و خواص در دوام تجلی باشند، عوام را عقوبت و خواص را رحمت رسد، سالک باید بکوشد تا از ستر درآید و به تجلی رسد.

سر: نهان و راز، لطیفه و ودیعه‌یی است در قالب - همچون روح - و محل مشاهده است و خاص صاحب‌دلان.

شاهد: گواه، حاضر، شاهد حاضر در دل و مستولی بر آنست، اگر علم غلبه دارد، شاهد علم و اگر وجد غلبه دارد، شاهد وجد و... و در اشعار عرفانی، زیبای معنوی است چنانکه حافظ گوید:

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد
شریعت و طریقت و حقیقت: راه دین و راه معرفت و راه رسیدن به حق، شریعت امر به التزام بندگی و طریقت پیمودن راه و حقیقت مشاهده ربوبیت است. شریعت، پرستیدن حق و حقیقت دیدن وی است. شریعت باید به حقیقت تأیید گردد و حقیقت به شریعت بسته باشد و طریقت میان آن دو است:

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت
چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
ولی تا ناقصی زنه‌ار زنه‌ار قوانین شریعت را نگهدار^۱

شطح و طامات: کلام فراخ گفتن و حوادث بزرگ، شطح، سخنی است که سالک به هنگام غلبه حال و سکر بر زبان می‌آورد و در آن بوی خودستانی و دعوی هست چنانکه ابن عربی گفت: «من از پروردگارم دو سال کوچکترم» و... و طامات معارفی است که در

اوان سلوک بر زبان سالک گذرد، چون این گونه سخنان دعوی به حق است از اهل معرفت و به اضطراب و اضطراب بر زبان آنان جاری می شود. و از زلالت محققان است، در آن ها اخذ و مؤاخذه نیست.^۱

صحو و سُکر: هشیاری و مستی، صحو باز آمدن به حال و حس و علم خویش است پس از غیبت از آنها، و سُکر غیبتی است که به واردی قوی روی نماید. صحو براندازنده سُکر باشد، هر که سُکرش به حق باشد، صحو او نیز به حق است و هر کس سُکرش به حظ آمیخته باشد، صحو او هم به خط آمیخته است. صحو و سُکر پس از ذوق و شرب حاصل شود.

صفات جمالیه: اوصاف لطیفه حق و متعلق به رحمت است، مثل رحمانیت و رنوفیت و ورزاقیت و غفاریت و...

صفات جلالیه: اوصاف قهریه حضرت حق است چون قهاریت و جباریت و انتقام. **غیبت و حضور:** نبودن و بودن، غیبت، غایب بودن دل است از احوال خلق و حضور توجه کامل دل به حضرت حق است. چون سالک با همگی وجود از خلق غایب شود، با همگی وجود با حق حاضر گردد. صحت اذکار و عبادات به حضور دل است در محضر حق و غیبت دل است از غیر حق.

غیرت: جانبداری و حمیت، کراهت از شریک شدن غیر است در آنچه برای نفس سالک در آن حظی باشد، چون غیرت عاشق به معشوق، و در عرفان آن را به غیرت محب به محبوب و غیرت محبوب به محب تقسیم و تعبیر کرده اند.

غَیْن و رَیْن: پرده، غین، حجابی است بر دل که به طلب آموزش برخیزد و دو گونه است، غلیظ: که برای اهل غفلت و مرتکبان گناهان کبیره است. خفیف برای عامه مردم حتی نبی و ولی چنانکه رسول اکرم فرمود: بر دلم پرده یی کشیده می شود که برای

۱. ر ک: شرح شطحیات روزبهان بقلی، شطحیات الصوفیه، عبدالرحمن بدوی و حسنت العارفین، محمد دارا شکوه و منابع دیگر.

برداشتن آن در هر روز صد مرتبه استغفار می‌کنم.^۱ رین، حجاب کفر و ضلالت است بر دل و جز به ایمان برداشته نمی‌شود.

فنا و بقا: نیستی و هستی، فنا پاک شدن از صفات نکوهیده و بقا تحصیل اوصاف ستوده است و در پی یکدیگرند. چون یکی از این دو حاصل شود، دیگری از میان برود هر که از جهل خویش فانی گردد، به علم بقا یابد. فنای از شهوت، بقای به امانت است چون سلطان حقیقت چنان غلبه کند که سالک چیزی از عین و اثر اغیار نبیند، از خلق فانی و به حق باقی می‌شود.

فیض اقدس: تجلی نخستین حق تعالی است به حسب اولیّت ذات و باطنیّت او که به واسطه فیض مقدّس بر هر چه دارای عین و اسم است واصل می‌شود.

فیض مُقدّس: مرتب بر فیض اقدس و تجلی ثانی حق به حسب آخریّت و ظاهریّت است. فیض اقدس، تجلی حق بر خود و فیض مقدّس تجلی حق بر غیر خود است.

قبض و بسط: بستن و گشودن، این دو از احوالند، قبض برای عارف، همچون خوف برای مبتدی است و بسط برای عارف به منزله رجا برای مبتدی. جنید گفته است: خوف، مرا بر قبض و رجا مرا بر بسط می‌دارد. قبض، واردی است که اشارت به عتاب و عدم لطف و تأدیب از جانب خدا دارد و بسط، اشارت به لطف و قبول و انس از طرف حق است.

قُرب و بُعد: نزدیکی و دوری، قرب، نزدیکی به طاعت و متّصف شدن به عبادت حق است و بُعد مخالفت با حق و برگشتن از طاعت اوست. آغاز بُعد دوری از توفیق و پس از آن دوری از حقیقت است. قرب بنده به حق از راه ایمان و احسان است قرب حق به بنده آن است که بنده را به معرفت خود مخصوص و به منت و لطف خود محفوظ گرداند. پیر طریقت گفت: به قرب حق نگر تا انس زاید، به عظمت نگر تا حرمت فزاید، میان این

۱. «إِنَّهُ لِيُغْنِيَ عَنِّي قَلْبِي وَأَنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ»، هجویری، کشف‌المحجوبه ۵۰۶.

و آن منتظر می‌باش تا سبق عنایت خود چه نماید.^۱

قُرب فرایض: نزدیک شدن به انجام واجبات، سالک به اندازه‌ی به حق نزدیک شود که در آن گم شود و بدو حیات جاوید یابد، چون پیوستن قطره به دریا.

قُرب نوافل: نزدیک شدن به فزونی‌ها (مستحبات)، حق در سالک چنان منزوی شود که دریا در قطره^۲ خدا فرمود: پیوسته بنده من با نوافل به من نزدیک می‌شود تا او را دوست بدارم، و چون دوستش داشتم، گوش و چشم و دست و زبان او می‌شوم تا به من بشنود و به من ببیند و به من بگیرد و براند و به من سخن گوید.^۳

کفر: پوشاندن، پوشاندن حق به لباس باطل که همان «تفرقه» است و کافر، کسی است که از جمع به تفرقه آمده باشد.

لاهُوت: روح، عالم الهی، روح و حیاتی است که در اشیاء و اجسام سریان و جریان دارد و ناسوت محل این نیروست.

مُحاضره: حاضر آمدن، حضور دل است از تواتر برهان و در لطایف بیان است و شواهد آیات، علامت محاضره، دوام تفکر است در دیدن نشانه‌ها، صاحب محاضره را عقلش محو کند.

مَحْو و اثبات: از میان برداشتن و بپاداشتن، محو برداشتن اوصاف عادت‌ها، و اثبات قیام به احکام عبادتهاست. ابوعلی دقاق گفت: هر که را اثبات و محو نباشد، وی معطل و مهمل است. پاکیزه کردن احوال از خصلت‌های نکوهیده و تبدیل آنها به خصال پسندیده، محو و اثبات است. گویند در آیه: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» رعد/ ۳۹ خداوند، ذکر غیر از دل عارف محو کند و ذکر خود بر دل و زبان او اثبات می‌کند.

مُشَاهَدَة: دیدار، شهود وجود حق است چنانکه هیچ تردیدی نماند، در این حال باید آسمان «سر» صاف و آفتاب شهود تابنده باشد، مشاهده، پس از محاضره و مکاشفه

۱. کشف‌الاسرار و عُدَّة‌الابرار، ۴۳۷/۷.

۲. اللَّمَّحَاتُ فِي شَرْحِ اللَّمَعَاتِ، یار علی شیرازی، خطی.

۳. لا یزال عبدی یتقرب الی بالتوافل... کشف‌المحجوب، ۳۲۶.

رخ می‌دهد و صاحب مشاهده را معرفتِ او محو کند.

مکاشفه: آشکار شدن و کشف و رفع حجاب، مکاشفه به دریافتن امانت و فزونی حال و محقق شدن اشاره اطلاق می‌شود و علامت آن پیوستگی تحیر در عظمت حق است و بعد از محاضره و پیش از مشاهده پیش می‌آید و صاحب مکاشفه را عمل او محو کند.

نَفَس: دم، یاد کردن دل از لطایف غیبی است. صاحب نَفَس دقیق‌تر از صاحب حال باشد، صاحب وقت، مبتدی و صاحب نَفَس، منتهی و صاحب حال میانه این دو است. اوقات برای صاحب‌دلان است و احوال برای خداوندان روح و آنفاس مخصوص اهل سر است. فاضلترین عبادات شمردن نَفَس با خدای تعالی است. ابوعلی دقاق گفت: اگر محب را نَفَس نبود، ناچیز گردد.

نَفَس: وجود چیزی، چیزی است که از اوصاف بنده و افعال و اخلاق و معلومات او پدید آید و نکوهیده بود، اگر از معصیت و مخالفت باشد، باید با «مجاهده» به درمان آن بکوشد تا اخلاق دنی از وی دور شود. حقیقت نفس به علم ادراک نمی‌شود و به وجدان شناخته نمی‌گردد.

نَفَس، چیزی لطیف است در قالب و محل خصایل ناپسندیده، چنانکه روح لطیفه‌یی است در قالب و محل اخلاق پسندیده؛ نَفَس، در قرآن مجید بدین گونه تقسیم شده:

آماره: فرمان دهنده، که هنوز فرماندهی وجود تحت تصرف اوست.

لَوَّامه: سرزنشگر، که مقداری از ولایت او در اطاعت دل درآمده و حکومت وجود را به دل وا گذاشته است اما اندکی از این امور در وی باقی است. و مُطْمَئِنّه، آرام‌بخش، که دست از منازعت با دل کشیده و همه امور را به دل وا گذاشته و کراهتش به طمأنینه بدل شده است.

حکما گفته‌اند: نفس، جوهر مجردی است که در ذات نیازی به ماده ندارد ولی در فعل نیازمند ماده است.

واردات: از خواطر پسندیده در دلها پدید می‌آید بی آنکه بنده را در کسب آن

دخالتی و مجاهدتی باشد، و اردات، عامتر از خواطر هستند و انواعی چون: وارد حزن، وارد فرح، وارد قبض و وارد بسط و جز اینها دارد.

واقعۀ: رویداد، امور غیبی است که بر اهل خلوت در اثناء ذکر یا استغراق حال با حق آشکار می شود و باید سالک از محسوسات غایب باشد.

وقت: زمان، آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ باشد. ابوعلی دقاق گفت: وقت همانست که تو در آنی، اگر به دنیایی، وقت تو دنیا و اگر به عقبایی وقت تو عقباست. هر که را وقت با او سازد، وقتش وقت است و اگر با وی نسازد، وقت او مقت (بیزاری و نفرت) است. مولانا گفته است:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق صوفیان به وقت اهمیت می دهند و آن را گرامی می دارند. حافظ می گوید:

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی هیبت و انس: شکوه و همدمی، هیبت و انس بالاتر از قبض و بسط هستند خداوند چون به شاهد جلال بر دل سالک تجلی کند، نصیب دل هیبت است و اگر به شاهد جمال جلوه کند، نصیب دل انس است و آن را «جمال الجلال» گویند^۱.

۱. برای آشنایی با اصطلاحات صوفیان رک: عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه. سید شریف جرجانی، التعريفات. محیی الدین بن عربی، اصطلاحات الصوفیه. تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون. سید اکبر حسینی فرزند گیسو دراز، تبصرة اصطلاحات صوفیه و دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعیرات عرفانی. دکتر سید صادق گوهرین، لغات و تعیرات هتوی. دکتر احمدعلی رجائی، فرهنگ اشعار حافظ، دکتر جواد نوربخش، اصطلاحات عرفانی و...

خودآزمایی ۴

۱. زبان صوفیه را به اختصار توضیح دهید.
۲. تفاوت زبان علم و تعبیرات صوفیانه را در یک سطر بیان کنید.
۳. اشارت به اهل بشارت، نسبت داده می‌شود.
- الف. درست
ب. نادرست
۴. تعریف حکما از اعیان ثابت چگونه است؟
۵. اندراج، یعنی: حاوی بودن، دربرداشتن.
- الف. درست
ب. نادرست
۶. انطواء، یعنی: داخل شدن، به آخر رسیدن.
- الف. درست
ب. نادرست
۷. تلوین و تمکین:
- الف) تلوین، صفت صاحبان حق.
- ب) تمکین، صفت دارندگان حال.
- ج) تلوین و تمکین یعنی، گمراهی.
- د) صاحب تلوین چون به بالاترین منزل رسد صاحب تمکین شود.
۸. صوفیان، چه تعبیری از تواجد، وجد، وجود و مواجید دارند؟ به اختصار توضیح دهید.
۹. ایاک نعبد، اشاره به تفرقه و ایاک نستعین، اشاره به جمع دارد.
- الف. درست
ب. نادرست
۱۰. حضرات خمس را بشمارید.

درس پنجم: توحید و وحدت وجود

هدف این گفتار

آشنایی دانشجو با مفاهیم، توحید، وحدت وجود، عقل، ولایت، کرامت، تجلی،

صبر و اختیار.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. توحید را تعریف کند.
۲. وجوه توحید را از قول صوفیان توضیح دهد.
۳. اعتقاد مشائیان را درباره واجب‌الوجود توضیح دهد.
۴. عقیده حکمای اشراق را در مورد وجود مطلق تعریف کند.
۵. عقل را تعریف کند.
۶. اقسام عقل را نام ببرد.
۷. عقول عشره و نفوس تسعه را نام ببرد.

۸. ولایت را تعریف کند.
۹. انواع ولایت را نام ببرد.
۱۰. اولیای حق را نام ببرد.
۱۱. انواع کرامت را ذکر کند.
۱۲. اقسام تجلی را توضیح دهد.
۱۳. آراء صوفیان را درباره صبر و اختیار توضیح دهد.

۵

توحید و وحدت وجود

توحید، حکم کردن به یگانگی حق تعالی است، به خلاف چیزهای دیگر که آنها را «یکی، یک» گویند. ازین رو خدای تعالی فرمود: «وَالْهَکُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ^۱» خدای شما خدای یگانه است و منظور نفی کردن تقسیم و تشبیه و توصیف ذات حق و اعتقاد به یگانه بودن حق در افعال اوست، خواجه عبدالله انصاری گفت: توحید، بر سه وجه است: توحید عامه، که به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد، توحید خاصه، که به حقایق (مکاشفه و مشاهده و معاینه و قبض و بسط و صحو و سکر) ثابت شود و توحید خاص الخاص که اختصاص به ذات حق دارد و کسی را یارای درک آن نیست (این تقسیم به صورت: الوهیت، واحدیت و اَحدیت هم آمده است) و لذا فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۲ و قدر خدای را به شایستگی او نشاخشند و سزاوارش ارج ننهند. خدا، خود دلیل یگانگی خود است و توصیف یگانگی خاص او، از دیگران کفر و الحاد است.^۳

جنید گفت: توحید آن است که رسوم اندرو نیست گردد و علم‌ها ناچیز شود و

۱. قرآن مجید ۱۶۳/۲.

۲. ۹۱/۶.

۳. توحیده آیاه توحیده و نعمت من ینعمه لاحد

خدای بر آن حال بود که به ازل بود.

شبلی گوید: توحید، صفت موحد بود به حقیقت (باطن) و زیور موحد بود اندر رسم (ظاهر). و گفته اند: توحید، افکندن اضافت بود از خویشتن تا نگوید: مرا، به من و از من.^۱ شبستری هم گوید:

نشانی داده اند اهل خرابات^۲ که: التَّوْحِيدُ اسْقَاطُ الْأَضَافَاتِ^۳
سنایی گفته است:

بار توحید او کسی نکشد علم توحید او خسی نچشد^۴
توحید، نخستین شرط ایمان و مبدأ معرفت است.

صوفیان را در توحید سخن بسیار است تا آنجا که گفته شده: «الْأَنَاسُ كُلُّهُمْ فِي التَّوْحِيدِ عِيَالٌ عَلَى الصُّوفِيَّةِ»، همه مردم در «توحید» جیره خوار صوفیانند. صوفیان چون: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» گویند، منظورشان اثبات احدیت بود، که در آن (غیب غیب) نه اسم هست و نه تعین. و اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گویند هدف از آن اثبات واحدیت است که در آن اسم تعین است، و اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» گویند قصدشان اثبات شهود و حضور بوده است. و زمانی که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» بر زبان رانند خود را در مقام اتحاد دیده اند. در همین مقام است که عارف به چشم حق می بیند و به زبان او سخن می گوید و... بایزید بسطامی می گوید: از خود بیرون آمدم چنانکه مار از پوست خود بیرون آید، خود را او دیدم، عاشق و معشوق یکی شد. همو گفته است: «سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي» چه منزله و پاکم و چه بزرگ است شأن من! و حلاج گفت:

«رَأَيْتُ رَبِّي بَعِينٌ قَلْبِي فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنْتَ»

خدای خود را به دیده دل دیدم، پرسیدم، کیستی؟ گفت: تو. همو گفت: «أَنَا الْحَقُّ».

۱. رک: ترجمه رساله قشیریه، باب ۴۶.

۲ و ۳. اهل خرابات، عارفان، گلشن راز.

۴. حدیقه الحقیقه.

و عطار در منطق الطیر گفته است:

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سی مرغ تمام بود خود سی مرغ سیمرغ مدام
جمعی، خدای را در همه جا و همه چیز دیده اند^۱.

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل بسرد و نهان شد
حافظ، ماسوی الله را یک فروغ رخ ساقی می داند و در پیاله عکس رخ یار می بیند:
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
«شیخ ما را پرسیدند: مردان خدا در مسجد باشند؟ گفت: در خرابات هم باشند».

شیخ شبستری، ممکن را گردی می داند افشاندنی:
چو ممکن گرد امکان برفشانند بجز واجب دگر چیزی نماند
در آن حضرت «من» و «ما» و «تویی» نیست «من» و «ما» و «تو» و «او» هست یک چیز
حکمای مشائی گفته اند: وجود واجب با ممکن و کُل ممکنات با یکدیگر تباین و جدایی دارد، که اعتقاد کثرت وجود و موجود است.

حکمای اشراق براین عقیده اند که: هست مطلق ذات حق است و ماسوی الله هستی از او یافته اند، که عقیده به وحدت وجود و کثرت موجود است.

عرفا را عقیده این است که: صرف حقیقت، همه چیز، و همه چیز صرف حقیقت است که لازمه اش وحدت در کثرت و کثرت در وحدت خواهد بود.

محبیی الدین بن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸ هـ) که گروهی از پیروانش او را «سلطان العارفین» و «مربی العارفین» «الفُ الوجود» و «قطب الوجود» لقب داده اند و جمعی از دشمنانش وی را: «مُت الدین» یا «ما حی الدین» خوانده اند، صوفی مشهوری است که با تألیف آثار فراوان و سرودن اشعار عارفانه و اظهار نظرهای جدید و وضع اصطلاحات عرفانی، تصوّف را به نوعی فلسفه تبدیل کرد و آن را: تشبّه به خالق و تخلّق به

۱. «اینها تولّدوا فنّم وجه الله، ۱۱۵/۲: هر جا رو کنید خدا همانجاست.

اخلاق الهی خواند. عقاید اشاعره را با حکمت اسکندریه و افلاطونیان جدید و با رنگی از مسیحیت درهم آمیخت و هر چه صورت غیرت و ثنویت داشت، رد کرد و گفت:

فَمَا نَظَرْتُ عَيْنِي إِلَى غَيْرِ وَجْهِهِ وَمَا سَمِعْتُ أَذْنَ خِلَافَ كَلَامِهِ
فَكُلُّ وَجُودٍ كَانَ فِيهِ وَجُودُهُ وَكُلُّ شَخِصٍ لَمْ يَزَلْ فِي مَنَامِهِ

چشم من جز روی او ندید و گوشم جز سخن او نشنید، همه هستی در هست او و هر دارنده وجودی در آرامگاه وجود او موجود است.

با این بیان که نوعی «همه‌خدایی» است، تحولی در آراء گذشتگان ایجاد کرد و قلب خود را دیر راهبان و چراگاه غزالان و کنیسه جهودان و مسجد مسلمانان، و دین خود را عشق خواند و کل هستی را، که عین حق و جلوه اوست، ستود. به زعم او، وحدت وجود، در نفی ما سوای وجود او است، ذات حق، چون دریا و ما سوای او مثل موج است، در عین حال دریا موج و موج دریا نیست. چون خود را جلوه حق می‌پندارد، عبادت و حمد خود را، عبادت و حمد حضرت حق بر حق می‌داند و می‌گوید:

يَعْبُدُنِي وَأَعْبُدُهُ وَيَحْمَدُنِي وَأَحْمَدُهُ: او مرا عبادت می‌کند و من او را، او مرا حمد می‌کند و من او را، بدین توجیه عابد و معبود و حامد و محمود یکی است و میان آنها غیریت نیست.^۱

ابن سبعین (و، ۶۱۳ - ف، ۶۶۹ هـ) همشهری محیی‌الدین بن عربی، از صوفیان صافی و بی‌پروای قرن هفتم درباره وحدت وجود می‌گوید: وجود خدا اول وجودها و آخر هویت‌ها و ظاهر کاینات و باطن ابدیات است، در حقیقت زنده و یگانه بی‌جز خدا نیست، او حق و کل و هو هو (او همان) و جامع و اصل و یگانه است. وجود حق تعالی، بی‌رنگ روان است و بی‌اختلاف استمرار دارد. اگر سالک متوحد نیرومند، در عالم افلاک و زیر فلک قمر درآید، انسان و حیوان و نبات و... هر چه هست را از یکدیگر جدا و تقسیم نموده بعد ترکیب کند و به هم بپیوندد و آنگاه به خود باز گردد، آنچه در افلاک و زیر فلک قمر دیده، همه آنها را، لطیف‌تر و بهتر، در خود می‌بیند؛ چون او نمونه‌ای از

۱. دکتر محسن جهانگیری، محیی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ۱۹۵ به بعد.

تمام این عوالم است. در این کار بزرگ، سالک خود را محیط به کُلّ و کُلّ را به خود محیط می‌یابد و کُلّ، فیض واحد (احاطه) است و منظورش از این احاطه همه موجود است با وحدتی یگانه، در این احاطه زوج با فرد و خار با گل درهم می‌آمیزد مَوْحِد عین واحد و غایب، عین حاضر، اول عین آخر و باطن عین ظاهر و مؤمن عین کافر و فقیر عین غنی می‌شود^۱.

ملاصدرا (فوت ۱۰۵۰ هـ) فیلسوف بلند پایه ایرانی می‌گوید: پروردگار مرا به وسیله دلیل فروزنده آسمانی (مکاشفه و ذوق) به راه راست هدایت کرد از اینکه موجود و وجود ویژه حقیقت یکتای الهی و منفرد با لذات است و بس و وی را در موجودیت حقیقی انبازی نیست و در سرای هستی جز او دیاری نه.

عراقی در لمعات می‌نویسد: «ذات عشق از روی معشوقی آینه عشق آمد... هر چند در دیده شهود یک مشهود بیش نیاید اما چون یک روی به دو آینه نماید در هر آینه روی دیگر پیدا آید:

وَمَا الْوَجْهَ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرَ أَنَّهُ إِذَا أَنْتَ عَدَدْتَ الْمَرَايَا تَعَدَّدَا

ترجمه منظوم این بیت از جامی بدین گونه است:

گر تو به دورخ نظاره یار کنی شک نیست که بر وحدتش انکار کنی

نبود رخ او بجز یکی لیک شود بسیار، چو تو آینه بسیار کنی

اعتقاد به وحدت وجود که در واقع همان «تألیه الانسان و تأنیس الإله» خدا شدن انسان و انسان شدن خداست، و عرفا آن را «قُرب فرایض» (منطوی و در پیچیده شدن ممکن در واجب، مثل قطره در دریا) و «قُرب نوافل» (= اندراج و پیوستن واجب در ممکن، وجود ویژگی های دریا در قطره) گویند و به قول مولوی:

«كَانَ لِلَّهِ» دادن آن حبه است تا که «كَانَ اللَّهُ» آید به دست

به صورتهای متفاوت، در اغلب آثار منظوم و منثور بزرگان عرفان و تصوف دیده می‌شود و گویی احترام به شخصیت انسان و بزرگی او آرام بخش دل‌های شوریده و

۱. عبدالرحمان بدوی، هَدَاهِ رَسَائِلُ ابْنِ مَبِیْن، ۸ به بعد.

آرزومند عرفا و نمک آثار آنان است.

تعریف و تقسیمات عقل

چون در اغلب آثار عرفانی از نفس و عقل سخن به میان آمده، در اینجا، به اختصار، تعریف و توضیحی ازین دو ذکر می‌شود.

عقل در لغت به معنی منع و نهی و در اصطلاح، جوهر بسیطی است که حقایق اشیا را بدان درک می‌کنند و صورت را از ماده منتزع می‌سازند. و در عرفان، آن را «چراغ بندگی» می‌دانند که همان نور محمدی است. عقل را تقسیماتی است:

۱- عقل هیولایی: و آن عقلی است که قوت محض است و از هر صورت و فعلیت خالی است.

۲- عقل بالملکه: که از مرتبت هیولایی گذشته، صورت علم دارد.

۳- عقل بالفعل: که از عقل ملکه‌ای و هیولایی گذشته، اولیات و نظریات برایش حاصل است.

۴- عقل مستفاد: که از عقل ملکه‌ای و هیولایی و بالفعل گذشته و در استحضار امور، نیازی به توجه و التفات ندارد و تمام نظریات نزد او حاصل است.

عرفا به «عقل ستیزی» شهرت دارند و این عقل ستیزی جبهه‌گیری نسبت به عقل حسابگر و محدود است و گرنه مخالفتی با نفس عقل ندارند. قرآن و حدیث عقل را می‌ستایند و آن را مخصوص علما می‌دانند: مولوی می‌گوید:

عقل دومی باشد اول مکسبی که درآموزی به مکتب چون صبی

عقل دیگر بخشش یزدان بود جوشش آن در درون جان بود^۱

تقسیم دیگر از عقل :

عقل نظری : عقل کشف حقایق و رسیدن از مجهول به معلوم .

عقل عملی : عقل اخلاقی و شاخص بایست و نبایست .

وسایط

عقل از او صادر است و نفس از عقل هر دو صادر از او نمی‌شاید
عالم از یکدیگر شود صادر از یکی جز یکی نمی‌آید^۱
به اعتقاد حکمای اسلام: صدور کثرت و امکان از ذات یگانه حق واجب الوجود،
بی‌واسطه، ممکن نیست و از یکی جز یکی صادر نمی‌شود، از این رو در تبیین کاینات، به
استناد آیات و احادیث از جمله این حدیث نبوی که: «نخستین چیزی که خدا آفرید عقل
من، یا نور من بود»، ابتدا «وسائط» (= عقول و نفوس) آفریده شد که از سویی روی به
واجب دارند و از سوی دیگر روی به ممکن. خداوند، در آغاز عقل را، که از عالم مجردات
است، خلق کرد و از عقل اول در نسبت به خدا. عقل دوم و نسبت به خود نفس اول پدید
آمد تا عقول عشره و نفوس تسعه پیدا شد. بدین ترتیب^۲:

عقل اول ← [= فلک الافلاک یا فلک محیط، عرش که اهل الله آن را روح نامند]
عقل دوم (نفس اول) ← [= فلک ستارگان ثابت، کرسی]
عقل سوم (نفس دوم) ← [= فلک زحل، پاسبان فلک]
عقل چهارم (نفس سوم) ← [= فلک مشتری، قاضی فلک]
عقل پنجم (نفس چهارم) ← [= فلک مریخ، خونریز فلک]
عقل ششم (نفس پنجم) ← [= فلک شمس، قلب جهان و مرکز عالم کبیر]
عقل هفتم (نفس ششم) ← [= فلک زهره، خنیاگر فلک]
عقل هشتم (نفس هفتم) ← [= فلک عطارد، دبیر فلک]
عقل نهم (نفس هشتم) ← [= فلک قمر، نزدیکترین کره نسبت به زمین]
عقل دهم (نفس نهم) ← [= قسمتی از عالم که زیر قمر است، تحت القمر یا عالم کون و فساد، هرا، ائش]
عقل دهم (عقل فعال) جبرئیل است که میانجی میان حق و خلق (پیامبر) رابط میان
واجب و ممکن است.

۱. الواحد لا یصدرُ عنه الا الواحد.

۲. منتخب جواهر الامار، آذری، ص ۳۴۹، چاپ سنگی

حضرات خمس

واجب چو کند تنزل از حضرت ذات پنج است تنزلات وی را درجات
غیب است و شهاده در وسط روح و مثال والخامس جمعیه تلک الدراجات
به زعم عرفا و حکما، هستی منحصر به عالم ماده نیست و عوالم دیگری هم هست
که فوق ماده و ماورای طبیعت است.

عرفا بر اساس این عوالم (غیبت، شهادت، روح، مثال و جامع عوالم چهارگانه)، که
سیر نزولی وجود است، بر آنند که انسان باید از عالم طبیعت و ماده و حرکت و زمان،
(ناسوت) به عالم معنی (لاهورت) باز گردد و به اصل خود رجعت کند.

به قول عارفان: خدا دو گونه تجلی کرد تجلی غیبی و تجلی شهادی که این دو را
«تجلی ذاتی» و «تجلی ذات بر خارج از خود» نیز می نامند.

در تجلی ذاتی (برخود) که آن را «فیض اقدس» می خوانند، صفات موجود در
ذات (علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و کلام و...) تعین یافت تا ماهیات و به قول
عرفا اعیان ثابت پیدا شد.

در تجلی ذات بر خارج از خود که آن را «فیض مقدس» گویند؛ چون صفات،
متعلق و مظهر لازم داشت و علم بدون معلوم و قدرت بدون مقدور میسر نبود، لذا این تجلی
فعلی منشأ پیدایش موجودات شد و مایه این تجلی ایجاد حب و عشق به ذات است.

رابطه میان واجب و ممکن به گونه ای است که خداوند حاضر در موجود است و نه
فرا تر از موجود؛ گرچه:

همسایه و همنشین و همره، همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
با اینکه خدا در اندیشه ممکن نمی گنجد، اما قلب آدمی را عرش خود ساخته و به
لطفش او را نواخته است. و انسان کامل را مظهر عالم کبیر آفریده است.

ولایت و کرامت

یکی دیگر از مباحثی که در عرفان و تصوف مورد توجه است، اعتقاد به ولایت است. ولایت یعنی دوستی، سرپرستی و اشراف. «ولّی»^۱ گاهی به معنی مفعول است یعنی آنکه در پناه خدا و اشراف و مودّت او قرار دارد. گاهی صفت فاعلی است یعنی خود مورد لطف حق است و بر مُریدان اشراف و لطف دارد. ولایت در تصوف، همچون امامت در تشیع است. «ولایت» بر دو قسم است: عامّه، که همه راست و خاصّه، که مختص مردان خداست و آنان را «اولیاء الله» می خوانند. ولایت را به تعبیر دیگر نیز به دو قسم تقسیم کرده اند: عطایی یا «وهبی» که خداوند ذات مستعدّی را برگزیده و این سمت و جهت را به وی می بخشد و «کسبی» که سالکی به مرور و مجاهده و ریاضت و سیر و سلوک آن را به دست می آورد. مثل مجذوب سالک و سالک مجذوب. «ولّی» باید صاحب فطرت صحیح و سرشت پاک و ذهن صافی و عقل سلیم و سعه صدر و... باشد. کارهای فوق العاده را از «نبی» معجزه و از «ولّی» کرامت می خوانند. هر ولّی، نبی نیست، اما هر پیامبری ولّی هم هست. نبی ملزم به اظهار نبوت است و ولّی چنین الزامی ندارد.

«نبی» معصوم است؛ «ولّی» باید محفوظ باشد. نبوت مقید به زمان است و به نبی اکرم (ص) ختم شده، «پیامبری پس از من نیست» و ختم ولایت به خاتم الاولیاء است که باید از خاندان عصمت و طهارت و از فرزندان پیامبر گرامی باشد (از صوفیه، محیی الدین و ابوسعید مدّعی خاتم الاولیائی هستند، چنانکه ابوسعید ابی الخیر حضرت رسول را در خواب دید که به وی فرمود: من آخرین پیامبران و تو آخرین جمله اولیایی) نبوت باید اظهار شود اما اظهار ولایت لازم نیست.

یکی از اصول مهم تصوف و عرفان حبّ الهی و رابطه ناگسستنی انسان و خداست. بر اساس اصل «الانسان سِرّی و اناسِرّه» موضوع جانشینی انسان، (خلیفه اللّهی) و ولایت است^۲.

*

۱. این کلمه مأخوذ از قرآن مجید: «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» ۲/۲۵۷، است.

۲. در باره ولایت به اثر گرانقدر «ختم الولایه» از حکیم ترمذی مراجعه شود.

شمار اولیای حق

بنابر عقیده اهل عرفان، زمین هرگز از اولیاء الله خالی نمانده و نخواهد ماند، اولیاء الله را به چند دسته تقسیم کرده‌اند که عبارت است از اخیار (۳۰۰۰ تن)، ابدال (۴۰ تن)، ابرار (۷ تن)، اوتاد (۵ تن)، نقیبا (۳ تن) و قطب که تنها یک تن است و عبد الله نام دارد، وی مجموعه همه کمالات است. او را (انسان کامل) هم می‌گویند. (البته این اعداد قطعی و مسلم نیست).

کرامت

کرامت بر دو نوع است: کونیّه که محدود به زمان است و علمیّه که ناشی از علم لدّنی و الهی است. کرامت برای ولی، چون معجزه است برای نبی همان گونه که معجزه باید بدیع و خارق العاده و شگفت و هیجان‌انگیز باشد، کرامت نیز باید چنان باشد. اینگونه اعمال که به ظاهر عجیب و غریب می‌نماید، در زندگانی مردان خدا، موحدان و مسلمانان پیشینه‌ی دراز دارد؛ داستان اصحاب کهف و حضرت مریم و... مؤید این نظر است. خدا فرمود: «مرا بخوانید، تا دعوت شما را اجابت کنم»^۱.

خداوند، کریم است و اکرام کار اوست و اگر بنده‌ی از او چیزی بخواهد که خلاف مصلحت نباشد، عطا خواهد کرد، این عطا غیر از «استدراج» (= خدا به گمراهان هم هر چه بخواهند می‌دهد تا بر گمراهی و نادانی و عناد آنان بیفزاید و از خدا دورتر شوند) است. صاحب کرامت، با کرامت مأنوس نیست و آن را از خود نمی‌داند و بدان نمی‌بالد. اما صاحب استدراج، کم کم بدان خو می‌گیرد و آن را حاصل کار خود می‌داند و بخشنده و معطی را فراموش می‌کند، چنانکه ابلیس و بلعم با عور و گروهی از علمای بنی اسرائیل چنین کردند. صوفیان، کرامات را نتیجه طاعات می‌دانند و هیچ یک از انواع آن را (مرده زنده کردن، با مرده سخن گفتن، بر آب راه رفتن، طی الارض، با جمادات و جانوران تکلم کردن، بیماران را شفا دادن، جانوران را به اطاعت واداشتن بر خزاین زمین

۱. «أدعونی استجب لکم» ۶۰/۴۰.

آگاه بودن و...) مخالف با او امر و نواهی حق و مصالح خلق نمی‌شناسند.

از جمله کرامات اولیا آگاهی بر دلهاست و لذا ابوسعید ابی‌الخیر و ابوالحسن نوری را «جاسوس القوب» لقب داده‌اند. حضرت رسول (ص)، رؤیای صادقانه را از اجزای ۲۷ گانه نبوت شمرده است، خواندن دلها و مافی‌الضمیر دیگران که از کرامات اولیاست، مورد توجه مولوی در مثنوی است، داستان ابراهیم ادهم، که خرقة خود را در کنار دریا وصله می‌کرد و کرامات شیخ عبدالله مغربی و مرده دادن ابویزید از زاده شدن ابوالحسن خرقانی و... را آورده و شرح داده است.^۱ همچنین داستان دیدار ابوسعید و ابوعلی سینا، که نخستین، آسمان بین و دومی، آسمان دان بود؛ و فرق حکیم و عارف از جمله حکایات مربوط به اولیاء و کرامات ایشان است.^۲

شیخ آگه گشت از اندیشه‌اش شیخ چون شیر است و دلها بیشه‌اش (مولوی)

به گفته حافظ اگر فیض روح القدس مدد کند از همگان کرامت سر می‌زند:
فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
برهان الدین محقق ترمذی (ف. ۶۳۸ هـ) را که مرید بهاء الدین (سلطان العلماء و پدر مولوی) و مرشد مولانا و صاحب معارف است به علت آگاهی بر اسرار ضمائر، «سید سرّان» می‌گفتند. شیخ ابوالحسن خرقانی (۴۲۵ هـ) از عرفایی است که خود کراماتش را برمی‌شمارد. شبستری، کرامت را در حق پرستی می‌داند:

کرامات تو اندر حق پرستی است جز آن، کبر و ریا و حُجب هستی است
کرامات تو گر در خودنمایی است تو فرعونی و این دعوی خدایی است

*

۱. هثنوی، دفتر دوم، ص ۴۲۷. دفتر چهارم، ص ۳۱۳. دفتر چهارم، ص ۳۸۴.

۲ رک: کرامات الاولیاء، یوسف بن اسماعیل التّبهانی در دو جزء، بیروت، المكتبة الشّعبیة، روض الرّماحین فی حکایات الصّالحین، ابی السّعادات الیمنی الملکی، قبرس.

تجلی و اشراق

تجلی بر سه قسم است:

۱. ذاتی، که شهود آن را «مشاهده» گویند.
۲. صفاتی، که شهود آن را «مکاشفه» گویند.
۳. افعالی که شهود آن را «محاضره» گویند.

خداوند متعال نور آسمانها و زمین است و دیده‌سَر را یارای دیدن وی نیست، اما به وسیله نور یقین و ایمان، مشاهده حضرتش برای دلِ عارف واقعی، امکان پذیر است دلی که نظامی در حق آن گفت:

در خم این خم که کبودی خوش است قصه دل گو که سرودی خوش است
تن که بود؟ ریزه‌مشتی گل است هم دل و هم دل که سخن در دل است^۱
حضرت علی (ع) فرموده است: «پروردگاری را که نبینم، عبادت نمی‌کنم.» این نور یقین را خداوند، خود به دل پاک عارف روشن ضمیر و کوشا می‌تاباند تا در او قدرت مشاهده پدید آید چنانکه گفته‌اند:

دل به دست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر است
همین نور یقین و الهی است که به مؤمن مشتاق، فراست می‌بخشد و او به همان نور می‌نگرد. و پیامبر اکرم (ص) در یکی از دعاهایش از خدا می‌خواهد که «خداوندا! همه وجود مرا نور گردان». رویه‌القلب به تعبیر دیگر مشاهده رموز عالم لاهوت است با اشراق و الهام غیبی و الهی، و این مشاهده در نتیجه ایمان کامل یا جذبۀ عشق صورت می‌گیرد. عاشق در چنین جذبه‌ای چنان محو می‌شود که غیر خدا (معشوق) چیز دیگر نمی‌بیند. شبلی می‌گوید:

«من هرگز چیزی جز خدا ندیدم.» حلاج گفت: «قلب مؤمن چون آئینه است، هر گاه در آن نگرند تجلی پروردگارش بیند» و بایزید پس از هفتاد سال عمر می‌گوید:
«من چهار سال دارم، چون بقیۀ عمر را از خدا محجوب بوده‌ام.»

۱. نظامی، مخزن الاسرار.

با توجه به همین دانش باطنی و عین الیقین است که عرفا، علم رسمی را «سواد» و «حرف» و «علم ورق» می خوانند و از قیل و قال مدرسه، دلشان می گیرد و به کتاب شویی و کتاب سوزی می پردازند. و سنائی وار می گویند:

علما جمله هرزه می لافند دین نه برپای هر کسی بافند
یا:

مرد خدا عالم از حق بود مرد خدا نیست فقیه از کتاب
(مولوی)

و نیز:

علم کز تو تو را نبستاند جهل از آن علم به بود صدبار
(سنائی)

ابوسعید گوید:

«کار تصوف در آغاز، شکستن دواتها و پاره کردن دفترها و فراموش کردن دانشهاست.»

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست
دل ز دانش ها بشستند این فریق چونکه این دانش نداند آن طریق
دانشی باید که اصلش ز آن سراسر است چونکه هر فرعی به اصلش رهبر است
(مولوی)

خواجۀ شیراز هم نظر بر دفتر را «کج دلی» می داند و می گوید:
چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست کج دلم خوان گرنظر بر صفحه دفتر کنم
و بدین جهت است که می گویند: هر چه عالم می داند، عارف می بیند.
عین القضاة، درباره شهادت خود می گوید: «فردا باشد روزی چند عین القضاة را
بینی که این توفیق چون یافته باشد که سر خود را فدا کند تا سروری یابد، من خود
می دانم که کار چون خواهد بود^۱».

*

جبر و اختیار

صوفیان متمایل به جبر هستند و در جهان بینی آنان، چنانکه باید، اختیار نیست و با سلب اختیار از خود و عقیده به «هر چه پیش آید، خوش آید» و اینکه خدا حکیم است و هیچ کار او خالی از حکمت نیست و «لیس فی الامکان ابدع مما کان»^۱ بسیاری از مشکلات را حل می کنند.

شبستری (ف ۷۲۰ هـ) می گوید:

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود که مانند گبر است
چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت همین مغرور نادان ما و من گفت...
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
و حافظ گفته است:

بنده پیرمغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد
و در این مورد اغلب از قرآن و احادیث استشهاد می کنند که: عزّت و ذلّت در ید قدرت حق است. تا او نخواهد، برگی از درخت نمی افتد. هدایت و ضلالت از اوست.
عین القضاة همدانی می گوید: «چنانکه سوختن را به آتش بسته اند، آزادی را به انسان بسته اند.» ابراهیم ادهم (مقتول ۱۶۰ هـ) گفت: در بادیه می رفتم و بسیار پریشان و متفکر بودم؛ ناگهان صدایی شنیدم که گفت: «یا ابراهیم اعلم، انت عبد فاسترح» (ای ابراهیم! بدان که بنده ای تا آسوده باشی) مولانا، که اختیار را نمک عبادات می داند و بر آن است که:

چونکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم
و خداوند نعمت اختیار را تنها به آدمی ارزانی داشته، به توجیه و تبیین جبر می پردازد و آن را به (جبر عامه) و (جبر اولیاء) تقسیم می کند و آنگاه جبر اولیاء را می ستاید و می گوید:

ما همه شیریم شیران علم حمله مان از باد باشد دم به دم

۱. بهتر از آنچه در عالم امکان وجود دارد، نیست. (اوایل احیاء علوم الدین)

گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست
 جبر باشد پَر و بال کاملان جبر هم زندان و بند کاهلان
 و حافظ می گوید:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست

*

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای فقیه این بود سرنوشت ز دیوان فطرتم

*

بروای زاهد و بر درد کشان خرده مگیر کار فرمای قدر می کن داین، من چه کنم؟
 در هر صورت این طرز تفکر به عرفا آرامش می بخشد و همه چیز را از ناحیه حق
 می بینند و بسیاری از مشکلات کلامی و فلسفی، چون تجسید در مسیحیت و آیات متشابه
 در اسلام را با همین نظر حل می کنند. به زعم آنان در آفرینش شری وجود ندارد و هیچ
 موجودی خالی از حکمت نیست.

خودآزمایی ۵

۱. توحید:

الف) حکم کردن به یگانگی حق تعالی.

ب) یک، یکی.

ج) نفی تقسیم.

د) نفی تشبیه و توصیف.

۲. منظور صوفیان از گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».

الف) اثبات احدیت.

ب) اثبات واحدیت.

ج) اثبات شهود و حضور.

د) خدا را در مقام اتحاد دیدن.

۳. صوفیان چند وجه برای توحید قائل هستند؟ نام ببرید.

۴. عقیده حکمای اشراق در مورد واجب الوجود.

الف) کثرت وجود و موجود.

ب) وحدت وجود و کثرت موجود.

ج) وحدت در کثرت و کثرت در وحدت.

د) کثرت در کثرت.

۵. عقل را تعریف کنید.

۶. انواع عقل را نام ببرید.

۷. ولایت چیست؟ چه نقشی در تصوف دارد؟

۸. سه مورد از وجوه افتراق نبوت با ولایت را ذکر کنید.

۹. اولیاء الله چند دسته‌اند، نام ببرید.

۱۰. کرامت بر چند نوع است؟ نام ببرید.

۱۱. تجلی، افعالی که شهود آن را مکاشفه گویند.

الف. درست

ب. نادرست

۱۲. صوفیان، گرایش به جبر ندارند و معتقدند که انسان باید اختیار اعمال خود را داشته

باشد.

الف. درست

ب. نادرست

درس ششم: محبت، عشق و فتوت در عرفان

هدف این گفتار

آشنایی دانشجویان با مفاهیم عشق، محبت و فتوت در عرفان و تصوف.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. عشق را تعریف کند.
۲. انواع عشق را نام ببرد.
۳. مراتب عشق را نام ببرد.
۴. از شاعری عارف سالک که ترانه‌های عاشقانه عارفانه سروده است، نام ببرد و شعری نقل کند.
۵. فتیان را معرفی کند.
۶. اصول اعتقادی فتیان را توضیح دهد.
۷. شرایط فتوت را نام ببرد.
۸. محل اجتماع جوانمردان ایرانی را نام ببرد.
۹. دو تن از جوانمردان را معرفی کند.
۱۰. به اقدامات مهمی که جوانمردان انجام می‌دادند، اشاره کند.
۱۱. گفتاری از بزرگان تصوف درباره فتوت بیان کند.
۱۲. دو کتاب معرفی کند که در آنها فصل یا فصلهایی به فتوت اختصاص یافته است.

۶

محبت و عشق در عرفان

خدای تعالی فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۱» زود باشد که خدا گروهی آرد که دوستشان بدارد و دوست بدارندش. عرفا در تأویل این آیه گفته‌اند: همان گونه که بندگان به خدا عاشق هستند، خداوند هم گروهی از آنان را دوست دارد، و در ردّ این سخن که: حُبّ خالق به مخلوق نوعی نیاز است و خدا بی‌نیاز است. می‌گویند: ضمیر «هُمْ» در «يُحِبُّهُمْ» به حروف ابجدی ۴۵ و کلمه «آدم» هم ۴۵ است و محبت دوجانبه است.

عشق و محبت است که آدمی را از موجودات دیگر ممتاز ساخته او را محسود و مسجود فرشتگان قرار داده است. به عشق و محبت است که خدای بزرگ «آدم را به صورت خود آفرید» و او را «جانشین» خود قرار داد، موهبت عشق و محبت لایوصف و شکافنده قلم است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگرست لیک عشق بی‌زبان روشن‌ترست

۱. قرآن مجید، ۵۴/۵.

خود قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت^۱
عشق، راز آفرینش و چاشنی حیات و خمیرمایه تصوف و سرمنشاء کارهای خطیر
در عالم و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است.

محبت چون به کمال رسد عشق نام می گیرد و عشق که به کمال رسد به فنا در
ذات معشوق و وحدت عشق و عاشق و معشوق منتهی می شود و اگر عشق باشد که از
مواهب حق است هم به حق می کشاند و می رساند و وصال بر دوام، جای دیدارها و لذات
زود گذر را می گیرد:

عشق معراجی است سوی بام سلطان جمال از رخ عاشق فروخوان قصه معراج را^۲
صوفی وقتی به این حالت رسید در جهانی دیگر می زید یا عالم دیگری در درون
خود ایجاد می کند که در آن کین و حسد و خشم و نفاق راه ندارد و خودخواهیها و
حقارت‌های بشری مرده و همه جا را نور و صفا و مهر و وفا پر کرده است:
خواجه عبدالله انصاری می گوید: «برکت آسمانها از سپهر است و برکت جانها از
مهر است، چنانکه مرغ را پر باید آدمی را سرباید، جوینده را صدق باید و رونده را عشق
باید.»

نظامی گنجوی گوید:

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
جهان عشق است دیگر زرق سازی همه بازی است الا عشق بازی^۳

صوفیه به سریان عشق در همه موجودات به حسب درجه و لیاقت آنها معتقدند و
عشق و محبت را یکی از عالی ترین مبانی و اصول تصوف می دانند. پس عشق عطیه بی
آسمانی است و همه موجودات در حد خود به حق عشق می ورزند و عشق به آفریدگان نیز
از آن رهگذر است که پرتو ذات حق اندو «مجاز پل حقیقت است».

۱. هشوی، ۱۱۲/۱ و ۱۱۳/۱ و ۱۱۴.

۲. کلیات شمس، ج ۱، ص ۸۷ غزل ۱۳۳، امیرکبیر.

۳. خسرو شیرین، ص ۳۳، به اهتمام وحید دستگردی، علمی.

عشق با این مفهوم وسیع و عالی، عشقی که مبدأ آن تزکیه و تهذیب نفس و منتهای آن وصول بکمال و فنا در ذات حق است، عشقی که بالاتر از کفر و ایمان و هدفش خیر مطلق و پر کردن جهان از نور و صفا و خدمت و گذشت و محبت است مفهومی است که صوفیه به عالم اسلام تقدیم داشته‌اند.

بایزید بسطامی، گوید: «محبت، اندک داشتن بسیار بود از خود و بسیار داشتن اندک از دوست.»

شبلی گفت: «محبت، آن است که هر چه در دل بود، جز محبوب، همه محو کند.»
مولوی گفت:

عشق آن شعله است که چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
محبی الدین بن عربی (ف ۶۳۸ هـ) می‌نویسد: «هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که از جام عشق جرعه‌یی نجشیده باشد، آن را نشناخته، کسی که گوید: از جام شراب عشق سیراب شدم، آن را نشناخته چون عشق شرابی است که کسی را سیراب نمی‌کند.»

به عقیده عارف عشق بزرگترین سرور رمز الهی و همه مذاهب زائیده آن است، هر چه بر بنیان عشق استوار باشد حقیقت و جز آن وسوسه و قیل و قال و مایه تفرقه و ملال است. روزبهان بقلی شیرازی عشق را به پنج قسم تقسیم کرده است:
الهی، عقلی، روحانی، بهیمی و طبیعی و برای هر یک خصوصیتی بیان کرده است:

عشق الهی، خاص اهل مشاهده، عشق عقلی ازان اهل معرفت، عشق روحانی خاص خواص آدمیان، عشق بهیمی مخصوص اراذل و عشق طبیعی ازان عموم خلق است. و عارف معتقد است امانتی را که خداوند به انسان داد، همان عشق است^۱. عشق انگیزه تحرک بشری و وجه تمایز انسان از سایر موجودات است.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ)

۱. اَنَا عَرَضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... «قرآن کریم، ۳۳/۷۲، امانت را به آسمانها و زمین عرضه کردیم آنها از حمل آن خودداری کردند و بیمناک شدند و انسان آن را قبول و حمل کرد.

مولوی که همیشه از نی وجودش ترانه‌های عاشقانه بلند است، دفتر اول مثنوی را در اهمیت عشق و عظمت آن آغاز می‌کند و بر آن است که:

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق معجون حیات و مظهر کمال و مُثُلِ اعلا و میل ذاتی آدمی به کمال و
جاودانگی است. عشق با مصلحت بینی کاری ندارد. عشق در عرفان همان عشق الهی^۱
است و اگر گهگاهی مقام عشق در نظر عارفی تنزل کرده (همچون فخرالدین عراقی یا
اوحدالدین کرمانی)، باز هم واسطه و پایه برای رسیدن به عشق حقیقی یا الهی شده است،
و گرنه هیچیک از عرفای اسلامی، این واژه مقدس و محتوای آن را که تاریخ ولادتش با
تاریخ ولادت انسان و انسانیت آغاز می‌شود، با آرایش ماده‌گرایی و حیوانیت آلوده
نکرده‌اند.

افلاطون گفته است: چون آدمی جمال زمینی ببیند، جمال حقیقی را به یاد آورد. و
نیز گفته‌اند: «الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ».^۱

گفتیم که: مولوی، در مثنوی، چون ابن سینا، در رساله‌العشق، عشق را
وصف ناپذیر می‌داند و آن را رابطه میان خدا و انسان و یکی از اصول اتحاد و فنا
می‌شمارد:

در نگنجد عشق در گفت و شنید عشق دریا بیست، قعرش ناپدید
سعدی گوید که عقل را در برابر عشق ارج و کفایتی نیست:
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند
فرمان عقل و عشق به یکجای نشنوند غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی
زان دم که عشق دست تطاول دراز کرد معلوم شد که عقل ندارد کفایتی
محبت تنها عامل جلوگیری از تفرقه و قتل و خونریزی و قویترین وسیله برابری و
برادری است. به حکم محبت، اختلاف در ادیان نیست.

۱. فلسفه عرفان، دکتر یحیی یربلی، صص ۳۲۵ به بعد، دفتر تبلیغات اسلامی.

مسلمان گر بدانستی که بُت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است
(گلشن راز)

داود (ع) را «عشیق الله» نام داده بودند و قریش درباره پیامبر اکرم اسلام (ص) می گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ عَشَقَ رَبَّهُ»^۱

ادبا و عرفا برای محبت مراتبی قائل هستند!

۱. هوی: آرزومندی.

۲. علاقه: دلبستگی که از قلب منفک نشود.

۳. کلف: افزونی محبت و مقید و مکلف به حفظ و رعایت بودن.

۴. عشق: محبت بی حد و اندازه که سبب کوری حوأس محبت نسبت به معایب محبوب است.

۵. شغف: محبت افزون و قلب سوز

۶. شغف: حب فراوان که به غلاف قلب رسد.

۷. جوی: محبت باطنی.

۸. تیم: محبتی که سبب بی سرسامانی محبت شود.

۹. تبل: مرتبه‌یی که عاشق از فرط محبت بیمار گردد.

۱۰. تولیه: محبتی که سبب گریز عقل شود.

۱۱. هیام: محبتی که به دیوانگی کشد و محبت را متحیر سازد و آن مرتبه نهایی حب است.^۲

این حدیث قدسی زینت بخش بسیاری از آثار منظوم و منثور عرفانی است: «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي

۱. ابن جوزی، تلیس ابلیس.

۲. درباره عشق و محبت رک: الألف المألوف علی اللام المعطوف، دیلمی. سوانح العشاق، احمد غزالی. رساله در عشق، بانخیزی. رساله‌العشق، اخوان الصفا، رساله‌العشق، ابن سینا، کتاب الزهره، ابن داود طاهری. طوق الحمامه، ابن حزم اندلسی، رساله عشق و عقل، نجم الدین رازی و منابع دیگر،

عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيْتُهُ وَمَنْ عَلَيَّ دِيْتُهُ فَأَنَا دِيْتُهُ»^۱ هر که مرا طلب کرد یافت، و هر که یافت شناخت و هر که شناخت به من محبت ورزید و عاشق من شد و هر که عاشق من شد، من عاشق او شدم و به هر که عاشق شدم، او را کشتم و هر که را کشتم، خونهایش بر من بود و خونهای هر کس بر من باشد، خود دیه او هستم.

فتوت و جوانمردی

در برخی از آیات و احادیث اشاره‌ی به «فتوت و مروّت» شده است حضرت ابراهیم و حضرت یوسف و اصحاب کهف در قرآن با لقب «فتی» توصیف شده‌اند. برخی از محققان معتقدند که اغلب فتیان از قبیله بَجَلَه از شیعیان و محبان علی (ع) بودند و خود را منسوب به آن حضرت می‌دانند و او را «فَتَى الْمُطَلَق» (یا «شاه مردان») می‌خوانند. مخالفت شدید بنی‌امیه و عباسیان با اولاد علی سبب شد که فتوت از قرن چهارم هجری در قلمرو جغرافیایی مُحَبَّان و پیروان علی شیوع و نیرو پیدا کند. وجود فتیان در خراسان، ایران، سوریه و مصر هم حاکی از همین امر است. آنان که سلسله فتوت را به حضرت محمد متّصل می‌کنند و مشایخ اهل فتوت را «آخی»: برادر من، می‌خوانند براین عقیده‌اند که کمر علی را حضرت محمد (ص) بسته، بروی ازار پوشانده او را برادر خود خوانده است. حسام‌الدین چلبی و پدرش در قونیّه از بزرگان فتوت محسوب می‌شدند. فتیان (جوانمردان) پای‌بندی خاصی به مسائل اخلاقی داشتند و در صورت لزوم برای دفاع از عقیده و وطن مسلح می‌شدند و علیه مخالفان می‌جنگیدند.

ابومسلم خراسانی برای برانداختن امویان و صلاح‌الدین ایوبی برای جنگ با صلیبیان قیام کردند و گروهی از اهل فتوت که آنان را «مطوعه» یا «مطوعه» می‌نامیدند در ادوار مختلف به پا خاسته، با متجاوزان به ارض و مرز اسلامی مبارزه کردند، ازین رو محبوبیت عامه یافتند عده‌ی از حکام مثل الناصر لدین الله (۵۷۶ - ۶۲۲ هـ) نیز به سلک جوانمردان درآمده‌اند.

فتوت، شعبه‌یی از ملامت و نفی خود در برابر خلق است و با توجه به تعاریفی که از فتوت در ترجمه رساله قشیریه و منابع دیگر آمده است، پیوند نزدیک آن با تصوف ثابت می‌شود گرچه تفاوت‌هایی هم دارد.

سعدی گفته است:

جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولایی مپندار
فضیل عیاض گفت: فتوت اندر گذاشتن عثرات بود از برادران.

ابوعلی دقاق گفت: «کمال فتوت خلق رسول (ص) راست که روز قیامت همگنان گویند: نَفْسِی نَفْسِی و رسول (ص) گوید: اُمّتی اُمّتی.»

حارث محاسبی گفت: «جوانمردی آن بود که داد بدهد و داد نخواهد.»

خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب بوصل الاحباب گفته است: فتوت نامی است برای قلب پاک از صفات نفسانی و آن پاکی و صفا فزونی هدایت بعد از ایمان است. عنصرالمعالی، باب چهل و چهارم قابوسنامه را به آیین جوانمردی اختصاص داده و در تعریف آن گفته است: «... اصل جوانمردی سه چیز است: یکی آن که هر چه گویی بکنی، و دیگر آن که خلاف راستی نگوئی، سوم آن که شکیب را کاربندی.»

شرایط ارادت در فتوت پنج است: توبه صدق، ترک علائق و اشغال دنیا، زبان راست، اقتدای درست، درب مراد بر خود بستن. و جوانمردان دو دسته‌اند: قولی - که به صدق قول خواستار جوانمردی باشد. سیفی - که از راه مردمی و پردلی شمشیر زنند.

شرایط پذیرفتن جوانمردی: قیام، خوردن نمک و آب، میان بستن، دستوری دادن، ازار پای پوشیدن.

جوانمردان ایرانی محل اجتماع خود را «زاویه» و «تکیه» و «پاطوق» (= پای علم) می‌گفتند، و در مقابل مرقع صوفیان، «سر اوایل فتوت» می‌پوشیدند.

به هر حال «جوانمردی» در ایران سابقه دیرین دارد، عیاران (= ای یاران) در تاریخ اجتماعی مردم نقش مفید و مؤثری داشتند و در قحطسالی و گرفتاری‌ها و بروز سیل و هجوم دشمن دامن همت به کمر می‌زدند و به رفع مشکلات مردم می‌پرداختند،

اینان با نامهای: اسفهلاران، کلوها پهلوانان و جز اینها دست بیچارگان می گرفتند و به نظم شهر و محله خود کمک می کردند.

چون جوانمردان در آغاز از طبقه عادی و تقریباً پایین جامعه بودند، جزو عارفان اهل معنی شمرده نمی شدند، اما احترام آنان به انسان و انسانیت و گذشت و فداکاری آنان نسبت به خلق خدا سبب شد که فتوت شرطی از شرایط تصوف باشد و با آداب و رسوم خاص و پسندیده پیروانی پیدا کند. ابو عبدالرحمان سلمی (فوت ۴۱۲ هـ) در «کتاب الفتوة» به ذکر و تحقیق در آداب و رسوم و شرایط فتوت پرداخته و پس از او بسیاری از صوفیان و محققان «فتوت نامه» نوشته به بررسی احوال و اقوال اعمال جوانمردان همت گماشته اند.^۱

عطار در معنی و شرایط فتوت گفته است:

چنین گفتند پیران مقدم	که از مردی زدندی در میان دم
که: هفتاد و دوشد شرط فتوت	یکی زان شرطها باشد مروت
نخستین راستی را پیشه کردن	چو نیکان از بدی اندیشه کردن
فتوت چیست؟ داد خلق دادن	به پای دستگیری ایستادن
فتوتدار چون شمع است در جمع	ازان سوزد میان جمع چون شمع ^۲

۱. رک: فتوت نامه سلطانی، به اهتمام دکتر محبوب، بنیاد فرهنگ؛ رسایل جوانمردان، مرتضی صراف؛ آئین جوانمردان، هانری کرین، ترجمه احسان نراقی.

۲. فتوت نامه، ضمن دیوان، به اهتمام استاد سعید نفیسی.

خودآزمایی ۶

۱. عشق را در اصطلاح عارفان تعریف کنید.
۲. انواع عشق را نام ببرید.
۳. مراتب عشق را بنویسید.
۴. «عشيق الله» نامی بود که:
الف) به حضرت محمد (ص).
ب) به حضرت علی (ع).
ج) حضرت داود (ع).
د) حضرت خضر (ع).
اطلاق می شد.
۵. جوانمردان چه کسانی بودند و به چه اصولی پای بندی داشتند.
۶. شرایط فتوت را نام ببرید.
۷. محل اجتماع جوانمردان ایرانی.
الف) تکیه.
ب) زاویه.
ج) پاتوق.

درس هفتم: طریقتها

هدف این گفتار

هدف این گفتار، آشنایی دانشجو با طریقه‌های مختلف عرفان و تصوّف.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. بنیانگذاران طریقت محاسبیان، قصاریان و طیفوریان را معرفی کند و طریقت آنها را در یک جمله توضیح دهد.
۲. طریقت نوریان، جنیدیان و سهیلیان را توضیح دهد و بنیانگذار هر کدام را معرفی کند.
۳. بنیانگذار خرازیان، حکیمان و خفیفیان را معرفی کند و طریقت هر کدام را در یک سطر توضیح دهد.
۴. قادریان، رفاعیان و سهروردیان را معرفی کند و اساس این طریقه‌ها را توضیح دهد.
۵. توضیح دهد که اکبریان، چشتیان و شاذلیان هر یک پیرو چه کسی بودند و اساس طریقت آنها چه بوده است.
۶. بنیانگذاران طریقت کبرویان، حیدریان و مولویان را معرفی کند و اساس طریقت هر کدام را توضیح دهد.

۷. بنیانگذاران صفویان، بکتابشیان و نقشبندیان را معرفی کند و ویژگی نقشبندیان و بکتابشیان را توضیح دهد.
۸. توضیح دهد که طریقت نعمت‌اللهیان، ذهبیان و نوربخشیان هر کدام از چه اصولی تبعیت می‌کردند و پیرو چه کسانی بودند.
۹. توضیح دهد که ملامتیه در چه قرن‌ی ایجاد شد.
۱۰. طریقت ملامتیه را دست کم در دو سطر تعریف کند.
۱۱. امتیاز ملامتیان را نسبت به دیگر مؤمنان توضیح دهد.
۱۲. کتاب یا رساله‌ای درباره ملامتیه معرفی کند.
۱۳. طریقت قلندریان را توضیح دهد.
۱۴. توضیح دهد که قلندریان بعدها با چه عنوانهایی ظاهر شدند.

۷

طریقتها

طریق، راه و روشی است که با نظر صحیح می‌توان مطلوب را در آن یافت و بدان رسید و در اصطلاح اهل حقیقت عبارت از مراسم و احکام تکلیف شده شرعی الهی است که در آن رخصت و فرصت مکلف راه ندارد، چون رخصت موجب درنگ و سستی در طریق می‌شود.

۱. مُحاسِبیان: محاسبیان به حارث بن اسد مُحاسِبی (ف ۲۴۳ هـ) تَوَلّی و پیروی می‌کنند، وی، به اتفاق همه اهل زمانه خود، پذیرفته کردار و راست گفتار بود و اصول و فروع حقایق را خوب می‌دانست و او «رضا» را - که تا عصر وی از احوال شمرده می‌شد - در زمره مقامات آورد.^۱ اهل خراسان این گفته از محاسبی پذیرفتند و صوفیه عراق، رضا را، از جمله مقامات شمردند. کتاب «الرّعاية لحقوق الله» از اوست و کتاب «الوصایا» ی او در «روانشناسی صوفیه» است.

۲. قَصّاریان: قَصّاریان، یا قَصّاریّه پیرو حَمْدُون بن احمد قَصّار (ف ۲۷۱ هـ) هستند. حَمْدُون از علمای بزرگ و سادات این طریقت بود و در طریقت کلام عالی داشت. به اظهار و نشر ملامت پرداخت که ملامت را اندر خلوص محبّت تأثیری عظیم است

۱. قشیری ترجمه رساله، ص ۴۹، جامی، نقحات، ۵۹.

تا خود را نزد مخلوق ناچیز شمارند و با پنهان کردن عبادات و ریاضات در بندگی حضرت حق کوشند و رسم عبودیت، چنانکه باید و شاید، به جای آرند و عندالله مقبول شوند.

۳. طیفوریان: این گروه پیروان بایزید طیفور بن عیسی بسطامی (ف ۲۳۴ - ۲۶۱ هـ) بودند. بایزید از بزرگان متصوفه و طریقت او غلبه و سکر بود، غلبه حق بر بنده باید در تمام احوال باشد و سکر سالک از محبت حق تا آنجاست که او را به غیر حق التفاتی نبود. بایزید، صحو (هشیاری) را برای سالک حجاب بزرگ می‌شناخت و سکر (مستی) را سبب زوال آفت و نقص بشریت و ترک تدبیر و اختیار می‌دانست.^۱

۴. نوریان: پیروان ابوالحسین احمد بن محمد نوری (ف ۲۹۵ هـ) هستند. مذهب نوری تفضیل تصوف بر فقر است و در معاملات با جنید موافق است. در صحبت، حق مصاحب را بر خود ترجیح می‌دهد و صحبت بی‌ایثار را حرام می‌داند. گفته است: «صحبت مر درویشان را فریضه است و عزلت ناستوده و ایثار صاحب بر صاحب فریضه و عزلت مقارنت شیطان است.»

۵. جنیدیان: پیروان ابوالقاسم جنید بن محمد (ف ۲۹۸ هـ) هستند. جنید را «طاووس العلما» و «سید الطایفه» می‌خواندند. طریق او - برعکس طیفوریان - مبتنی بر صحو است و بسیاری از صوفیان پیرو این طریقت‌اند، وی صحو را، بی‌خلاف، از صحبت حال عبد با حق می‌داند که تحت صفت و اکتساب بنده در نمی‌آید. او گفت: بهترین مجلس و برترین همنشینی، فکرت در میدان توحید است.

۶. سهلان: پیروان سهل تُستری (ف ۲۷۳ هـ) هستند. او از محتشمان و بزرگان اهل تصوف و در زمان خود سلطان «وقت» و اهل حلّ و عقد بود. طریق وی مجاهدت نفس و ریاضت است.

۷. حکیمیان: به حکیم ترمذی (ف ۲۵۵ هـ) تولی کنند، و حکیم ترمذی از امامان وقت خود و طریق او مبتنی بر ولایت بود. خداوند را اولیایی است که از میان خلق

۱. هجویری، کشف‌المحجوب، ۲۲۸.

برگزیده، از دعاوی نفس و هواشان واخریده و هر یک را به درجتی قیام داده، دَری از معانی برایشان گشاده است. اساس طریق تصوّف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن استوار است.^۱

۸. خَرازیان: پیروان ابوسعید خَراز (ف ۲۸۶ هـ) هستند. طریق خراز بر فنا و بقا استوار است.^۲ بقا بر سه گونه است: ۱- آنچه آغاز و انجامش روی در فنا دارد چون دنیا، ۲- آنچه آغازش روی در فنا و انجامش روی به بقا دارد چون بهشت و دوزخ، ۳- بقایی که همواره بوده و هست و خواهد بود چون بقای حضرت حق.

بنده چون به حق عالم گردد و به علم وی باقی شود. از جهل بد و فانی گردد، و چون از غفلت فانی شد، به ذکر او باقی گردد. خرازیان با سماع مخالف اند.

۹. خَفِیفیان: پیروان محمد بن خفیف (ف ۳۷۱ هـ) هستند. وی از عزیزان وقت و از ابنای ملوک بود. تائب شد و مردم بدو تقرب جستند. طریق او در تصوّف بر غیبت و حضور استوار است. مراد از حضور، حضور دل است به دلالت یقین تا حکم غیبی چون حکم عینی شود. مراد از غیبت، غیبت دل است از غیر حق تا حدّی که از خود غائب شود. غیبت از خود، حضور به حق و حضور به حق غیبت از خود است. و اغلب مشایخ بر این عقیده اند که: حضور مقدّم بر غیبت است و همه حالها به حضور بسته است.

۱۰. قادریان: پیروان شیخ عبدالقادر گیلانی (ف ۵۶۲ هـ) ملقب به «قطب الاعظم» هستند. شیخ از استادان نظامیه بغداد بود و کتابهای: الفتح الربّانی و الفیض الرحمانی، الغنیة لطالبی طریق الحق از اوست. پیروان این طریقت به وحدت و جودی بودن و محبّت و خدمت شهرت دارند و از رنگها رنگ سبز را برگزیده اند. این سلسله اکنون هم در اقطار اسلامی تشکیلات و پیروانی دارد که فرق «صوله ایها» و «کس نزنایها» و «خالدیها»

۱. حدیث: «مَنْ أَدَّى لِي وَلِيًّا فَقَدْ اسْتَحْلَ مُحَارِبَتِي» = هر کس یکی از اولیای مرا برنجانَد، به جنگ با من برخاسته است. و آیه: «إِلَّا أَنْ أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ۶۲/۱۰ بیمی بر دوستان خدا نیست و غمگین نمی شوند.

۲. خلاصه طریق خرازیان مبتنی بر این آیه هاست: «مَا عِنْدَكُمْ يُفَدُّ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» ۹۸/۱۶ آنچه نزد شماست از میان می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند، و: «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ» ۲۷/۵۵ و ۲۸، هر چه که روی زمین است فانی است و باقی ذات پروردگار تو است.

در ایران مشهورند.

۱۱. رفاعیان: مؤسس این طریقت ابوالعبّاس سیداحمد رفاعی بصری (ف ۵۷۸ هـ) است. سلسله شیوخ این طریقت به معروف کرخی (ف ۳۰۰ هـ) می‌رسد. اساس این طریقت ریاضت و تربیت نفس است و پیروان آن جهانگرد و خانه به‌دوش هستند.

۱۲. سُهروردیان: پیروان شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر سهروردی (ف ۶۳۲ هـ) هستند که عمل به فرائض دین را مقدّمه وصول به حقیقت می‌دانند. سلسله‌های مختلفی از این طریقت منشعب شده است که از جمله: جلالیه و جمالیه و خلوتیه و... در آسیای صغیر و روشنیّه در افغانستان و مولتانیّه در هند را می‌توان نام برد.

۱۳. اکبریّان: پیروان محیی‌الدین بن عربی (ف ۶۳۸ هـ) هستند و اساس این طریقت بر وحدت وجود و چهار خصلت استوار است: صحت، عزلت، جوع، سَهَر. در این طریقت ذکر بر سه قسم است: ذکر العادة (برای عوام) ذکر العبادة (برای خواص) و ذکر المعجبة (برای خواص خواص).

۱۴. چشتیان: پیروان معین‌الدین محمد بن حسن چشتی سگزی (ف ۶۳۴ هـ) هستند که شیخ فریدالدین شکر گنج (ف ۶۷۰ هـ) و شیخ نظام‌الدین اولیا (ف ۷۲۵ هـ) از اخلاف او شمرده می‌شوند. چون مشایخ این طریقت لقب «خواجه» داشتند، به سلسله «خواجگان» شهرت یافتند.

۱۵. شاذلیان: پیروان ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبدالجبار مغربی شاذلی (ف ۶۵۶ هـ) هستند که پایه طریقت اینان رعایت اصول پنجگانه: خوف ظاهری و باطنی، پیروی کامل از سنت، بی‌اعتنایی و التفات به خلق، تسلیم و رضا و توکل در شادی و محنت است. سلسله‌هایی چند از آن منشعب شده‌اند.

۱۶. کُبریّان: مؤسس این طریقت «شیخ ولی تراش» نجم‌الدین کبری (مقتول ۶۱۸ هـ) است و صوفیان مشهوری چون: مجدالدین بغدادی، سیف‌الدین باخرزی، سعدالدین حموی، رضی‌الدین لالا و نجم‌الدین رازی از خلفای شیخ شمرده می‌شوند که در خوارزم و ماوراءالنهر و خراسان شهرت و نفوذ داشتند. اصول اعتقادی کبریّان در دو

رسالة «أقرب الطرق إلى الله» و «الأصول العشرة» نجم کبری آمده است.

۱۷. حیدریان: پیروان شیخ حیدر (ف ۶۱۸ هـ) که به زهد مفرط مشهور بودند و از ازدواج پرهیز می کردند.

۱۸. مولویان: پیروان مولانا جلال الدین مولوی (ف ۶۷۲ هـ) هستند. عقیده به وحدت وجود و توجه فراوان به وجد و سماع و قول و ترانه از مختصات این طریقه است. فرقه های «پوست نشینان» و «ارشادیه» و... از طریقه مولویه انشعاب یافته است، مولویه را به مناسبت اعتقاد و عمل به سماع «دریشان چرخ زن» می گویند.

۱۹. صفویان: پیروان صفی الدین اسحاق اردبیلی (ف ۷۳۵ هـ) هستند. این طریقه، طریقتی شیعی است.

۲۰. بکتاشیان: پیروان حاج بکتاش ولی (ف ۷۳۸ هـ) هستند، این طریقت در ترکیه رواج یافت. داشتن کلاه سفید، احترام به ادیان و مبارزه با ظلم از خصوصیات این طریقت بود. اینان بسیاری از مقالات حروفیه را (پیروان فضل الله استرآبادی و ۷۴۰ - مقتول ۷۹۶ هـ) پذیرفتند و در نشر آنها کوشیدند.^۱

۲۱. نقشبندیان: پیروان شیخ بهاء الدین محمد نقشبند (ف ۷۹۲ هـ) هستند. در آغاز اهل زهد و فقر و سادگی بودند و اندیشه وحدت وجودی داشتند و خرقة زرد رنگ و خاکستری مورد علاقه آنان بود، در واقع دنباله طریقت خواجگان (طریقه یی که از خواجه یوسف همدانی، ۴۴۰ - ۵۳۵ هـ) مایه گرفته بود که ابتدا در بخارا و پس از آن در تمام شهرهای خراسان قدرت و شهرتی یافت. خواجه بهاء الدین در مورد اساس این طریقت گفته است: طریقه ما از نوادر است عروة الوثقی است، چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی (ص) زده ایم و اقتدا به آثار صحابه کرام نموده ایم.

۲۲. نعمت اللهیان: پیروان شاه نعمت الله ولی (و ۷۳۱ - ف ۸۳۵ هـ) هستند. رهروان این طریقت، مخالف با هوای نفس و بدعت و معصیت اند و کسوت فقر را رضا و

۱. رک: هلموت ریتز، آغاز فرقة حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰. فرقة حروفیه، دکتر شاه حسینی، اطلاعات ماهانه ج ۳، ش ۵.

تسلیم می‌دانند و لباس خاصی ندارند. این طریقت شیعی و معتقد به وحدت وجوداند و در نشر تشیع در هند تأثیر فراوانی داشته‌اند. بزرگان چون: شاه داعی شیرازی و عبدالرحمان جامی از پیروان شاه نعمت‌الله ولی بودند. طریقه نعمت‌اللهیه، با وجود انشعابات در آن، اکنون هم پیروان فراوانی دارد.

۲۳. دَهبیان: پیروان خواجه ابواسحاق ختلانی (ف ۸۲۶ هـ) هستند. خواجه، داماد امیر سید علی همدانی و شیعه اثنی عشری بود. این طریقت در اواخر عهد صفوی تجدید حیات کرد. اکنون هم در شیراز و تبریز تشکیلات و طرفدارانی دارد؛ از جمله آراء و عقاید صوفیان ذهبی، پای‌بندی به اصول سنت و تشیع هر دو است.

۲۴. نوربخشیان: پیروان سید محمد نوربخش (ف ۸۶۸ هـ) هستند. سلسله ارادت پیروان این طریقه به شیخ سهروردی منتهی می‌شود، طریقتی شیعی است و شعار سیاه‌را نشانه تعزیت شهدای کربلا می‌داند. محمد لاهیجی (شارح گلشن راز، ف حدود ۸۳۲ هـ) و قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۹ هـ) و شیخ بهاء الدین عاملی (ف ۱۰۳۱ هـ) از پیروان طریقت نوربخشیه هستند.

۲۵. ملامتیان: در قرن سوم هجری نوعی از تصوف مبنی بر زهد صرف و صحو در بغداد رایج بود. بزرگان و پیروان آن شیوه تفکر، با اهل سکر مخالفت می‌ورزیدند و شطح و طامات صوفیانه را تخطئه می‌کردند. حفظ شریعت تنها شعارشان و صحو و زهد یگانه کارشان بود. در این عصر، حمدون قصار نیشابوری (م ۲۷۱ هـ) به استناد آیه شریفه: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۱ و به تأسی از گفتار و کردار جمعی از مشایخ معاصر و سلف خود، به ترویج طریقتی پرداخت که به «ملامتیه» مشهور شد و غرض اصلی از آن، علاوه بر شریعت، مقابله با مکتب زهد و تقشف و جنگ با ریا و پیراستن تصوف از کرامت‌سازی و مریدپروری و خودستایی بود. سالکان این طریق، با تظاهر مخالف بودند و زهد مبتنی بر رؤیت خلق را نکوهش می‌کردند. و به تدریج، بزرگان زیادی از صوفیه بدین طریقت گرویدند و به نقل اقوال آنان پرداختند.

۱. قرآن کریم ۵/۵۹، در راه خدا پیکار می‌کنند و از ملامت سرزنش کننده نمی‌ترسند.

محبی‌الدین ابن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸) در علو شأن ملامتیان نوشته است: «اگر مقام و ارزش آنان برای مردم روشن شود آنان را به خدایی می‌پذیرند.» نیز می‌نویسد: «این طریقتی مخصوص است که هر کس آن را نمی‌شناسد، فقط اهل الله منحصر بدان هستند.» و او خود می‌خواهد که حال او حال ملامتیان باشد. می‌گوید: ملامتیان از دیگر مؤمنان، بدین ویژگیها ممتازند: با مردم درمی‌آمیزند و با آنان سخن می‌گویند در حالی که همواره بیاد خدایند، فرائض مذهبی را انجام می‌دهند، در عین حال خود را قاصر می‌دانند، به هیأت وزی همگان هستند ولی در باطن ممتازتر از آنانند، نیاز بیچارگان را برمی‌آورند و جز حق نمی‌گویند و در ولایت به اقصی درجه آن می‌رسند، جز درجه نبوت^۱.

عطار در الهی نامه گوید:

که هر دل کوبه قیوم است قایم نترسد ذره‌یی از لوم لائم

سید شریف جرجانی (۴۰ - ۸۱۶ هـ) می‌گوید: ملامتیه، آنانند که آنچه در باطن دارند، ظاهر نمی‌کنند. در تحقیق اخلاص یکمال می‌کوشند، امور را، همانگونه که در عرصه غیب مقرر است، در جای خود قرار می‌دهند. اراده و عملشان، مخالف اراده و علم حق تعالی نیست، اسباب را نفی نمی‌کنند مگر آنجا که مقتضی نفی باشد و اثبات نمی‌کنند مگر آنجا که مقتضی اثبات باشد، چه آنکه سبب را از جای ثابت آن رفع کند، سفیه و قدرناشناس است و آنکه در موضوع نفی بدان اعتماد کند، مشرک و ملحد است و در حق همین اهل ملامت آمده است که: «أولیائی تحت قبا بی لا یعرفهم غیری^۲».

برخی از عرفا در مقام مخالفت با قشریون برآمده و از اینکه گفتار آنان موجب ملامتشان گردد نهراسیده ملامت را نشانه قرب به خداوند و مشرب اولیاء دانسته‌اند.

عین‌القضات همدانی (۴۹۲ - ۵۲۵ هـ) می‌گوید:

در بتکده تا خیال معشوقه ماست رفتن به طواف کعبه از عقل خطاست

۱. فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۴ و ۴۶.

۲. احادیث هتوی، ص ۵۲. دوستان من، زیر قبه حمایت من هستند و غیر من کسی آنان را نمی‌شناسد.

گر کعبه ازو بوی ندارد کنش است بابوی وصال او کنش کعبه ماست^۱
جلال الدین محمد مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ) در خطاب به حجاج بی هدف و
بی قصد می گوید:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیایید بیایید
حافظ (ف ۷۹۲ هـ) از این که «در خرابات مغان نور خدا» ببیند نمی هراسد و اگر
«پیر مغان مرشد او شود» برایش تفاوتی ندارد.

ابو عبد الرحمن سلمی به جمع اقوال بزرگان ملامتیه پرداخت و آن را
«رسالة الملامتیه» نامید. وی دارندگان علوم احوال را به سه طبقه تقسیم می کند و در مورد
ملامتیه می گوید:

طبقه سوم که به ملامتیه ملقب شده اند، خداوند باطنشان را به انواع کرامتها، چون
قرب و وصل آراسته است و در سر سر معانی جمع به حقیقت رسیده اند چنانکه تفرقه را
بدیشان راه نیست. خداوند ظاهر آنان را، که در معنی تفرقه است، برای مردم کشف و
روشن می کند تا در جمع و قرب احوالشان را با حق حفظ می کنند و این از بهترین و
روشن ترین احوال و شبیه به حال پیامبر (ص) است، اینان به والا بودن باطن خود تظاهر
نمی کنند، در باطن به مقام «قاب قوسین او ادنی» گام می نهند^۲

سنائی بر سر کوی حقیقت و عشق بودن و یار ملامت شدن را چنین توصیه می کند:
از سر کوی حقیقت بر مگرد و کوی عشق باغرامت همنشین و باملامت یار باش^۳
۲۶. قلندر یه و قلندران: قلندر کسی است که دل و جان از همه بریده و طالب
جمال و جلال حق باشد و ذره یی به دنیا علاقه نوزد.

در معنی و وجه تسمیه کلمه قلندر سخنان بسیاری گفته اند گروهی آن را معرب
کلندر و کلندره (چوب گنده و ناتراشیده، مردم ناهموار) نوشته اند. برخی این کلمه را
فارسی و کلاتر (بزرگتر) دانسته اند، جمعی آن را مخفف قالان در (ماندنی و پیوسته)

۱. احوال و آثار ابن القضاة، دکتر رحیم فرمنش، ص ۲۱۸.

۲. ملامت و راه قلندر، دکتر زرین کوب، یادنامه استاد فروزانفر (مجله ش ۱ ادبیات تهران، سال ۲۲)، رسالة ملامتیه،
فرهنگ ایران زمین، ص ۲۶.

۳. دیوان سنائی، ۳۱۳.

زبان ترکی می‌دانند. ایوانف این کلمه را از ریشه یونانی *culetor* معادل «داعی» عربی و به معنی: دعوت کننده به زیارت معبد نوشته است، گارسن دُسایی^۱ آن را قرن‌دل و مؤسس این فرقه را شیخ قرن‌دل می‌داند.^۲

فرق میان قلندری و ملامی و صوفی آن است که: قلندری، طرفدار تجرید و تفرید کامل است و در تخریب عادات می‌کوشد. ملامی، رهروی است که عبادت و خدمت را از دیگران پوشیده نگه دارد. خیر و خوبی مکتوم دارد و شرّ و بدی اظهار کند. صوفی، دل به خلق مشغول ندارد و با داده بسازد. قلندران، شعبه‌یی از ملامتیان بودند که ملامت نفس و تظاهر نکردن به آداب و رسوم اجتماعی و مذهبی را تا مرز بی‌قیدی و تخریب عادات کشاندند و با استناد به سخن بعضی از بزرگان دین و تصوف جمال‌پرستی را مباح دانستند. موی سر و صورت و ابرو و سیلت تراشیدند (چهارتراش)، لنگ و فوطه به تن کردند و دلقی سبز رنگ پوشیدند و در گورستانها اقامت گزیدند و اصطلاحاتی برای خود وضع کردند. این شیوه تفکر و زیست و زندگی در خراسان به وسیله قطب‌الدین حیدر زاویه‌یی (حدود قرن هفتم هجری) و در دمشق توسط شیخ جمال‌الدین ساوی (اوایل قرن هفتم هجری) و مرید او محمد بلخی - که رسم جولق (جول) پوشیدن را به رسوم قلندریه افزود - و در سده‌های بعد وسیله سید جلال ثانی (۷۸۵ - ۷۰۷ هـ) معروف به «مخدوم جهانیان» در هند و دیگر نقاط رواج یافت و به زعم برخی در زمان قاجاریه قلندران با نام «جلالیه» و پس از آن با عنوان «خاکساریه» ظاهر شدند.

در هر حال کلمه قلندر و «قلندریات» از سده پنجم در نظم و نثر فارسی راه یافت و برای خود جایی گشود و به صورتهای مثبت و منفی مورد توجه قرار گرفت.^۳

قلندریات: «نزد شعرا آن است که شاعر در شعر مخالف عرف و عادت آرد و ترک مبالغات کند، هر چه از آن احتراز شاید، بر آن اقدام نماید و از اوصاف اهل صلاح و

۱. Garcin De Sacy

۲. حاشیه برهان قاطع، چاپ دکتر معین.

۳. رک: حواشی برهان قاطع، دکتر محمد معین؛ اهل ملامت و راه قلندر، دکتر زرین کوب، یادنامه استاد فروزانفر. مقدمه بر مناقب جمال‌الدین ساوی طبع ترکیه و ایران. شرح مثنوی شریف، استاد فروزانفر. قلندر قامهای منظوم، مجله کلک و...

تقوی عار کند، بل ظاهر شریعت را مخالفت از کمال پندارد و موجب ترقی انگارد»^۱:

ای پسر می خواره و قلاش باش	در میان حلقهٔ او باش باش
راه بر پوشیدگی هرگز مرو	بر سر کویی که باشی فاش باش
کمزنان را غاشیه بر دوش گیر	مجلس می خواره را فراش باش ^۲

۱. کشف اصطلاحات الفنون، تهرانوی.

۲. دیوان سنائی، ۳۱۲.

خودآزمایی ۷

۱. بنیانگذار محاسبیان را معرفی کنید.

۲. قصاریان، به ردّ طریقهٔ ملامت پرداختند.

الف. درست
ب. نادرست

۳. طیفوریان، پیروان

الف) طیفور بن احمد.

ب) بایزید بسطامی.

ج) بایزید طیفور بن عیسی.

د) احمد بن محمد نوری.

بودند.

۴. طریقهٔ نوری تفضیل فقر بر تصوّف است.

الف. درست
ب. نادرست

۵. طریقت جنیدیان

الف) مبتنی بر صحو است.

ب) مطابق طریقهٔ طیفوریان.

ج) مجاهدت نفس و ریاضت است.

د) مبتنی بر ولایت است.

۶. بنیانگذار حکیمیان را معرفی کنید و اصل طریقت آنها را در یک جمله بیان کنید.

۷. طریقت خفییان، مبتنی است بر:

الف) غیبت و حضور.

ب) فنا و بقا.

ج) غیبت دل از غیر حق.

د) حضور به حق و غیبت از خود.

۸. خرازیان با سماع مخالف هستند.

الف. درست

ب. نادرست

۹. بنیانگذار قادریان را معرفی کنید و کتابی از وی نام ببرید.

۱۰. سهروردیان چه طریقی داشتند در یک جمله توضیح دهید و پیرو چه کسی بودند؟

۱۱. اکبریان، پیرو ابوالحسن بن اکبر بودند.

الف. درست

ب. نادرست

۱۲. طریقه شاذلیان مبتنی است بر:

الف) خوف ظاهری و باطنی.

ب) پیروی کامل از سنت.

ج) بی اعتنائی به خلق.

د) تسلیم، رضا و توکل.

۱۳. مؤسس کبرویان را معرفی کنید و کتابی از اصول اعتقادی این طریقت نام ببرید.

۱۴. مولویان.

الف) پیروان مولانا جلال الدین بودند.

ب) معتقدان به وحدت وجود بودند.

ج) از ازدواج پرهیز می کردند.

د) معروف به درویشان چرخ زن بودند.

۱۵. نقشبندیان.

الف) اعتقاد به وحدت وجود داشتند.

(د) پیرو طریقت خواجگان بودند.

۱۸. طريقة ملامتيه مبتنى بود بر:

(ج) مقابلہ با مکتب زہد۔

الف. درست ب. نادرست

۲۱. قلندریان، بعدها با چه عنوانهایی ظاهر شدند؟

درس هشتم : خانقاه

هدف این گفتار

هدف این گفتار، آشنایی دانشجو با خانقاه، خرقة و خرقة پوشی و سماع.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. در باره وجه تسمیه خانقاه به اختصار توضیح دهد.
۲. در باره تاریخچه شکل گیری خانقاه اظهار نظر کند.
۳. شرایط ورود به خانقاه را شرح دهد.
۴. هدف از ایجاد خانقاه را توضیح دهد.
۵. خانقاههای مشهور و مهم ایران را نام ببرد.
۶. در باره خرقة توضیحاتی بدهد.
۷. شرایط خرقة پوش را ذکر کند.
۸. انواع خرقة را نام ببرد.
۹. تعبیر صوفیه از خرقة را بیان کند.
۱۰. معنی لغوی و مصطلح سماع را بیان کند.
۱۱. جهت گیری صوفیان را در باره سماع توضیح دهد.
۱۲. تأثیر سماع در موسیقی را به اختصار بیان کند.

۸

خانقاه

خانقاه^۱ اقامتگاه و محل خلوت و عبادت متصوفه است که آن را به فارسی خانگاه نیز می‌گفته‌اند. لفظ خانقاه اختصاص به صوفیه نداشته است و ظاهراً تا اواخر قرن ۴ ه. ق منزلگاه بعضی طبقات مانویان نیز به همین نام خوانده می‌شده است. اینکه خانقاه از خان به معنی منزل مشتق شده است یا با خوان به معنی سفره ارتباط دارد، محل بحث است.

به موجب قول مقریزی بنای خانقاه از حدود قرن چهارم در بلاد اسلامی پدید آمده است، اما از بعضی روایات برمی‌آید که صوفیه مدتها قبل از آن در «رمله» فلسطین خانقاه داشته‌اند. غرض از بنای خانقاه آن بوده که سیاحان و فقرای صوفیه در سیر و سیاحت جای استراحت و خوراک داشته باشند و اغنیا و توانگران صوفیان بیابانگرد را در آنجا اطعام کنند. نزد قدمای صوفیه، خانقاه و اهل آن یادآور صُفّه مسجدالنبی و اهل صُفّه بوده است. در قرآن از طایفه‌ی حکایت می‌شود که به اذن حق تعالی به معابد درآیند و نام حق بر زبان رانند^۲

قاعده براین بوده است که بزرگانی از صحابه در اماکنی جمع می‌آمدند و به ذکر

۱. خانقاه (Xānegāh). یا خانقاه، جمع آن خونیق و خوانک

۲. «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا سَمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْقُدْوَةِ وَالْإِصَالِ» ۳۶/۲۴ خداوند اجازه داد تا در خانه‌هایی درآیند و شب و روز نام او را ذکر کنند و تسبیح گویند، رک: ابو حفص سهروردی، عوارف، باب سیزدهم و

و موعظه می پرداختند، از جمله این گروهها اهل صفه بوده‌اند که موحدان این طبقه به خواندن ادعیه خاص اشتغال داشتند. در تفاسیر عرفانی منظور از «بیوت» در آغاز، خانه و مسجد حضرت رسول (ص) بود و بعد از آن بتدریج به مکانهایی اطلاق می‌شد که «اهل الله» در آنجا گرد می‌آمدند و به یاد حق انجمن می‌کردند.

به تدریج در بغداد و خراسان، صوفیان به منظور اعلان استقلال و شاید برای پرهیز از تظاهر در مکانهای خاص گرد می‌آمدند و در آنجا، علاوه بر پذیرایی غربا و فقرا، به ذکرهای خاصی می‌پرداختند، بدین ترتیب خانقاه تأسیس شد که صوفیان آن را از «بیت الله» می‌دانند و مکانی مقدس می‌شمارند و ازین رو برای ورود به خانقاه و اقامت در آنجا آداب و رسوم و وضع کردند.

قرن پنجم، قرن شکل‌گیری خانقاهها و اجرای نظام آنها بود در نیشابور و اطراف آن خانقاههای زیادی بنا شد که شرایط و قواعد مخصوصی بر آنها حاکم بود. دخول به خانقاهها، اقامت در آنها و خروج از آنها و همچنین حمل بار و بنه چون سجاده و دستار و رکوه و غیره به وسیله صوفی شرایطی داشت که بی‌شبهت به شرایط ورود به مساجد و خروج از آنها نبود. ساختمان خانقاهها شامل حمام و اصطبل و زوایا و سماع‌خانه و مسجد و مدرسه بود و گوشه و زاویه مکان کوچکی بود که صوفی در آن سکونت داشت و ریاضت می‌کشید.

صوفی خانقاهی موظف بود قبل از ورود وضو بگیرد و حبّ و بغض شخصی را از دل بزداید و به همه صوفیان صدر و ذیل احترام و خدمت کند. همچنین می‌بایست در داخل خانقاه از تمام احکام شیخ اطاعت کند؛ اگر از سالکی خلافتی سر می‌زد که موافق آداب سیر و سلوک صوفیانه نبود، شیخ او را تنبیه می‌کرد و یا خود او به تنبیه نفس می‌پرداخت تا شیخ از گناه او بگذرد.

در قرن ششم هجری شیخ شهاب‌الدین سهروردی سرپرستی همه خانقاههای بغداد را به عهده داشت و بابهای سیزده و چهارده و پانزده عوارف را به خانقاه و خانقاهیان اختصاص داد، غربا و فقرا در این مکانها پذیرایی می‌شدند. همچنین خانقاه

«رکن الدین بن بَیْرُس» در «مصر» (سده ۶ و ۷ هـ) مرکز تجمع چهارصد تن صوفی بوده است. آنچه در این خانقاهها هزینه می شد از نذورات بود که آن را «فتوح» می نامیدند؛ گاهی در این خانقاهها مجمع عمومی تشکیل می گردید و یکی از صوفیه به وعظ می پرداخت. در همین خانقاهها بود که گاه از برخی از اولیاء الله کرامتهایی سر می زد که سبب کشش طبقات مختلف به خانقاهها و خانقاهیان می گردید. در قرن هفتم خانقاههای زیادی ساخته شد و شیخ الشیوخی خانقاه در عداد مناصب رسمی به شمار آمد.

چون طبقه صوفیان مورد توجه عوام قرار گرفته بودند، به تدریج حکام نیز خود را بدیشان نزدیک کردند و برخی از آنان به ساختن و اداره این خانقاهها پرداختند و هر خانقاهی را به نام صوفی مشهوری نام گذاری کردند و کمکهایی مالی شایانی به آن نمودند هرچند بسیاری از ایشان تنها به خاطر کسب شهرت و محبوبیت بدین کارها دست زدند و مقصودشان حفظ منافع خودشان بود.

در هر حال خانقاه که در آغاز بدین نیت در تصوف اسلامی دایر شده بود که فقرا را یاری کند و غربا را پناه دهد و عرفا در آنجا به بحث در مراحل سیرو سلوک و اقامه اربعینیات و گفتگو در ذات و صفات و وصل و عشق و بپردازند، به تدریج به مکان فساد تبدیل شد و صوفی نماها در مراکز خانقاهها به نوعی حکومت مذهبی پرداختند و به حیف و میل «فتوحات» مشغول شدند و تصوف از قالب اصلی خود (خدمت و طهارت) درآمد و به لوث نفس پرستی و جاه طلبی آلوده شد؛ در همین زمان است که تألیفات تصوف خانقاهی حتی به برخی از حکام از خدا بی خبر هدیه می شود یا به نام آنان نامگذاری می گردد.

خواجه حافظ اشاره به همین فساد و زوال معنوی خانقاه کرده و می گوید:

رطل گر انم ده ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد

و از خانقاهیان می گریزد و به میخانه و جام مغان پناه می برد، چون در خانقاه آلوده

اسرار عشق و مستی نمی گنجد، آنجا را به نیم جو نمی خرد:

عیب حافظ گو ممکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی گر به جایی رفت رفت

یا:

به نیم جونخرم طاق خانقاه و ریاط مرا که مصطبه ایوان و پای خُم طنبی است

یا:

در خانقه نگنجد اسرار عشق و مستی جام می مغانه هم با مغان توان زد
شماری از خانقاههای ایرانی که شهرتی دارند و از نظر معماری حائز اهمیت
هستند عبارت است از:

- ۱- خانقاه انوشه در سه کیلومتری نطنز که در ۸۴۹ هـ ساخته شده است.
- ۲- خانقاه شیخ عبدالصمد که آن نیز در شهر نطنز و تاریخ بنای آن ۷۰۷ هـ است.
- ۳- خانقاه شیخ علاءالدوله سمنانی (ف ۷۳۶) در صوفی آباد سمنان که بنای آن
از جمال الدین وزیر الجایتو است.
- ۴- خانقاه نصر آباد در ۷ کیلومتری اصفهان که در ۸۵۵ هـ ساخته شده و نام بانی آن
صدرالدین علی است.
- ۵- خانقاه «شمسیه» که در عصر الجایتو (ف ۷۱۶ هـ) در غرب گنبد سلطانیه بنا
شده و مقداری از آن هنوز برجای مانده است.^۱

خرقه و خرقه پوشی

خرقه لباسی از پشم بود که صوفیان می پوشیدند. گویند نخستین خرقه را حضرت
رسول (ص) به زنی موسوم به «آم خالد حبشی» پوشاند^۲ در تورات آمده است که موسی
برای تقدیس هارون، به او لباس مخصوص پوشاند تا در زمره کاهنان درآید و به ارشاد
بپردازد. می دانیم که صوفیه، جمله «بُعِثْ لِرَفْعِ الْعَادَاتِ»^۳ را مستند قرار داده، خرقه پوشی
را توجیه کرده اند و آن را نوعی خودداری از حظوظ نفسانی و تصرف شیخ در باطن مرید و

۱. ر.ک: تاریخ خانقاه در ایران، دکتر محسن کیانی، طهوری و فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمدعلی رجایی، زوآر، و

تعلیقات اسرارالتوحید، ج ۲، دکتر شفیع کدکنی، آگاه

۲. شهاب الدین عمر سهروردی، عوارف، باب ۱۲.

۳. عزیز نسفی، الانسان الکامل، ۴۸، موله

بشارت مرید به قبول حق دانسته‌اند. نظر این جماعت بر آن است که خرقه پوشی زینت اولیای خداست، گویند: نبی اکرم (ص) فرمود که ردایش را به او پس قرنی بدهند. و نیز گفته‌اند که: ردای به شاعر (زهیر) داد.

پوشاننده خرقه باید صاحب حال و مقام استوار بوده، فراز و نشیب طریقت را پشت سر گذاشته، ذوق احوال چشیده باشد و به موت ابیض [= گرسنگی]، موت اسود [= صبر بر اذیت مردم]، موت احمر [= مخالفت با هواهای نفسانی] و موت اخضر [= پوشش پاره پاره داشتن]، تن در دهد.

رنگ خرقه مشایخ سفید و رنگ خرقه صوفیان غالباً کبود بوده است.

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخست خبث نداد ار نه حکایتها بود

(حافظ)

خرقه کبود را لباس سوگواران می دانستند و کبود رنگی چرک تاب بود و به شستشوی زیاد احتیاج نداشت.

در بین صوفیان، دریدن خرقه در حال سکر و غلبه سلطان وقت جایز است؛ اگر مرید در (حال) شود و در جذبه خرقه از سر درآورد، معذور است و اگر خلافی از وی سرزند و شایستگی لباس خرقه را از دست بدهد، خرقه از تن او برمی کشند. معمولاً خرقه، آستین کوتاه دارد. و «الاکمام المقتصرة» نشان صوفیان بوده است.

خرقه به نامهای: دلق مرقعه، مرقع، صوف، جبه، دلق ملّمع، خرقه هزار میخی، پشمینه و قرطه و.... خوانده می شده است.

انواع خرقه: «خرقه ارادت» که آن را از یک شیخ می گیرند، در واقع ورقه هویت صوفی است. «خرقه تبرک»، که در صورت امکان آن را از شیوخ متعدد دریافت می دارند. «خرقه ولایت»، برای جانشینی شیخ و ادامه دادن وظایف اوست، از انواع دیگر خرقه «خرقه توبه» و «خرقه تصرف» است، خرقه باید از وجه حلال فراهم آید. مراد باید به هنگام خرقه پوشاندن دست بر سر مرید نهد و با تکبیر و تهلیل و ذکر خیر پیش کسوتان خرقه برتن او کند. مرید به پاس این درجه دو رکعت نماز شکر گزارد.

گفتیم که آستین و دامن خرقه کوتاه بود تا طهارت حفظ شود و به متابعت از سنت، دامن کشان رفتن، موجب کبر نشود؛ چون حضرت رسول (ص) جامه آستین کوتاه به تن می کردند.

حافظ در مواردی ترکیب «کوتاه آستینان» را در معنی (صوفیان ریایی) به کار برده است.

صوفی پیاله پیما، حافظ قرابه پرهیز ای کوتاه آستینان! تا کی دراز دستی؟ خرقه، مقدّس بود تا آنجا که توفان را فرو می نشاند و آتش را از سوختن باز می داشت. روزبهان بقلی (ف ۶۰۶ هـ) وقتی به عشق مجازی گرفتار می شود، خرقه را به خاطر تقدّس و حرمتی که دارد، از تن برمی آورد.^۱

به زعم صوفیه هریک از چهار حرف واژه خرقه رمزی از مطلبی بوده و معنی خاصی داشته است:

خ: خوف از هوای نفس، خراب کردن ظاهر، خیر خلق خواستن، خداجویی.

ر: رضا، راحت خلق طلبیدن، رفق و رأفت با دیگران.

ق: قهر نفس، قرب حق، قبول دلها.

ه: هدایت جستن، «هرب» یا گریز از فساد و تباهی و دلشکستن.

سماع

نالۀ سرنا و تهدید دهل	چیز کی ماند بدان ناقور کل
پس حکیمان گفته اند این لحن ها	از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق	می سرایندش به طنبور و به حلق

(مولوی)

۱. ر. ک: شانزده رساله شاعری داعی شیرازی (اسواق الکسوه). به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، علمی؛ آداب الصوفیه، نجم الدین کبری، به اهتمام مسعود قاسمی، زوار؛ جامه زهد (خرقه و خرقه پوشی)، دکتر سید علی محمد سجادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

سماع به معنی آواز و رقص صوفیانه و شنیدن شعر و تهییج به وسیله نظم و قول است که خواننده آن را قوال می گفتند.

به عقیده ابوالفرج اصفهانی مؤلف اغانی (و. ۲۸۴ - ف. ۳۵۶ و)، موسیقی تا عصر او (قرن چهارم) حرام نبوده و آوازخوانی و آشنایی با موسیقی در مساجد هم معمول بوده است.

ابن عبد ربّه (فوت ۳۲۸ هـ) میگوید: موسیقی نزد جمعی غذا و پیش گروهی دارو و برای دسته‌ای چون باد بیزن است، این هنر چراگاه گوش و علفزار روح و سبزه زار دل و جولانگاه عشق است.

برخی که موسیقی و سماع را مباح می دانند به زندگانی رسول اکرم (ص) استناد کرده و نوشته‌اند که: در هنگام ورود پیامبر (ص) به مدینه زن‌ها در حال دف زدن و پایکوبی این شعر را می خواندند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوِدَاعِ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعِ

(حضرت رسول چون ماه شب چهاردهم از گردنه «وداع» بر ما درخشید تا آن زمان که خواننده‌ای خدا را بخواند، شکر این نعمت بر ما واجب است)، در حفر خندق، انصارالنبی با سخنی منظوم بیعت خود را با حضرت و آمادگی برای جهاد را اعلام داشتند و رسول اکرم (ص) منعشان نفرمود بلکه با جملاتی منظوم به آنان پاسخ داد.^۱

ابونصر سراج در مذمت صدای نامطبوع به آیه: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۲ استشهاد می کند و می گوید: در نکوهش آوازهای ناخوش، ستایش آوای خوش نهفته است.^۳ عزالدین کاشی می نویسد: «هر که از آواز خوش لذت نیابد، نشان آنست که دلش مرده یا سمع باطنش باطل گشته است»^۴. قشیری در باب سماع می نویسد: علی (ع) آواز ناقوس شنید و از یاران پرسید: دانید که ناقوس چه می گوید؟ گفتند: ندانیم. گفت:

۱. ترجمه رساله قشیری، ص ۵۹۳.

۲. قرآن مجید، ۳۱/۱۹، بدترین صداها، صدای دراز گوش است.

۳. الملع، ص ۹ - ۲۶۷.

۴. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۹۸.

می گوید:

سبحان الله حقاً حقاً إِنَّ الْمَوْلَى صَمَدٌ يَبْقَى^۱
 مولانا، هر جا و هر وقت که می خواست به سماع می پرداخت و می گفت:
 پس غذای عاشقان آمد سماع که در او باشد خیال اجتماع
 صوفیان معتقدند که عارف چون حقایق را با چشم می بیند، آن را باید با گوش نیز
 بشنود، تا عضوی در حظ عضو دیگر سهیم باشد^۲
 صوفیان سماع را یکی از ده رکن تصوف (= توحید محض، حسن معاشرت، ایثار،
 ترک اختیار، سرعت وجد، کشف خواطر، سفر بسیار، ترک اکتساب، تحریم ذخیره و
 فهم سماع) دانسته اند.

صوفیه از قرن سوم علاوه بر سماع، رقص صوفیانه را نیز برآن افزودند و برای مباح
 بودن آن دلایلی هم ارائه کردند. امام محمد غزالی می گوید: «سماع وسیله مقدسی است
 که در درون انسان وجد پدید می آورد که آن وجد یا مضطرب می کند و یا شادمان
 می سازد؛ اگر شادمان ساخت، عکس العمل آن حرکتی است جسمانی که هرچه به نظم
 طبیعت نزدیکتر باشد، زیباتر و انسانی تر و عارفانه تر است؛ اگر مضطرب ساخت،
 واکنش آن به صورت گلایه یا شکایت و دانه های اشک ظاهر می شود»^۳ وی در احیاء
 علوم الدین و کیمیای سعادت بابی مستقل را به بحث سماع اختصاص داده است.
 ابوسعید ابی الخیر می گوید: «سماع هر کس رنگ روزگار وی دارد».
 سعدالدین حمویه (ف ۶۵۰ هـ) گفته است:

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را به سراپرده اسرار برد

۱. ترجمه رساله قشیریه، ص ۶۱۶

۲. «أَلَا فَاسْتَنْتِ خَمراً فَقُلْ لِي: هِيَ الْخَمْرُ فَلَا تَسْقِنِي سِراً إِذَا امْكَنَ الْجَهْرُ»
 به من شراب بنوشان و بگو: این شراب است. وقتی آشکارا ممکن است، در نهان شرابم بنوشان ابو نواس، دیوان، ص ۲۰، بیروت.

۳. غزالی امام محمد. السَّمَاعُ سَفَرٌ مِنَ الْحَقِّ مَنْ أَصْحَى إِلَيْهِ بِحَقِّ تَحَقُّقٍ وَمَنْ أَصْحَى إِلَيْهِ. بِطَبْعٍ تَزَنَّدَقُ. سماع سفیری از طرف حق است، هر که به حق گوش فرا دهد به حقیقت می رسد و هر که از روی هوی و هوس گوش کند بی دین می شود. نقل از کتاب وجد و سماع، امام محمد غزالی به اهتمام حسین خدیو، چاپ خواجه، ص ۵۷.

این زمزمه مرکبی است که روح توراً بر دارد و خوش به عالم یار برد
احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱) و امام ابو حنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ) سماع را حرام و امام
شافعی (۱۵۰-۲۴۰) آن را الهی و مکروه می دانند.

ترجمان الأشواق: محیی الدین بن عربی و در بین آثار فارسی، مناجاتهای منسوب به
خواجه عبدالله انصاری و رباعیاتی که به ابو سعید ابی الخیر منسوب است، از جمله نخستین
آثاری هستند که سماع را در مجالس صوفیه مجاز و رایج می کردند. به روایت تاریخ
تصوف، علمای قرن پنجم هجری خراسان به شدت با سماع و قول مخالفت می کردند؛ اما
رفته رفته میان اکثر صوفیان آن دیار معمول شد. در شرح حال ابو سعید ابی الخیر آمده
است که فقها او را به علّت سماع «مهدورالدم» دانستند و به قتل او فتوا دادند؛ اما قدرت
ذکر و رواج مجلس گویی ابو سعید و محبوبیت شخصی او میان مریدان به حدّی بود که این
فتوا بی اثر ماند. تعالیم صوفیه به تدریج از صورت نثر خارج گردید و در قالب نظم بیان
شد. در این تعلیمات کتبی، گاهی شریعت و طریقت یکسان و همدوش رعایت می شد؛
مانند کتاب حدیقه سنائی^۱ گاهی جنبه های شور و شوق این تعلیمات بر جوانب دیگر آن
غلبه داشت، مثل غزلیات عطار که بیشتر از سوز و گداز عارفانه برخوردار است.

مولوی که در مثنوی خود، شریعت و طریقت را همدوش عرضه می کند، در بیت
بیت غزلیات وی حالت سکر و سماع دیده می شود، برخی معتقدند که این غزلیات در
مجالس سماع سروده شده است و گاهی در آنها طامات و شطحیات هم به چشم می خورد.
سماع چنان در آثار صوفیه رواج پیدا کرد که مولانا، مثنوی خود را با «نی نامه» آغاز کرد
و سماع را با بهترین بیان ستود.

چون سماع از نظم خارج می شد، مشایخ، شرایطی برای قوالان (ناقلان اقوال
مشایخ) و سماع کنندگان و نیز نحوه سماع وضع کردند تا حضور در خانقاهها یا مجالس
سماع به خواص و ویژگان محدود شود و هر کسی نتواند بدانجا راه پیدا کند.

۱. قاند و سائق صراط الله به زقرآن مدان و به ز اخبار

جز به دست و دل محمد نیست حل عقد خزینه اسرار

/ حدیقه.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی عارف (ف ۶۳۲ هـ) می‌گوید: آداب سماع مشروط به رعایت سه اصل «زمان» و «مکان» و «یاران» است. یعنی باید سماع در زمان معینی صورت گیرد و جای خاصی به این تجربه صوفیانه اختصاص یابد و افرادی مخصوص در سماع حضور یابند. بیشتر اصطلاحات صوفیانه، به چنین حال و جلساتی اختصاص دارد، مانند: مکاشفه، وجد، ذوق، وقت، خرقه دریدن، خرقه سوختن، خرقه انداختن، خرقه از سر بدر آوردن، خرقه برکشیدن، دست افشاندن و...

سماع صوفیه در ابقای موسیقی، تأثیر بزرگی داشته است؛ چرا که در جهان بینی صوفیه سه رکن اصلی: عاطفه، رمز و تخیل، نقش مهمی دارد و شاید از این رو سماع را در تقویت عاطفه و تخیل مؤثر یافته و رمزی از قطع علایق برونی و پرداختن به درون دانسته‌اند.

جلال‌الدین دوانی (۸۳۰-۹۰۸) می‌نویسد: حقیقتی یگانه هست که اگر در زبانها در آید «فصاحت» و اگر در نغمات جاری شود «فاصله» و اگر در اندامها درافتد «جمال» و اگر در اذهان جریان یابد «تعادل» و اگر در طبیعت باشد «توازن» ایجاد می‌کند.^۱

شرایط سالک (مرید) و شیخ (پیر، مراد)

مرید کسی است که از همه چیز - جز خدا - دل برکند و تنها به خدا و قرب وی دل بندد تا شهوات دنیا از دل او برخیزد.^۲

سالک (مرید)، رونده راه و وظیفه او اطاعت از شیخ است. او باید یک سال به خالق و یک سال به خلق و یک سال به دل خود خدمت کند و ملزم به رعایت بیست شرط

۱. در باره سماع ر. ک: فی‌الموسیقی، رسائل اخوان‌الصفاء، ج ۱، رساله ۵. کشف‌المحجوب مجبوری. وجد و سماع، محمد غزالی، حسین خدیو جم. کتاب‌السماع والرقص، ابن تیمیه، مجموعه رسائل رساله ۱۳. حواشی مصباح‌الهدایه عزالدین کاشی، استاد جلال‌الدین همایی. نغمه عشاق (از القلقاع عن وجوه السماع)، محمد نورالله عبدالغفور. سماع در تصوف، دکتر حاکمی. اخلاق جلالی، جلال‌الدین دوانی.

۲. عوارف‌المعارف، سهروردی، ۱۳۲.

از قبیل: توبه، تسلیم، توکل و..... است. طریقی را که مرید طی می کند «ترقی» می نامند:

از تبدل تا مقامات فنا پله پله تا ملاقات خدا

مولوی

ابوسعید ابی الخیر ده شرط را برای مرید لازم می داند: زیرکی، اطاعت از پیر، تیزگوشی، روشندلی، راستگویی، درست عهدی، آزادگی، رازداری، پندپذیری و عیاری.^۱

سالک مجذوب، سالکی است که با اطاعت از شیخ و رعایت شرایط سلوک، مهذب گشته مشمول جذبۀ الهی می شود، چون حضرت موسی (ع) و صوفیانی مثل ابوسعید ابی الخیر (ف ۴۴۰ هـ)

مجدوب سالک، شخصی است که مشمول لطف الهی قرار گرفته و به «جذبۀ بی از جذبات حق که برابر اعمال جنّ و انس است» مجذوب حق گشته و به شکرانه این عنایت در طریق افتاده است. طریق مجذوب سالک را «تدلی» گویند همچون رسول گرامی اسلام (ص) از انبیاء و سنائی و مولانا و محیی الدین از عرفا. مولوی، بی مرشدی را گمراهی می داند:

هر که او بی مرشدی در راه شد او ز غولان گمراه و در چاه شد
حافظ، بنده پیر مغان است که او را از جهل رهانید و هر چه کرد عین عنایت بود:
بنده پیر مغانم که ز جهلم برهانند پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد
در تصوّف، وجود شیخ ضروری است و بر مرید است که او امر او را بی چون چرا اطاعت کند ازین رو گفته اند: «الشیخُ فی قومهِ کالنَّبِیِّ فی امَّتِهِ»^۲ پیر در میان قوم خود، همچون پیامبر است در میان امّت.

۱. اسرار التوحید، محمد بن منور، ۳۳۰.

۲. سیوطی، جامع الصغیر، ۴۳/۲. هجویری، کشف المحجوب، ۶۲.

خودآزمایی ۸

۱. خانقاه را در یک سطر تعریف کنید.

۲. نزد قدمای صوفیه، خانقاه یادآور چیست؟

۳. غرض از ایجاد خانقاه چه بوده است؟

۴. صوفیان، خانقاه را معادل:

الف) بیوت الله

ب) سیاحتگاه

ج) مسجد النبی

د) مسجد اهل صفه

می نامیدند؟

۵. شرایط ورود به خانقاه را نام ببرید.

۶. خانقاههای مشهور ایران را نام ببرید.

۷. «ام خالد حبشی»، اولین صوفی بوده است؟

الف. درست ب. نادرست

۸. صوفیان، خرقة پوشی را:

الف) نشانه خودداری از حظوظ نفسانی

ب) لباس مخصوص زهاد

ج) نشانه تصرف شیخ در باطن مرید می دانستند

د) لباسی برای متمایز کردن صوفیان از مردم عامی

می دانستند؟

۹. رنگ خرقه صوفیان سفید بوده است؟

الف. درست ب. نادرست

۱۰. انواع خرقه را نام ببرید.

۱۱. معنی لغوی و مصطلح سماع را به اختصار توضیح دهید.

۱۲. تأثیر سماع در موسیقی را در یک سطر توضیح دهید.

۱۳. دو تن از مخالفان سماع را نام ببرید.

۱۴. ده رکن تصوف را که سماع یکی از آنهاست، نام ببرید.

درس نهم: نگاهی کوتاه به عرفان و تصوف در خارج از اسلام

هدف گفتاری

هدف این گفتار، آشنایی دانشجو با آیینهای میترایی، یهودیت، مسیحیت و تصوف هندی، نوافلاطونیان، گنوستیسم.
هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. آیین میترایی را به اختصار تعریف کند.
۲. وجوه تشابه آیین میترایی و تصوف اسلامی را بشمارد.
۳. موارد همگونی دین زرتشت با عرفان و تصوف اسلامی را بیان کند.
۴. عرفان یهود را تعریف کند.
۵. مواردی از عرفان یهود را که با تصوف اسلامی همگونی دارد، بیان کند.
۶. عرفان مسیحی را به اختصار تعریف کند.
۷. تأثیرپذیری تصوف اسلامی را از عرفان مسیحی بیان کند.
۸. فلسفه و عرفان هندی را به اختصار توضیح دهد.
۹. کتابهای معروف هندی را که بیانگر آرای مذهبی عرفانی هندی است، نام ببرد.
۱۰. یکی از موارد مشابه آیین هندی با تصوف اسلامی را نام ببرد.

۱۱. مشخصه سانکهییه را بیان کند.
۱۲. یوگیسم را تعریف کند.
۱۳. اصول آیین بودا را نام ببرد.
۱۴. همگونی آیین بودا با تصوف اسلامی ذکر کند.
۱۵. اصول اعتقادی و فلسفه اخلاقی فلوطین را تعریف کند.
۱۶. گنوستیسیسم و اصول اعتقادی پیروان این تفکر را تعریف کند.

۹

نگاهی کوتاه به عرفان و تصوف در خارج از دنیای اسلام

جمعی از محققان در بررسی عرفان و تصوف اسلامی، شباهت‌هایی میان آن و روشهای فکری و مذاهب عرفانی ملل دیگر دیده‌اند و چنین پنداشته‌اند که تصوف اسلامی برگرفته از آراء و اعمال حکمای یهود و رهبانان مسیحی و متفکران یونانی و بوداییان و برهمنان هندی و پیروان طریقه گنوسی و آئین میترا و مانویت و غیره است و از خود چیزی ندارد. گروهی دیگر - دور از جهت گیری و تعصب - اذعان دارند که این همانندی‌ها حاصل برخورد اندیشه‌هاست و چیزی از اصالت و اهمیت مذهب عرفانی اسلامی نمی‌کاهد. در این فصل مختصراً به چند مورد از مذاهب عرفانی ملل دیگر اشارت می‌رود امید آنکه اصل از فرع بازشناخته شود و تأثیرات و تأثرات کم و بیش روشن گردد که در میان همه اقوام نوعی عرفان هم‌رنگ با دین آنان وجود دارد و همانندی‌هایی هم میان آنهاست

۱. آیین میتراپی:

میترا (مهر) یکی از بغان یا خداوند گاران آریایی یا هندو ایرانی پیش از زرتشت است که آیین یکتاپرستی را بنیان نهاد و بعد یکی از ایزدان (فرشتگان) آئین مزدیسنی شد. برخی آن را واسطه فروغ حادث و فروغ ازلی (میانجی آفریدگار و آفریده) دانسته‌اند

که هزار چشم و دوهزار گوش و ده هزار پاسبان دارد همیشه بیدار و سوار بر گردونه چهاراسبه از خاور به باختر می‌شتابد.

در تشرّف به مناسک و آداب و اسرار آئین میتراپی مواردی هست که نظیر آنها در تصوف اسلامی دیده می‌شود مثلاً نوآموز (سالک) باید بالغ باشد و مقاومت او در برابر گرسنگی و مشقات آزموده شود، در حضور پیر (شیخ) سوگند وفاداری و رازداری بخورد تا اینکه شایستگی رسیدن به مراحل و مناصب هفتگانه تشرّف را حاصل کند.

آداب و مراسم میتراپی در «مهرابه»^۱ ها صورت می‌گیرد که مانند خانقاههای صوفیان است. مراسم در حضور دو عضو عالی منصب جماعت مهری (پیرو منادی) = (شیخ و نقیب) انجام می‌شود و پیر به نوآموز لقب «برادر» می‌دهد و دستهای او را مهر می‌کند، خال می‌کوبد تا هویتش معلوم باشد (همچون خرقه ارادت در تصوف اسلامی که به منزله شناسنامه صوفی است)، یکی دیگر از موارد مشابه عرفانی ایرانی و اسلامی اعتقاد به خلق فروهرها (ارواح) پیش از اجساد و میثاق با فروهرها در جهان مینوی است.^۲

یکی دیگر از موارد همسانی عرفان ایرانی و اسلامی موضوع فرشته «دننا» و حدیث «لِكُلِّ شَيْءٍ مَلَكٌ» است در دین زرتشت «مَن مَن» یا حقیقت مینوی آدمی را «دننا» می‌گویند که به معنی دین و وجدان و من ملکوتی است. چون یک مرد کامل زرتشتی چشم از جهان مادی فروبندد، روان او به پُل «چینوت» می‌رسد. بر سر آن پل دختری زیبا و درخشان به استقبال او می‌آید «آنگاه روان مرد پاکدین که به شگفتی فرورفته است، خطاب به آن دختر کرده می‌پرسد: ای دختر جوان تو کیستی... وی در جواب می‌گوید: من دننای تو، یعنی منش نیک و کنش نیک تو هستم... محبوب بودم، تو مرا محبوبتر ساختی؛ بلند پایه بودم، تو مرا بلند پایه تر ساختی». و اگر مرد زرتشتی در زندگانی دنیوی اعمال زشت انجام داده باشد و به وظایف اخلاقی و دینی خود عمل نکرده

۱. مهرابه = معبد میتراپی، به این صورت در فرهنگها نیست و به صورت «مهراب» مقلوب آب مهر (رونق خورشید) آمده و ظاهراً «ه» پسوند نسبت است.

۲. آئین هیترا، مارتن ور مازرن، بزرگ نادرزاد، دهخدا، بغ مهر، بررسی‌های احمد حامد، چاپ داورپناه. جستار در با. مهر و ناهید، محمد مقدم، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها.

باشد، آن اصل آسمانی و فرشته دُئنا) به صورت زن پتیاره زشتی درآمده اعمال نادرست او را از هیکل متفور و ناموزون خویش در چشم او مجسم می‌سازد^۱.

در عرفان اسلامی هم، هر کسی را فرشته‌یی است، سالک از طریق ریاضت و تعطیل حواس ظاهری و قطع تعلقات موت اختیاری برمی‌گزیند و احوال و عوالم دنیای پس از مرگ طبیعی در همین عالم بر او کشف می‌شود.

عین القضاة در مورد واقعه‌یی که برای او روی داده است می‌گوید: «چون او - جَلّ جلاله - خود را جلوه‌گری کند، بدان صورت که بیننده خواهد به تمثیل به وی نماید. در این مقام من که عین القضاةم نوری دیدم که از وی جدا شد و نوری دیدم که از من برآمد و هر دو نور برآمدند و متصل شدند و صورتی زیبا شد، چنانکه چند وقت در این حال متحیر مانده بودم^۲».

۲. آیین یهود:

در کتاب مقدس (تورات) علاوه بر میثاق «یهوه» (خدا) با قوم بنی اسرائیل^۳، دو اصل دائماً تکرار می‌شود: قدرت خداوند و خدمتی که با قوم خود به اعمال قدرت انجام داده است. ترس از «یهوه» که در صورت عدم اطاعت از او، با همان قدرت رهایی بخش خود، هلاکت و فلاکت به بار خواهد آورد^۴، و به گفته پیامبران تورات، خداوند با غیر خود تناسب و تجانسی ندارد و ارتباط میان لاهوت و ناسوت غیرممکن است. با وجود اینها، محققان به شواهد و قراینی رسیده‌اند که وجود ذوق و مبادی عرفان را در میان یهودیان ثابت می‌کند.

فیلون حکیم که بیست سال پیش از میلاد مسیح در اسکندریه متولد شد، کتابی

۱. یشتها، ج ۱، ص ۵۸۸، چاپ دانشگاه تهران و دهرز و داستانه‌های دهرزی، دکتر نقی پور نامداریان، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

۲. عین القضاة، تمهیدات، ص ۳۰۳.

۳. ده فرمان (منم خدای تو، خدای دیگر را سجده مکن که من غیور و حسودم، نام مرا به باطل میر، «سبت» (روز استراحت) را مقدس دار، به والدین احترام کن، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، علیه همسایه‌ات شهادت دروغ مده، به آنچه همسایه دارد چشم طمع مدوز).

۴. مهندس جلال‌الدین آشتیانی، تحقیق در دین یهود، ۲۵۷.

نوشت که آمیزه‌یی از فلسفه افلاطونی و تورات بود. به عقیده او خدا یکی و موجود اول است صادر اول از خدا «کلمه» و کلمه واسطه میان خدا و عالم است، و روح صادر از کلمه روح عالم است.^۱ وی «آدم» را به عقل و «حوّا» را به حسّ و «مار» را به لذّت تأویل کرد و تمام محتویات تورات را سیر نفس به طرف خدا دانست.^۲

فرقه «ربانیم»، که تعالیم آنان در «تلموذ» منعکس است، معتقد به ظهور و تجلّی الهی، فیوض ربّانی، عشق و محبت میان خدا و جهان و اتصال روح انسان یا مبدأ وجود هستند. عرفان مکتب یهود اسکندریه ترکیبی از علم کلام یهود با حکمت افلاطون و ارسطوست. فرقه «اسنی»، زهد و ریاضت را با کشف و شهود آمیخته بودند و چون صوفیه، تشکیلاتی از نوع «اخوت» داشتند و غایت مجاهده آنان برای نیل به روح القدس بود.^۳

عرفان یهود - علاوه بر ارتباط بی واسطه میان مخلوق و خالق - شامل مکاشفات عینی و اعتقاد به اسرار حروف و اعداد هم بود.^۴

کاملترین نمونه ادبی عرفان یهود مجموعه کبالا (KABBALA) است، عرفان مجموعه علوم باطنی و خفیه است که خدا آنها را به آدم آموخت^۵ و آدم آنها را به انبیاء، از جمله موسی (ع) آموخت و او هم به خواص خود که هفتادتن بودند تعلیم داد.

۳. آیین مسیح و راهبان مسیحی

آئین حضرت عیسی (ع) اخلاقی و عرفانی است. زندگانی زاهدانه او مؤید این مطلب است: «مسیح جامه موئین می پوشید و از میوه درختان تغذیه می کرد و شب به هر جا می رسید همانجا می خفت»^۶ در باب پنجم انجیل متی چنین آمده است: «خوشا بر شما ای فقرا و گرسنگان و گریه کنندگان، خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا

۱. همانند اقاویم ثلاثه در مسیحیت (آب، ابن و روح القدس).

۲. دکتر غنی، تاریخ تصوف، ۹۶.

۳ و ۴. دکتر عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ۲۳، در قلمرو وجدان ۳۴:۶.

۵. یادآور: «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» قرآن ۳۱/۳.

۶. التورف، الکلاباذی، مصر. صفحه ۲۲.

رسانند».

بیشتر پیروان راستین مسیحیت هم برای رسیدن به سعادت جاوید مشقات فراوانی تحمل می کردند. در متون عرفانی اسلامی، از جمله آثار غزالی، به گفتار مسیح استناد گردیده و مطالبی از وی نقل شده است. مسیحیان نخستین هم رستگاری را در ترک دنیا می دانستند.

راهب Monos به معنای تنها و مجرد و صومعه بنایی بوده است خارج از شهر و اغلب بالای کوهها که راهبان در آنجا اقامت داشتند و مایحتاج خود را از دسترنج خود فراهم می کردند. «به شما می گویم برای جان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید. آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند، پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنان به مراتب بهتر نیستید؟»^۱

این بخش از کتاب انجیل را نوعی رهبانیت^۲ دانسته اند که پیروان مسیح را به قناعت و انزوا و عدم تلاش دعوت می کند و می توان با زندگانی هرemitها (Hermits) که در بیابانها عمر خود را می گذراندند و استیلتها (stylites) که ستون نشین بودند و دندریها (Dendrites) که بر بالای درخت زندگانی می کردند و کاتنائیها (Catenes) که خود را به زنجیر می بستند، مقایسه کرد.

عرفان مسیحیت، استغراق و فنای تام در وجود عیسی است. عارف مسیحی وقتی به مدد ریاضت و توبه و اندوه دل خود را از آلایش پاک کند، عیسی را در آن خواهد یافت و احساس وجود عیسی در دل عارف مسیحی، به او صفا و سکون می بخشد.

عرفان مسیحی به عشق و اشراق تکیه دارد و هدفش اتحاد با خداست و راه این اتحاد فقر و خاکساری است.

سالک مسیحی که با مذلت خود، مذلت دیگران را احساس می کند و با شفقت به

۱. انجیل متی، ۶ ص ۲۵.

۲. دکتر علی مهدی زاده، رهبانیت مسیحی، مجله مقالات و بررسیها، ش ۴۸ - ۴۷.

دیگران رو می آورد^۱ باز به گوشه گیری و مردم گریزی و ترک دنیا مشهور شده است. راهبان می خواستند به تقوای سقراطی و عدالت افلاطونی و جهان بینی خاص نوافلاطونی و به عرفان شهودی گنوسی ها برسند.

در تصوف اسلامی نظام خانقاهی از تشکیلات دیرهای مسیحی متأثر شده است. بنابه نوشته ابن الجوزی (ف ۵۹۷ هـ) در تلیس ابلیس و جا حظ (ف ۲۵۵ هـ) در الحیوان و امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین، نساک مسیحی، خود را اخصا می کردند تا خویشان را از زحمت زن و فرزند برهاند؛ زهاد مسلمان هم به تقلید از رهبانان می خواستند خود را خصی کرده، سر به بیابانها بگذارند. ولی پیامبر اکرم (ص) آنان را از چنین اعمالی منع کرد و به اعتدال دعوت فرمود^۲. مولوی هم در مثنوی بدین موضوع اشارتی دارد:

هین مکن خود را خصی، رهبان مشو زانکه عفت هست شهوت را گرو
بی هوی نهی از هوی ممکن نبود هم غزا با مردگان نتوان نمود

یا:

مرغ گفتش خواجه در خلوت مایست دین احمد را ترهب نیک نیست
از ترهب نهی فرمود آن رسول بدعتی چون بر گرفتگی از فضول

به هر حال، عرفان در مسیحیت از آغاز وجود داشت و اساس و اصول اخلاقیات مسیح بر عرفان استوار بود و از گفتار او چون: «خود را در پدر و پدر را در خود می یابم» یا در خطاب به رسولان: «روح پدر شماست که از طریق شما سخن می گوید»، رسیدن بی واسطه وجود محدود به وجود برتر نامحدود که غایت مطلوب در تجربه عرفانی است، کاملاً مشهود است، و این مقام از راه زهد و تحقیر حیات دنیوی و رهایی از خویش و نیل به اشراق حاصل می شود^۳ که یادآور مباحثی چون: ما از خداییم و به خدا بازمی گردیم. یا: چیزی ندیدم مگر اینکه خدای را پیش از آن و با آن و پس از آن دیدم. یا: بنده من به من

۱. دکتر زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ۲۶.

۲. «لا رهبانیه فی الاسلام»: در اسلام، گوشه گیری و مردم گریزی نیست،

۳. دکتر عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو وجدان، ۳۴۷.

نزدیک می‌شود تا به من می‌بیند و به من می‌شنود. یا: انا الحق و... در عرفان اسلامی است.

۴. فلسفه و عرفان هندی

وداها که شامل چهار کتاب است (ریگ ودا، ساماودا، یجورودا و آثورودا)، حاصل فکر و قلم جمعی از دانشمندان و عارفان و مجموعه‌یی از آرای مذهبی - عرفانی هندی است. خدایی که در وداها معرفی شده است برهما نام دارد که در سه مظهر جلوه می‌کند:

برهمایا برهمن که مظهر قوه آفرینش یا عقل کل است، حقیقی نهایی که فراتر از دنیای مادی قرار دارد.

ویشنو که مظهر نیروی حیات و نشاط و برکت است.

شیوا که مظهر قوه قهاریت و رحمانیت ذات مطلق است.

برهمنان می‌کوشیدند تا با خویشتن شناسی به برهما برسند؛ از نظر آنان این جهان ما، که جهان نمود است، عالم وهم خیال است و باید با تصفیة وجود به نجات (MOKSHA) رسید.

اوپانیثاد کتابی است که در آن از راز جهان درونی بحث می‌شود و اینکه انسان جزئی کوچک از یک کل و هدفش رسیدن و فنا شدن در آن کل است.

اوپانیثادهای کهن که تعداد آنها از یازده تا هجده می‌رسد در واقع تفسیر و توضیح وداهاست. برهمن باید به تهذیب نفس پردازد و در خانه استاد ساکن شود؛ علم کلام «بید» بیاموزد، یک روز در میان روزه بگیرد، بعد از ۲۵ سالگی ازدواج کند. و تا می‌تواند هوای فرزند و مال را از سر بدر کند تا غم و اندوه او را نفرساید و لذت او را، بیش از حد، شادمان نکند و هیچ چیز او را به هیجان نیاورد.

مهاباراتا اثر دیگری است از آثار حماسی هند که درخشان‌ترین فصل آن بهاگواد گیتا (= آواز آسمانی) است و قهرمان آن کرشنا (انسان کامل، موجود آرمانی یا کمال مطلوب) نام دارد؛ براساس آنچه در این اثر هست، انسان باید درون خود را از

آلود گیها پاک کند تا حقیقت اشیا برای او روشن شود. در این فلسفه، دوری از جهل، و معرفت نفس، تحصیل ایمان از راه دیدار حق و خویشتن داری، سه اصل مسلم شناخت است. سانکپیه: در این نظام فکری که حدود شش قرن پیش از میلاد وسیله «کاپیلا» پی ریزی شد، خدا هیچ نقشی ندارد اما وجود دارد و عالم وجود حاصل رابطه میان پرکریتی (= تن، جهان مادی) با پروشه (روح) است. نجات از پرکریتی، اگر ممکن باشد، رهایی نسبی است؛ رنج جزء جدایی ناپذیر زندگانی آدمی است.

یوگیسم (فلسفه ریاضت)، برای رهایی پروشه (روح)، از پرکریتی (= جسم)، باید ریاضت فراوانی کشید. هدف اصلی در این فلسفه، تحمل مشقت برای تربیت نفس و مطیع ساختن جسم است.

بودا (آخرین بودا حدود پنج قرن قبل از میلاد)، شاهزاده‌یی هندی که از سلطنت دست کشیده بود. سروپا برهنه می‌گشت و به حضور پارسایان برهن می‌رسید تا حقیقت را بیابد، (سرگذشت وی با عنوان «بوداسف و بلوهر» در کتب اسلامی آمده و به صورت کتاب مستقل فارسی نیز منتشر شده است؛ و گاهی احوال او با زندگانی و حالات ابراهیم ادهم بلخی همسانی‌هایی پیدا کرده است).

آیین بودا به پایه چهار حقیقت استوار است: ۱. رنج، ۲. مبدأ و منشأ رنج، ۳. دفع رنج، ۴. راه دفع رنج.

بودا راههای دفع رنج را هشت چیز می‌دانست که به ترتیب عبارت است از: ایمان پاک، اراده پاک، گفتار پاک، کردار پاک، زیست مایه پاک، کاربرد پاک، توجه پاک و تفکر پاک. با آگاهی از حقایق چهارگانه و اصول هشتگانه و عمل به آنها آدمی به نیروانا (= رهایی و فنای مطلق) می‌رسد. برای تهذیب مذکور، از هر قیدوبندی، حتی زناشویی، باید پرهیز کرد. همه چیز بی ثبات و بیهوده است و اشیا و اشخاص به قانون تناسخ دگرگون می‌شوند. کمال نفس در وصول به «نیروانا» است. نیروانا (فنا)، رستن اختیاری از رنج زندگی است، مثل موت اختیاری، که از تسلط بر نفس پدید می‌آید؛ و خواه اضطرابی، مثل موت طبیعی، آرامشی است که از قطع علاقه به حیات حاصل می‌شود.

که به: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» بمیرید پیش از آنکه بمیرید، و (به فنای فی الله در عرفان اسلامی شبیه است. با این تفاوت که فنای فی الله با بقای بالله همراه است^۱).
بودائیان، برای رسیدن به «نیروانا» هشت منزل را طی می کنند که به مقامات صوفیان اسلامی شبیه است. «دیانا» در عرفان هندی مانند «مراقبه» در تصوف اسلامی است.

در عرفان بودائی شناختن برهمن از راه عقل بی فایده است که همگونی فراوانی با «تفکر وافی آلاء الله ولا تفکر وافی الله» = (در آثار و نعمت های خدا فکر کنید نه در ذات خدا) دارد.

لائوتسه چینی (حدود ۶۰۰ ق.م)، مؤلف کتاب راه پرهیز گاری، نظرات و نصایحی برای پیروان خود دارد که همانند مکتب ملامت و مقامات صوفیان است: قداست را ترک کنید، از حکمت خویش آزاد باشید و به پرهیز گاری تظاهر نکنید و سه چیز را مد نظر دارید تا به تائو (راه خدا) برسید:

نفس را تهذیب کنید، برای رسیدن به فضایل ریاضت بکشید، و آزاده باشید هدف اصلی از مراتب سه گانه مذکور، رسیدن به مراحل هفتگانه زیر است:
آرامش نفس، ترک دنیا، دوری از شهوات، توکل به عنایت تائو، فروتنی، نترسیدن از مرگ، انسان کامل شدن.

ابوریحان بیرونی (ف، ۴۴۰ هـ) در تحقیق مآللهند به بخشی از اعمال عبادی و انواع ریاضتهای هندوان اشارت کرده و همگونی آنها را با مراسم تصوف اسلامی بیان کرده است. در مورد یکی از مکاتب تربیتی برهمنان نوشته است: «مرید در منزل استادش سکونت کرده یک روز در میان روزه می گیرد و گوشت نمی خورد، هنگام ظهر یا شب برای گدایی بیرون می آید و از پنج خانه سؤال می کند، آنچه به دست آورد نزد استاد خود

۱. رک: منتخبات آثار، رسالة حق نما - مجمع الجرجین، دارا شکوه، سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ تابان و آداب طریقت خدایابی، تصوف و طریقت هندو، با مقدمه تاراجند، جلالی نائینی چاپ تابان و اوپایشاد، ترجمه دارا شکوه، به اهتمام دکتر تارچند و جلالی نائینی، چاپ تابان و مقدمه نفحات الانس، مهدی توحیدی پور، محمودی.

می‌نهد، استاد هر چه خواست برمی‌دارد و باقی را بدو می‌دهد تا از آن تغذیه کند». شباهت‌هایی میان این مطالب با رابطهٔ مرید و مراد و تحقیر نفس و خودشکنی در عرفان اسلامی و تأثیر و تأثر در افکار و آراء دیده می‌شود.

همچنین از بایزید بسطامی نقل شده است که گفت: با ابوعلی سندی مصاحبت کردم، من از او علم فنا در توحید آموختم و او از من الحمد و قل هو الله آموخت^۱.

۵. نوافلاطونیان

فلوطین (و ۲۰۴ - ف ۲۷۰ ق.م) از یونانیان رومی مقیم مصر بود. وی نزد آمونیاک ساکاس فلسفهٔ آموخت، قناعت پیشه، وارسته و دوستدار سفر و با فلسفهٔ ایران و هند آشنا بود و مریدان فراوانی داشت؛ نظریات او در ۵۴ رساله شامل، شش مجلد و هر مجلد مشتمل بر ۹ رساله (تاسوعات = نه گانه‌ها)، وسیلهٔ شاگردش «فرفورئوس» گردآوری شده است. میان عامهٔ مردم محترم و حلیم و متواضع و مهربان و خانهٔ او از یتیمانی که سرپرستی آنان را به عهده داشت پر بود. وی حقیقت را واحد و احدیت را منشأ کل وجود می‌دانست که همهٔ موجودات از آن منشأ کل هستند و بازگشت آنها نیز به همین منشأ است؛ واقعیت امری معنوی است نه مادی، و شناختنی و یگانه است نه مشکوک و دوگانه.

فلوطین به سه جوهر = آحد، روح یا عقل و نفس، معتقد بود. آحد را خیر محض می‌خواند. به عقیدهٔ او صادر اول عقل و عالم معقولات است و عالم جسمانی ضعیف‌ترین و دورترین پرتو ذات احدیت است. نفوسی که طالب بازگشت به منشأ کل و افتادن مجدد در قوس صعودی باشند، باید از همهٔ تعلقات دل‌کنده، در راه سلوک، سه مرحلهٔ هنر، عشق و حکمت را طی کنند. برای درک حقایق، شوق و وجد، حال و کشف و شهود لازم است و جهان عکس روی آحد است.

فلسفهٔ اخلاقی فلوطین بر پایهٔ رهایی نفس جزئی از قید عالم ماده و صعود او به عالم عقل و اتحاد او با عالم احدیت است؛ مشاهده و عشق به زیبایی برای تهذیب نفس جزئی

۱. شرح شطحیات، روزبهان بقلی، ۳۵ و نقحات، جامی، ۵۷.

محرک خوبی است. علم واقعی مشاهده و درک مفاهیم عالم عقل است؛ در مشاهده و سیر عالم عقل، نفس انسانی شخصیت و فردیت خود را حفظ می کند و این مرحله نهایی قوس صعودی نیست. مرحله نهایی، اتحاد با احدیت است که در آن همه خصوصیات و شخصیت ها از میان می رود و در ذات احد فانی می شود و نفس انسانی در حال خلسه و جذبه عالم عقل و زیبایی های آن را درک می کند.

فلوطین، با مادیت و شکاکیت و ثنویت مخالف بود و به مبارزه با آنها پرداخت. فلسفه فلوپتین که آمیخته یی از فلسفه افلاطون و ارسطو و رواقیان بود و رنگ عرفانی و دینی داشت و در آن صادر اول عقل و صادر دوم نفس است. در غرب و شرق شهرت فراوان یافت و فلسفه و عرفان اسلامی هم از آن متأثر شد.^۱

۶. گنوستیسیسم^۲

به معنی معرفت، مجموعه یی از عقاید و جهان بینی دینی و عرفانی است که در سده های اول و دوم قبل از میلاد پیدا شد و در مصر و فلسطین و سوریه و بین النهرین رواج یافت. اصول اعتقادی این گروه بر نوعی کشف و شهود و اشراق مبتنی است که مایه نجات و رستگاری پیروان آن می شود. آراء و عقاید پیروان این تفکر بعد از مسیحیت بیشتر از تعلیمات مسیح اقتباس شده است. گنوستیسیسم بر ثنویت استوار است، چون خدای خیر نمی تواند خدای شر هم باشد، پس باید مبدأ خیر و شر، دو نیروی متفاوت و متضاد در عین حال آمیخته بهم باشند، در این آمیزش است که انسان به این جهان افتاده و از اصل خویش دور مانده است و تنها به وسیله معرفت شهودی (گنوستیسیسم) یا کشف و الهام معنوی است که از اصل خود آگاه می شود و غربت خود را احساس می کند و روزگار وصلش را باز می جوید. نجات از این غربت و گرفتاری که:

(از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم آخر ننمایی وطنم؟)
امری فلسفی است (برخلاف نجات مسیحی که امری است اخلاقی) و نجات مبدأ

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۶۸.

خیر از مبدأ شر است ثنویت در گنوستیسیسم هم با ثنویت مانوی و ثنویت منسوب به زرتشت (نور و ظلمت، یزدان و اهریمن که دو اصل طبیعی و مادی هستند) فرق دارد، در مذاهب گنوسی ثنویت میان روح و تن است. در این فکر اعمال دینی و اوراد و عزایم اهمیت خاصی دارد. در کیش گنوسی خدای بزرگ چندان مشخص نیست، گاهی او را نور محض و برخی پدر کل و موجود قدیم لایوصف گمان می کنند در مذاهب گنوسی، نجات انسان نتیجه سقوط یکی از «آیون‌ها» (= سگان ملا اعلی) به عالم ظلمت است، این شیوه تفکر یادآور عقل فعال و نفس کل در فلسفه اسلامی است گنوستی سیزم فرقه‌های مختلف دارد و چون بنیان‌گذاران بعضی از این فرقه‌ها معلوم نیست آنها را به «بی‌نام» و «بانام» و به دو مکتب اسکندرانی و سوری تقسیم کرده‌اند.^۱

به طور کلی، بهره‌گیری از آئین میتراپی، مذاهب شهودی گنوسی، تهذیب مانوی اشراق زرتشتی عشق افلاطونی و دیگر افکار عرفانی تصوف زاهدانه اسلامی را رنگی دیگر داده و با ذوق و تحرّکی مطلوب درآمیخته است و با ظهور بایزید بسطامی (۲۶۱ هـ) و حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ) و ابوسعید ابی‌الخیر (۴۴۰ هـ) و احمد غزالی (۵۲۰ هـ) و عین‌القضاة همدانی (مقتول ۵۲۵ هـ) و شیخ فریدالدین عطار (مقتول حدود ۶۱۸ هـ) و جلال‌الدین مولوی (۶۷۲ هـ) و عرفای نامی دیگر، تصوف و عرفان اسلامی نظمی و ترتیبی یافته و از شهرت و عظمت زیادی برخوردار شده است، به تدریج مورد توجه قرار گرفته کم‌کم به ممالک دیگر چون هند و ترکیه و مصر راه یافته و مدت مدیدی پاییده است.

خودآزمایی ۹

۱. آیین میترایی براساس آیین یکتاپرستی بنیان شده است.
الف. درست
ب. نادرست
۲. دو مورد از همگونی آیین میترایی با تصوف اسلامی را بنویسید.
۳. مورد حدیث «لِكُلِّ شَيْءٍ مَلَكٌ» را در کدام آیین و با چه مشخصه‌ای می‌توان مشاهده کرد؟
۴. فرقه «اسنی»:
الف) مبتنی است بر زهد و ریاضت.
ب) مبتنی بر کشف و شهود.
ج) آمیزه‌ای از کشف و شهود و زهد و ریاضت.
د) نوعی از تشکیلات اخوت در تصوف.
۵. «کبالا» چیست؟
۶. عرفان مسیحی.
الف) به عشق و اشراق تکیه دارد.
ب) با مذلت خود مذلت دیگران را حس می‌کند.
ج) بر قدرت مطلق متکی است.

د) علوم باطنی و خفیه را به انبیا و آنها هم به خواص که هفتاد تن اند، می آموزد.

۷. وجوه تشابه تصوف اسلامی با مسیحیت:

الف) تأثیر پذیری از رهبانیت مسیحی.

ب) خصی کردن.

ج) تشکیل نظام خانقاهی متأثر از دیرهای مسیحی.

د) عدالت افلاطونی.

۸. کتابهای مذهبی عرفانی معروف هندی را نام ببرید.

۹. «براهما»، کتاب عرفانی - مذهبی هندی است.

الف. درست

ب. نادرست

۱۰. اوپانیشاد، خدای هندی است.

الف. درست

ب. نادرست

۱۱. از موارد مشابه آیین هندی با تصوف اسلامی، یک مورد را ذکر کنید.

۱۲. بودا.

الف) شاهزاده هندی است.

ب) پارسای هندی است.

ج) زندگی او با زندگی ابراهیم ادهم همانندی دارد.

د) یکی از خدایان هندی است.

۱۳. آئین بودا بر چه پایه ای استوار است؟

۱۴. تشابه تصوف هندی با عرفان اسلامی.

الف) فنا فی الله.

ب) طی هشت منزل مقامات.

ج) دیانا.

د) بی فایده بودن شناخت حق از راه عقل.

۱۵. اصول فلوطین را نام ببرید.

۱۶. فلوطین:

الف) موافق مادیت.

ب) موافق شکاکیت و ثنویت.

ج) معتقد بر صادر اول عقل، صادر دوم نفس.

د) مخالف شکاکیت، ثنویت و مادیت.

۱۷. گنوستیسیسم را تعریف کنید.

۱۸. گنوستیسیسم بر ثنویت استوار است.

ب. نادرست

الف. درست

درس دهم: تأثیر عرفان و تصوف در امور اجتماعی

هدف گفتاری

هدف این گفتار، آشنایی دانشجو با تأثیرات عرفان و تصوف در مسائل اخلاقی، اجتماعی، دینی و ادبی.

هدفهای آموزشی

- انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:
۱. در مورد تعدیل مذاهب، گفتاری از بزرگان تصوف نقل کند.
 ۲. احترام به انسانیت در عرفان و تصوف را توضیح دهد.
 ۳. درباره تعلیم و ارستگي و آزادی، موردی را نقل کند.
 ۴. نمونه‌ای از صفا و دفع ظاهرپرستی عارفان و صوفیان بیاورد.
 ۵. مثالی را ذکر کند که بیانگر اندیشه و عمل نیک صوفیان باشد.
 ۶. در مورد آمیزش صوفیان با طبقات مردم و کمک به آنها توضیح بدهد.
 ۷. دلیلی ارائه دهد که چگونه صوفیان به هدایت مردم به حق و حقیقت علاقه داشتند.
 ۸. تعلیم عشق و محبت از طرف عارفان و صوفیان را توضیح دهد.
 ۹. توضیح دهد که چگونه صوفیان اعتقاد به انسان‌مداری داشتند.
 ۱۰. درباره شکوفا شدن دین و مذهب از سوی عارفان و صوفیان دلیلی ارائه دهد.
 ۱۱. تأثیر عرفان و تصوف در آثار ادبی را بیان کند.
 ۱۲. دست کم دو اثر ادبی عرفانی به زبان فارسی نام ببرد.

۱۰

تأثیر عرفان و تصوف در امور اجتماعی

تصوف و عرفان هم مثل هر نظام فکری دیگر متأثر از زمان و مکان و اوضاع و احوال اجتماعی بوده و به مناسبت، در معرض خوش گمانی و بد گمانی و حسن استفاده و سوء استفاده قرار گرفته است. صوفیان راستین با گرایش بدان به خدمت خلق و خالق برخاسته با گفتار و کردار و پندار درست و انسانی خود، فتنه‌ها نشانده‌اند و صوفی نمایان به مقتضای مطلوب خود از حقایق آن کاسته و بر شاخ و برگ آن افزوده‌اند. در مقدمه بسیاری از مؤلفات صوفیه به این سودجوییها اشاره شده و مؤلفان این کتابها، اغلب از اوضاع نابسامان زمان خود و «صوفیانی که دام نهاده و در حقه باز کرده‌اند» شکایت می‌کند. این دگرگونی‌ها سبب پیدا شدن نکات مثبت و منفی در تصوف شده و گرایش یا خصومت مردم را برانگیخته است و به قول مولوی:

آنکه گوید جمله حق است ابلهی است وانکه گوید جمله باطل آن شقی است
در این جا به چند نکته از تأثیرات مثبتی که عرفان در امور اجتماعی داشته است اشاره می‌شود:

تعدیل مذاهب، شاید بزرگترین خدمت صوفیان به عالم اسلام و همه مردمی که در حوزه اسلام فعالیت داشته‌اند، این باشد که به نحوی از انحاء از سخت گیری ارباب دیانت

نسبت به مردم اقلیت و پیروان سایر ادیان جلوگیری کرده‌اند. ابوسعید ابی‌الخیر می‌گوید:
 «... به عدد هر ذره موجودات راهی است به حق^۱» و مولوی می‌گوید:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تاج‌نینی کار خون‌آشامی است
 احترام به انسانیت، عارفان و صوفیان بیش از همه چیز به انسانیت و داشتن
 خصایص انسانی توجه داشتند و پیوسته در جستجوی انسان کامل بودند و انسان کامل به
 اعتقاد این جماعت کسانی هستند که به انسان بودن و انسان شدن بیندیشند.
 من آن را آدمی دانم که دارد سیرت نیکو مراچه مصلحت با آن که این گبرست آن ترسا
 گزینش اندیشه و عمل نیک «آنچه را می‌گویند بگیرد و گوینده را ول کنید»^۲
 صوفیان معتقدند که در عالم هیچ مخلوقی و هیچ اندیشه و فکری و هیچ نکته‌ای از خرد
 و کلان و پیرو جوان نیست که به کاری نیاید.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
 تعلیم و ارستگی و آزادگی، ابوالقاسم قشیری می‌گوید: «مردی، عارفی را دید که
 کنار جویباری بر گهای افتاده درختان را می‌خورد. گفت اگر سلطان را خدمت می‌کردی،
 به خوردن این گیاه نپرداختی، عارف پاسخ داد که: تو نیز اگر به همین که من می‌خورم
 قناعت می‌کردی به خدمت سلطان محتاج نشدی»^۳

مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع
 «بندۀ آنی که در بند آنی. خدایت آزاد آفرید، آزاد باش»
 صفا و دفع ظاهرپرستی، صوفیان اهل دل‌اند و همواره پاکی دل و روح را
 خواستارند. مردم را از ظاهرپرستی و قشری‌گری و ریاکاری منع می‌کنند. تمام مثنویها،
 بیشتر ابیات حافظ و اغلب نوشته‌های ابن عربی حاکی از این نکات است.
 رهایی از خود و آزادی از ماسوی الله

۱. محمد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ تهران، ص. ۳۲.

۲. این سخن را به صورتهای مختلف به حضرت علی نسبت داده‌اند/ أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ خُذْ مَا قِيلَ وَاهْجُرْ مَنْ قَالَ: به گوینده بنگر نه گفته، گفته را بگیر و گوینده را رها کن.

۳. «الرسالة القشيرية»، ص ۱۵ با نقل از شناخت عرفان و عارفان ایران، به قلم علی اصغر حلبی، زوار، ۱۳۵۴، ص ۴۳.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ)

آمیزش با طبقات مختلف مردم، اغلب مردم از معاشرت با مردم بدنام و گمنام دوری می کنند، ولی صوفیان براین عقیده اند چون ظاهر شرط هیچ چیز نیست و چون بدنامی به سبب کارهایی است که به ظاهر از آنان سر می زند، بنابراین حکم بر بدی آنها نمی توان داد.

بر آستانه میخانه گرسری بینی مزین به پای که معلوم نیست نیت او
(حافظ)

هین ز بد نامان نباید ننگ داشت هوش بر اسرارشان، باید گماشت
(مولانا)

گرایش به تعاون و ایثار، «صدای خلق، صدای خالق است.»^۱
صوفیان با همه مردم صلح و آشتی داشتند و تا آنجا که می توانستند از کمک مادی و معنوی دریغ نمی کردند.

هدایت مردم به حق و حقیقت، صوفیان و عارفان همواره مردم را به زهد و عبادت و تهذیب اخلاقی دعوت می کنند تا راه وصول به حق و حقیقت برایشان هموار باشد.^۱
درون پژوهی، صوفیان و عارفان از احوال و اعمال آدمیان به ظاهر آن توجه ندارند، بلکه بیشتر به باطن انسان و احوال قلب او توجه دارند و شرط خداشناسی را خودشناسی می دانند.

تعلیم عشق و محبت، عارفان گویند آنچه شناخت حقیقت عالم و معرفت خدا را ممکن می سازد، عشق است و هرگاه عشق و محبت در دل آدمی قوت گرفت و راسخ شد و انسان دریافت که خلق نیز مظاهر وجود او هستند، همه را دوست می دارد و نسبت به

۱. آدال علی الخیر کفا علی: هر کس به نیکی راه نماید، چون نیکو کار است.

همه عشق می ورزد.^۱

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یاد گاری که در این گنبد دوار بماند
(حافظ)
بی اعتنایی به مرگ بدانسان که علی (ع) خود را به مرگ شیفته تر از کود کان به
پستان مادرشان می دانست و نظامی گنجوی می گوید:
مرگ اگر مردست آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ
من از او جامی برم بی رنگ و بو او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ
اعتقاد به انسان مداری، صوفیان معتقدند که خدا در همه عالم وجود دارد و ظهور او
در انسان، کاملتر و ظاهرتر از همه موجودات است، و هستی خدا در همه انسانها جاری و
ساری است.

چون مرا دیدی خدا را دیده ای گرد کعبه صدق بر گردیده ای
(مولوی)
کمک به شکوفایی دین و مذهب، عرفان، نگاه و نظری هنری به مذهب است و
بسیاری از مسائل خشک مذهبی با دید هنری عرفانی تعدیل شده است.
کمک به غنا و کمال نظم و نثر، عارفان و صوفیان از آنجا که زبان عادی را برای
بیان مقاصد و مفاهیم عارفانه کافی نمی دانند و معتقدند که زبان معمولی و ظاهری
گویای مفاهیم نیست خواه و ناخواه زبان صوفی و عارف با زبان عادی و معمول فاصله
می گیرد و این خود به سبب غنا و کمال نظم و نثر می شود البته به این مفهوم نیست که
زبان توده مردم را نپسندند و یا مقید به وزن و قافیه باشند. در این باره غزلیات مولانا،
حافظ، سعدی، عطار و سنایی و... نمونه های بارزند.^۲

۱. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: کسی که خود را شناخت، به شناخت پروردگار خود رسیده است. (حدیث)

۲. برای توضیحات بیشتر رک: شناخت عرفان و عارفان ایرانی، صص ۸۵ - ۳۲.

خودآزمایی ۱۰

۱. گفتاری از یکی از بزرگان تصوف در مورد جلوگیری از سخت گیریهای مذهبی نقل کنید.
۲. جمله‌ای از صوفیان شاهد بیاورید که بیانگر گزینش اندیشه و عمل نیک از طرف آنان باشد.
۳. صوفیان بیشترین توجه را به ظاهر آدمها دارند.
- الف. درست
ب. نادرست
۴. صوفیان از معاشرت با مردم بدنام و گمنام دوری می کنند.
- الف. درست
ب. نادرست
۵. مثالی ذکر کنید که دلیل گرایش صوفیان و عارفان به تعاون و ایثار باشد.
۶. درون پژوهی، یعنی:
- الف) صوفیان همواره مردم را به زهد و تهذیب اخلاقی دعوت می کنند.
- ب) شرط خداشناسی را خودشناسی می دانند.
- ج) از احوال و اعمال آدمیان به ظاهر آن توجه دارند.
- د) بیشتر توجه به باطن انسان دارند.

الف. درست ب. نادرست

(الف) به انسانها، انسانیت یاد می دهد.

(ج) یعنی انسان کامل۔

۹. زبان عارفانه و صوفیانه مانع گسترش نظم و نشر شده است.

الف. درست ب. نادرست

۱۰. دو تن از شاعرانی که به زبان عارفانه شعر سروده‌اند، نام ببرید.

درس یازدهم و دوازدهم: عرفای معروف از صدر اسلام تا قرن نهم هجری

هدف گفتاری

هدف این گفتار، آشنایی دانشجو با عرفای معروف اسلام.

هدفهای آموزشی

انتظار می‌رود که دانشجو پس از مطالعه این درس بتواند:

۱. با زندگی عرفای معروف آشنایی پیدا کند.
 ۲. طریقت هر کدام از عرفا را ذکر کند.
 ۳. معروفترین کتابهای عرفا را نام ببرد.
 ۴. گفتاری از عرفا نقل کند.
- توضیح: در این فصل علامت اختصاری «فت» به جای فوت یا متوفی به کار رفته است.

۱۱ و ۱۲

عرفای معروف از صدر اسلام تا قرن نهم هجری

حسن بصری (فت، ۱۱۰ ه.ق.)

او در سال ۲۲ هجری متولد شد، در علم کلام و تصوف تبهر داشت، کتابی به نام، الاخلاص نوشت که ظاهراً نخستین تألیف در تصوف است. با رابعه عدویه مصاحبت داشت، گروهی از صوفیان سلسله ارادت خود را از طریق وی به علی بن ابی طالب (ع) می‌رسانند. او در سال ۱۱۰ هجری درگذشت. گفت: «فاضل‌ترین همه اعمال فکرت است و ورع. معرفت آن است که در خود یک ذره خصومت نیابی.» تصوف، پاکی از پلیدی و حفظ بدن برای ماندن در عدن است.^۱

رابعه عدویه (فت، ۱۳۵ یا ۱۸۰ ه.ق.)

ملقب به «أم‌الخير»، در بصره به دنیا آمد. هم‌زمان با خشکسالی بصره روزگار سختی گذراند. گهگاه به مجلس حسن بصری می‌رفت. نقل است که در بهاری به خانه رفت و بیرون نیامد. خادمه او را گفت: «بیرون آی تا آثار صنع بینی.» گفت: «توبه خانه درآی تا صانع بینی.»

در مناجات خود گفت: «الهی! مرا از دنیا هر چه قسمت کرده‌ای به دشمنان خود ده و هر چه از آخرت قسمت کرده‌ای به دوستان خود ده که ما را تو بسی. بار خدایا! اگر

۱. حلیق‌الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳۲، بیروت.

فردا مرا به دوزخ کنی، فریاد برآرم که: تو را دوست داشتم با دوستان چنین کنند؟ می‌روم آتش در بهشت زنم و آب در دوزخ ریزم تا این هر دو حجاب رهروان از میانه برخیزد و قصد معین شود.»

وی به سال ۱۳۵ یا ۱۸۰ درگذشت.

فُضیل عیاض (فت، ۱۸۷ ه.ق.)

اهل مرو و ایرانی عرب‌نژاد بود و راهزنی می‌کرد. در حین بالا رفتن از دیواری این آیه به گوشش رسید که: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ^۱» متنبه شد و گفت: وقت آن رسیده است. توبه کرد و به راه حق درآمد. گفته‌اند: کتاب مصباح‌الشریعه از اوست و سخنانی است که از امام صادق (ع) آموخته است. گفته است: «هر که خدا را بشناسد به حق معرفت، پرستش او کند به حق طاعت.»

گفت: «از تواضع فروتنی کردن است و فرمان بردن و هر چه گوید فرایذیرفتن. اگر سوگند خورم که من مُرائی‌ام، دوست‌تر دارم از آنکه سوگند خورم که من مُرائی‌نیم.»
ابراهیم بن ادهم (فت، ۱۶۱ ه.ق.)

یگانه‌زمانه متقی وقت و صدیق دولت و مقبول همه و در ابتدا امیر بلخ بود و به نوجوانی با بارقه‌ای الهی توبه کرد. وی با امام اعظم ابوحنیفه صحبت داشته و در مکه با سُفیان ثوری و فضیل عیاض دیدار کرده است. اهل حدیث بود و احادیثی از او نقل است. از اولین کسانی است که طریق زهد اختیار کردند. زهد از نظر او عبادت بود از توجه به آخرت و تجرد و فقر. معتقد بود که تنها با اخلاص می‌توان به خداوند روی آورد و نیز از جمله کسانی بود که برای تأدیب و تربیت نفس راه ملامت پیمود. وی را معاملات و کرامات ظاهر است و کلماتی در تصوف از او نقل است. جنید گفت: کلید علوم این طریقت ابراهیم است.

بشر حافی (فت، ۲۲۷ ه.ق.)

ابونصر بشر بن حارث معروف به حافی (پابره‌نه) از بزرگان مشایخ صوفیه بود در

۱. قرآن مجید، ۱۶/۵۷: آیا وقت آن نرسید آنان که ایمان آوردند دل‌هایشان به یاد خدا بترسد؟.

علم ظاهر و حدیث و زهد و ورع. به سال ۱۵۰ هـ در مرو به دنیا آمد و به سال ۲۲۷ هـ در بغداد بدرود حیات گفت وی با فضیل صحبت داشته است. احمد بن حنبل بسیار نزد او می‌رفت و ارادت تمام به او داشت. از بشر، احادیث زیادی روایت شده است. ابن جوزی در صفة‌الصفوة آورده است: «گویند که در ابتدای کار کاغذی در راه پیدا کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر آن نوشته بود و بشر آن را معطر کرده و عزیز داشته بود و به برکت همان کار بشارت هدایت و کمال به او دادند.» کتاب زهد از اوست.

گفت: «چه بزرگ است مصیبت آن کس که خدای بزرگ او را از خود براند.»

ابویزید بسطامی (فت، ۲۶۱ هـ. ق.)

ابویزید بسطامی از مشایخ و بزرگان اولیاست. جد او گبر بود و مسلمان شد. بایزید از اقران احمد خضرویه بوده است و ابو حفص نیشابوری و یحیی معاذ رازی و شقیق بلخی را دیده است. هنگام مرگ گفت: «مرا به حرمت استاد، فروتر از استاد به خاک بنهید.» بایزید ۷۳ سال عمر کرد و در سال ۲۶۱ هـ. ق. در گذشت^۱ وی ابتدا قاضی و جزو اصحاب رأی به شمار می‌آمد و مذهب حنفی داشت و بعد به تصوف گروید. استادش در تصوف ابوعلی سندی بود توحید را از او آموخته بود. بایزید مدت ۳۰ سال در بیانهای شام به تحمل مشقات و ریاضت مشغول و مقتدای اهل سُکر بود و طریق طیفوریه را بنیان نهاد. از موافقان حلاج بود و شطح «سُبْحانی ما أَعْظَمَ شَأْنی.» از اوست. معراجنامه‌یی دارد که در تذکره‌الاولیاء آمده و شطحیات او را روزبهان شیرازی در شرح شطحیات آورده است. گفت: «الله تعالی را به خواب دیدم، گفتم: راه به تو چون است؟ گفت: از خود گذشتی رستی.» گفت: «اگر بمیرم و پرسند: چه آوردی؟ گویم: درویش اگر به خانه ملک شود نگویند چه آوردی، گویند چه خواهی؟»

حاتم اصم بلخی (فت، ۲۳۷ هـ. ق.)

حاتم اصم از مشایخ اولیه خراسان و اهل بلخ و مرید شقیق بلخی و استاد احمد خضرویه بود با ابراهیم ادهم صحبت داشته است. وی محدث و صوفی بزرگ بود و در سال

۱. ابن خلکان، وفیات، ۲۶۱/۱، تهران.

۲۳۷ هـ در یکی از قرای ماوراءالنهر از جهان رفت. جنید در حق او گفت: صَدِيقُ زَمَانِنَا حَاتِمُ الْأَصَمِّ. او را در بیان حقایق و دقایق نفس سخنانی بلند است. هجویری گفته است که تصانیف مشهور در علم معاملات دارد. حاتم از زاهدان اولیه بود که به دنیا و هر چه در آن است چون متاعی قلیل می‌نگریست و لقای دوست را طلب می‌کرد. از وی طلب موعظت کردند، گفت: «وقتی خواستی که به مولای خود سرکشی کنی، در جایی معصیت کن که تو را نبیند.» گفتند: «از کجا می‌خوری؟» گفت: «گنجینه آسمانها و زمین برای خداوند است و منافقان نمی‌دانند.»

ابو حفص حداد نیشابوری (فت، ۲۶۴ هـ. ق.)

ابو حفص از جمله عارفان خراسان بود و شغل آهنگری داشت. او دوست احمد خضرویه و بایزید بود با پیر عثمان حیری و شاه شجاع کرمانی و جنید بغدادی و ابوبکر شبلی در بغداد ملاقات داشته است. ابو حفص از محتشمان صوفیه بوده و او را شیخ ملاطیه لقب داده‌اند. ابو حفص در قریه کردآباد نیشابور به دنیا آمد و در نیشابور به سال ۲۶۴ هـ در گذشت. گفت: «حُسن ادب ظاهر، عنوان حُسن ادب باطن است. جوانمردی انصاف دادن و انصاف نخواستن است.» و گفت: «هر که به چشم رضا در خود نگرد مغرور است و زود هلاک شود.»

شاه شجاع کرمانی (فت، ۲۷۰ هـ. ق.)

شاه بن شجاع کرمانی از ملک زادگان و محتشمان صوفیه بود. شاه با ابوتراب نخشبی صحبت داشت و استاد ابو عثمان حیری بود. کتابی به نام مرآة الحکما دارد. با یحیی معاذ رازی دوستی داشته و کتابی در ردّ یحیی معاذ نوشته و در آن فقر را بر غنی تفضیل داده است. به نیشابور رفته و با ابو حفص حداد دیدار کرد. وی را از بزرگان فتیان شمرده‌اند و در تقوی و زهد و ورع حکایات زیادی در کتب صوفیه از او باقی است.

خواجه یحیی عمار در حق وی گفته است: «شاه، شاهی بود در بندگی.» ابو حفص در فضل او گفت: «آنچه در عبای فقرا می‌جستیم در ردای شاهانه شاه شجاع یافتیم.» گفت: «علامت صبر سه چیز است: ترک شکایت، صدق رضا و قبول قضا.»

حمدون قصّار نیشابوری (فت، ۲۷۱ ه. ق)

حمدون قصّار نیشابوری از بزرگان مشایخ عصر خویش بود. حمدون سید و فقیه و محدّث و عالم بود. مذهب سفیان ثوری داشت. با ابوتراب نخشبی و ابوحفص دوست و استاد عبدالله منازل بود. طریقه ملامت او در نیشابور رواج یافت. طریقه قصّاریان یا قصّاربه به او منسوب است و روش او نشر و تبلیغ ملامت بود. حمدون به سال ۲۷۱ ه. در نیشابور درگذشت و خاک او در حیره، گورستانی در نیشابور است. گفت: «هر کس در سیرت سلف نگردهد، تقصیر و تخلف خود را از درجات مردان دریابد. در هر کس خوبی نیک دیدی، از وی مگریز تا از برکاتش به تو رسد.»

جنید بغدادی (فت، ۲۹۷ ه. ق.)

ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی از بزرگترین صوفیان است. جنید را القاب زیادی داده‌اند از جمله: سید الطائفه، طاووس العلما و لسان القوم. اصل او از نهاوند است ولی در بغداد ساکن بود و مشهور به زجاج و حراز؛ چون پدر وی آبگینه می‌فروخت، جنید مرید و خواهرزاده سّری سقطی بود و با او به حج رفت. مذهب ثوری داشت و شاگرد شافعی بود و با حارث محاسبی و حلاج صحبت داشت. جنید مقتدای اهل صحو و هوشیاری بود و بدین خاطر همه صوفیه و حتی متکلمین او را قبول داشتند. وی مخالف حلاج بود و در تمام اعصار مقتدای صوفیه به شمار می‌رفت. طریقه «جنیدیّه» به او منسوب است که ترویج طریق هوشیاری بود. به سال ۲۹۷ ه. درگذشت. هجویری کتابی به نام تصحیح الاراده را به او نسبت داده است. جنید می‌گفت: «اهل طریقت کسی است که در دستی کتاب خدا و در دستی دیگر سنّت را دارد.» و گفت: «بهترین مجلس و برترین آن، با فکر در میدان توحید نشستن است.» «تصوف، خوی گرامی از شخص گرامی در زمان گرامی برای مردم گرامی است.»

منصور حلاج (قتل، ۳۰۹ ه. ق.)

حسین بن منصور حلاج از شورانگیزترین صوفیان تاریخ تصوف اسلامی است. او در سال ۲۴۴ ه. در قریه طور نزدیک بیضای شیراز متولّد شد. با جنید و نوری صحبت

داشت و شاگرد عمروبن عثمان بود. گروهی از مشایخ همچون نصرآبادی و عمروبن عثمان و عبدالله خفیف او را قبول داشتند. و گروهی منکر او بودند و گروهی هم همچون قشیری و جنید احتیاط می کردند. حلاج با آم‌الحسین ازدواج کرد و سه پسر داشت. او به علت گفتن سخنانی که به ظاهر مخالف شریعت بود و نیز به سبب شطح معروف خود «أنا الحق» به سال ۳۰۱ دستگیر شد و هشت سال در زندان ماند و بعد از این مدت محاکمه شد و به تهمت کفر و طرفداری از قرمطیان به مرگ محکوم شد. گویند نفرین استادش (عمروبن عثمان) موجب قتل او گردید و در ۲۴ ذوالقعدة سال ۳۰۹ به دار آویخته شد. بعدها بزرگانی چون ابوسعید و عطار و مولانا به دفاع از او برخاستند. کتابی به نام الطّوَّاسین نوشته که روزبهان شیرازی در شرح شطحیات از آن نقل کرده است و دیوان شعری هم از او باقی است. هجویری گفته است که پنجاه اثر از او دیده‌ام و ابن‌الندیم در الفهرست قریب ۴۶ اثر از او نام برده است. حلاج اولین شهید عرفان اسلامی است. ابوسعید ابی‌الخیر گفت: حسین منصور حلاج در علّو حال بود و کسی در مشرق و مغرب، در عهد وی چون او نبود. وی گفت: «ای یاران! مرا بکشید که حیات من در مرگ من است.» در عشق به حق اشعاری دارد که ترجمه قطعه‌ای از آنها این است:

همنشینی من به ستم منسوب نیست باده‌ام نوشاند همان گونه که نوشید
چنانکه مهمانی مهمانی را باده نوشاند. چون جام می دوری چند بگشت شمشیر و
نطح خواست چنین است سزای کسی که در تموز با اژدها خمر نوشد.

این‌ها سخنانی است که لحظاتی پیش از مرگ بر زبان آورده است، گفت: «در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیاید الا به خون».

ابوبکر شبلی (فت، ۳۳۴ هـ. ق.).

شبلی اهل بغداد و اصل او از اُسروشنه بود و از اکابر مشایخ صوفیه شمرده می شود. شبلی به دست خیر نساج توبه کرد. شاگرد جنید و عالم و فقیه بود و مجلس می گفت. مذهب مالکی داشت و تمام «موطأ» مالک را حفظ بود. پدرش حاجب الحُجّاب خلیفه بود. اشارات شبلی را از عجایب دنیا شمرده‌اند. سخنان او را روزبهان شرح کرده است. وی به

سال ۳۳۴ هـ در سن هشتاد و هفت سالگی در بغداد در گذشت. پرسیدند: «چه چیز عجیب است؟» گفت: «دلی که خدای را بشناسد و در وی عاصی شود. آزادگی، آزادگی قلب است و بس.»

ابونصر سراج (فت، ۳۷۸ هـ.ق.)

طاووس الفقرا، ابونصر سراج طوسی در خانواده‌ای به دنیا آمد که همه از زهاد بودند، او از جعفر خلّدی سماع داشت. بیشتر عمر وی در مسافرت به مصر، بغداد، دمشق، طرابلس و دیدار با زهاد و مشایخ گذشته است. وی به تصوف و شریعت نظری یکسان داشت و کتاب اللّمع فی التّصوّف را نوشت تا نشان دهد که تصوّف و قرآن و سنّت مغایرتی با یکدیگر ندارند و صوفیه پیرو سنّت هستند و شرح شطحیات صوفیه کوششی بود برای تلفیق بین شریعت و طریقت، کتابش از متون مهم صوفیه به شمار می‌رود و از گفته‌های اوست: «هر جنازه که پیش خاک من گذارند، آمرزیده شود.»

خفیف شیرازی (فت، ۳۹۱ هـ.ق.)

ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی معروف به شیخ کبیر بزرگ‌ترین صوفی عهد خویش در فارس بود. او در انواع علوم، شائی بزرگ داشت و او را شیخ الاسلام می‌گفتند. شاگرد شیخ ابوطالب خزر جی بغدادی است و با جرّیری و ابن عطا صحبت داشت. در زهد و معرفت شهرت و در فارس مریدان زیادی داشت. تصانیف بسیاری به او نسبت داده‌اند که حاکی از روح تحقیق اوست. بنابر مشهور صاحب کرامت هم بوده است. ابوالحسن دیلمی کتابی در سیره ابن خفیف به همین نام نوشته است. وفات او به سال ۳۹۱ و به قول جامی ۳۳۱ هـ بود.

پیروان او را خفیفه گویند.

گفت: «تصوّف، به یاد آوردن حق در غفلت است.»

ابو عبدالرحمان سلّمی (فت، ۴۱۲ هـ.ق.)

محمد بن حسین سلّمی در سال ۳۲۵ در نیشابور به دنیا آمد. جدّ پدری و مادری وی از مشایخ و علمای مشهور بودند. سلّمی عارف، محدث، مفسّر و مورخ برجسته

تصوّف در قرن چهارم است. مرید نصرآبادی بود و خرقه از او گرفت و از ابونصر سراج و ابونعیم اصفهانی و ابوعمرو بن نُجید و جدّ مادری خود علم اندوخته است. بوسعید از محضر سُلمی استفاده کرد و خرقه از دست او گرفت. قشیری صاحب رساله قشیریّه از شاگردان او بود. در مجموع صد جلد کتاب از او بر شمرده‌اند که از جمله آنها طبقات الصوفیه، حقایق التفسیر (در تفسیر و تأویل قرآن)، رساله الملامتیه و کتاب الفتوه است. سُلمی در نیشابور در گذشت و در خانقاه خود مدفون شد. از اوست:

«صوفی را دو چیز باید، صدق در احوال و ادب در معاملات.»

ابوالحسن خرقانی (فت، ۴۲۵ ه. ق.)

ابوالحسن خرقانی از روستای خرقان در نزدیک بسطام است. در صدر عارفان قرن پنجم قرار دارد و به سال ۳۵۲ زاده شد. مردی اُمّی ولی قبله عارفان روزگار بود و بزرگانی مثل قشیری و خواجه عبدالله انصاری آرزوی دیدار او را می کردند. ابوسعید و ابن سینا با او ملاقات داشته‌اند. خرقانی از سلسله بایزیدیّه است و بایزید ولادت خرقانی را بشارت داده بود. او همچون حلاج و بایزید از ادامه دهندگان حکمت خسروانی^۱ ایران بود. کتاب نورالعلوم در باب احوال و اقوال ابوالحسن خرقانی نوشته شده است. کتابی هم به نام منهاج العباد به او منسوب است. خرقانی در مُحَرَّم سال ۴۲۵ ه. در خرقان بدرود حیات گفت. از سخنان اوست: «صوفی به مرقّع و سجاده صوفی نبود، صوفی به رسوم و عادات صوفی نبود، صوفی آن بود که نبود. هر چه برای حق کنی اخلاص و هر چه برای خلق کنی ریاست. هر که سرودی خواند و به آن حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خوانده و بدان حق را نخواهد.»

ابوسعید ابی‌الخیر (فت، ۴۴۰ ه. ق.)

ابوسعید فضل‌الله معروف به ابوسعید ابی‌الخیر و شیخ مهنه پراوازه‌ترین صوفی خراسان است و در محرم سال ۳۷۵ ه. در مینّه به دنیا آمد. او برای تحصیل به سرخس رفت

۱. حکمت خسروانی: پایه و اساس حکمت اشراقی و منسوب به «کیخسرو» است که می‌توانست اسرار را در جام ببیند (همانند انسان کامل در اسلام).

و محضر ابو محمد غفاری و ابو عبدالله خضری و ابوعلی زاهر را درک کرد و در تصوف در محضر ابو العباس قصاب و ابو الفضل سرخسی نکته‌ها آموخت. از سلمی خرقه پوشید و استاد امام الحرمین جوینی بود. داستان مکاتبه و دیدار او با ابن سینا معروف است و اینکه ابوعلی گفت: آنچه من می‌دانم او می‌بیند «بیشتر صوفیه ابوسعید را قبول داشتند و او اولین کسی است که سماع و قول و غزل را در خراسان میان صوفیه رواج داد. وی از بزرگترین آموزگاران نیکی و پاکی و آزاداندیشی در عرفان اسلامی است. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید را محمد بن منور نواده وی در مقامات شیخ پرداخته است و کتاب حالات و سخنان ابوسعید را جمال الدین ابو روح از اولاد شیخ در ذکر حالات وی نوشته است. بوسعید بعد از هشتاد و سه سال و چهار ماه زندگی در شعبان سال ۴۴۰ هـ در میهنه در گذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. از او پرسیدند: پیش جنازه شما کدام آیت بر خوانیم؟ گفت: آیت خواندن کار بزرگ است، این بیت بخوانید:

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار دوست رسد نزد دوست یار به نزدیک یار
وی گفت: «الله و بس و ماسواهُ هوس و انقطع النفس. پنداشت و منی تو حجاب
است، از میان بر گیر به خدا رسیدی.» آخرین گفتار او در بستر مرگ، بعد از تحمید، این رباعی بود:

آزادی و عشق چون به هم نامد راست بنده شدم و نهادم از هر سو خواست
زین پس چونان که خواهم دوست رواست گفتار و خصومت از میانه برخاست
اخى فرج زنجانى (فت ۴۵۷ هـ. ق.)

شیخ شقیق فرج معروف به «اخى زنگانى» مرید ابو العباس نهاوندی بود و از عرفای نیمه اول قرن پنجم به شمار می‌رود. هجویری او را مردی نیکو سیرت و ستوده طریقت خوانده است. شیخ اخى فرج روز چهارشنبه در ماه رجب سال ۴۵۷ هـ در گذشته و در زنجان مدفون شده است. امروز مقبره او معلوم نیست. گفته‌اند که: خانقاهی داشته و در کوه چله خانه زنجان به چله می‌نشسته است. در باره سماع گفت: سماع، آب است آب آنجا باید که آتش باشد.

ابوالحسن هجویری (فت، ۴۶۵ ه.ق.)

ابوالحسن جلابی هجویری غزنوی در غزنین به دنیا آمد و مذهب حنفی داشت. سفرهای بسیاری کرده و مشایخ زیادی را دیده است. مرید ابوالفضل ختلی بود. بعد از مسافرتها طولانی، به لاهور رفت و در همانجا در گذشت و مزارش به نام حضرت داتا گنج بخش معروف است.

ابوالقاسم علی گُرکانی و امام قشیری (که همواره با عنوان استاد از او یاد کرده است) از اساتید هجویری بوده اند کتاب او کشف المحجوب از کهن ترین و معتبرترین متون نظری صوفیه نظیر رساله قشیریه، به زبان فارسی است. او این کتاب را در جواب سؤالات عرفانی ابوسعید هجویری نگاشته است. نام نه کتاب از نوشته های خود را در کشف المحجوب آورده است. هجویری در حدود سال ۴۶۵ ه در گذشته و در لاهور مدفون شده است. در باب ایمان نوشته است:

«ایمان در لغت تصدیق باشد و مردمان را اندر اثبات حکم آن در شریعت، سخن بسیار است و اختلاف بسیار؛ معتزله جمله طاعات را، علمی و عملی، ایمان گویند و از آن است که بنده را به گناه از ایمان بیرون آرند و خوارج همین گویند.»

ابوالقاسم قشیری (فت، ۴۶۵ ه.ق.)

ابوالقاسم عبدالکریم قشیری معروف به امام، صدر صوفیان قرن پنجم در سال ۳۷۶ متولد شد. مرید ابوعلی دقاق بود و دختر استاد را به ازدواج خود درآورد. قشیری استاد ابوعلی فارمدی بود. در زمینه های مختلف در ادب و تفسیر و تصوف تألیفات دارد. رساله القشیریه را که از منابع مهم و معتبر عرفانی است، در تاریخ ۴۳۸ تألیف کرده است. اثری به نام لطائف الاشارات نیز دارد که از بهترین تفاسیر عرفانی به شمار می رود. کتاب نحو القلوب هم از اوست. قشیری به سال ۴۶۵ وفات یافت.

گفته است:

توحید، نابود کردن رسم طبیعت به ظهور اسم الهی و فناى اغیار به شهود ظهور انوار تجلی و ناچیز شمردن حقایق کونی به ظهور حقایق الهی است، و مفقود شدن رؤیت اغیار

است به نزدیک شدن به قرب حضرت جبار.

خواجه عبدالله انصاری (فت، ۴۸۱ ه. ق.)

ابو اسماعیل عبدالله انصاری هروی، شیخ الاسلام، از مشاهیر عرفای خراسان است که در سال ۳۹۶ در هرات به دنیا آمد. استادان وی یحیی بن عمار شیبانی و قاضی ابونصر آزدی و ابوعلی زرگر و دیگران بوده‌اند. خواجه بارها به نیشابور سفر کرده با ابوالسحن خرقانی و ابوسعید ابی‌الخیر ملاقات داشته است. او در اصول مذهب اشعری داشت و در فروع پیرو مذهب شافعی بود. هشتاد و پنج سال زیست و به سال ۴۸۱ ه. در گذشت و در گازرگاه هرات مدفون شد. وی تعصب خاصی به دین و شریعت داشت و شریعت را پایه سیر و سلوک می‌شمرد. از کتابهای او املاط طبقات الصوفیه سلمی از عربی به فارسی، منازل السائرین به عربی، مناجات نامه به فارسی، اصل کشف الاسرار و عده الابرار در تفسیر عرفانی قرآن و کتابهای کنز السالکین، قلندرنامه، باب فی الفتوة و صد میدان و چند رساله عرفانی دیگر به نام او در دست است از گفتار اوست: «من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد. به شب در چراغ حدیث می‌نوشتی و فراغت نان خوردن نبود، مادر من نان پاره لقمه کردی و در دهان من نهادی در میان نوشتن». و گفت: «نفس بُت است و قبول زُناَر، همه کُنّه حقیقت گفتم به یکبار، خواه قبول کن خواه انکار». و گفت: «نان همه کس مَنخور، ولی نان به همه کس می‌ده»

ابوالحسن بُستی (فت قرن پنجم هجری)

ابوالحسن بُستی از مشایخ صوفیه و راویان حدیث و علمای (شافعی) خراسان، در قرن پنجم هجری می‌زیست گفته‌اند: از مریدان ابوالقاسم کرکانی (۳۸۰ - ۶۴۹ ه.) و ابوعلی فارمدی (۴۷۷ ه.) بود. وی مورد احترام خواجه نظام الملک طوسی (م ۴۸۵ ه.) بود. بُستی، سیر صعودی و بازگشت روح به مبدأ را براساس حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» میسر می‌دانست و بر این بود که حرکت معنوی سالک از «لا» به «الله» (از فنا به بقا و از کفر به ایمان) تحقق می‌یابد. از بُستی یک نصیحت نامه و رساله‌یی در بیان حقیقت

«لا اله الا الله» به فارسی و کلمات عربی و شروح آن بر جای مانده است.

رباعی زیر چکیدهٔ بینش عرفانی شیخ است که عین القضاة همدانی و احمد غزالی طوسی بدان استناد جسته‌اند:

دیدیم نهاد گیتی و اصل جهان وز علت و حال برگزشتیم آسان
وان نور سیه ز لافقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند نه آن
منظور از «نور سیه» نشانهٔ قهر الهی (سموم قهر) و هدف از «لا نقط» نکتهٔ «لا» در
جملهٔ «لا اله الا الله» است.^۱

ابوحامد محمد غزالی (فت، ۵۰۵ ه. ق.)

ابوحامد محمد غزالی طوسی ملقب به حجة الاسلام، فقیه، مفسر، متکلم شافعی مذهب، از نام‌آورترین اندیشمندان حوزهٔ فرهنگ اسلامی است که در ۴۵۰ ه. در طابریان طوس دیده به جهان گشود. در کوکی پدر را از دست داد و سرپرستی خود و برادرش احمد را دوست صوفی مسلک پدرش عهده‌دار شد. به تحصیل فقه شافعی پرداخت و چندی بعد راهی نیشابور شد و در درس امام الحرمین جوینی حضور یافت و در همانجا با ابوعلی فارمدی و عمر خیام ملاقات کرد. مناظرات او با علما و فقها، کم‌کم او را مقبول بزرگان کرد. در سال ۴۸۴ به توصیهٔ خواجه نظام‌الملک برای تدریس در نظامیه بغداد، راهی آنجا شد بعد از چهار سال تدریس در پی یک سلوک روحانی، به قص حج از بغداد خارج و راهی دیار شام و بیت المقدس شد. ره‌آورد سفر و اندیشه‌ها و گرایشهای صوفیانهٔ او کتاب احیاء علوم الدین و ترجمه و تلخیص آن با نام کیمیای سعادت بود. غزالی با گذشت دوازده سال از ترک بغداد به دعوت فخرالملک پسر نظام‌الملک برای تدریس به نظامیه نیشابور بازگشت. در مدت دوری از بغداد برادرش احمد مدتی مسندنشینی او را به عهده داشت و شاید هم‌اکنون عوامل گرایش غزالی به تصوف بوده است. مدتی بعد غزالی تدریس در نیشابور را هم رها کرد و به انزوا گروید و در انزوای طوس به سال ۵۰۵ در پنجاه و پنج سالگی دیده از جهان فرو بست و در طابریان طوس مدفون شد. دفاع غزالی از تصوف جان

۱. دکتر پورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، مؤسسه مطالعات.

تازه‌ای به پیکر تصوف بخشید. از دیگر آثار غزالی مشکات الانوار، المستظهری، نصیحة الملوک، آیة اللود، الاقتصاد فی الاعتقاد، تهافت الفلاسفه، فضایل الاثام و المتقذ من الضلال که شرح سلوک روحانی اوست، شایان ذکر است. وی بهترین راه کشف حقیقت را تهذیب نفس و مرعی داشتن شریعت می‌دانست.

از کیمیای سعادت در آداب درویشی:

«سفیان می‌گوید: چون درویش گرد توانگر گردد، بدان که مُرائی است، و چون گرد سلطان گردد، بدان که دزد است. عطا آن است که هر چه از شبهت بود نستاند، و هر چه زیادت از حاجت وی بود طلب نکند و نستاند.»

خواجه یوسف همدانی (فت، ۵۳۵ هـ.ق.)

خواجه یوسف همدانی از بزرگترین مشایخ ایران در قرن ششم است. در بغداد به محضر ابواسحاق شیرازی رسید. او مردی عالم و عارف و صاحب مقامات در علوم دینی بخصوص حدیث و فقه بود و مراتب عالی داشت و در طریقت پیرو ابوعلی فارمدی است. گفته‌اند که سنائی شاعر مرید وی و حوزه فعالیت او در مرو و هرات و بخارا بود. جامی خلفای خواجه یوسف را چهار نفر شمرده است که عبارتند از: خواجه عبدالله برقی، خواجه حسن اندقی، خواجه احمد یسوی و عبدالخالق غجدوانی. خواجه یوسف به سال ۴۴۰ هـ در بوز نجرد همدان به دنیا آمد و در ۵۳۵ هـ در مرو بدور حیات گفت. کتاب رتبة الحیات از اوست. کتابی هم در مقامات وی نوشته‌اند.

احمد غزالی (فت، ۵۲۰ هـ.ق.)

شیخ احمد غزالی طوسی از اکابر عرفای ایران و برادر کوچکتر حجة الاسلام ابو حامد غزالی است. او حدود سال ۴۵۴ به دنیا آمد و با برادرش در مدرسه به آموختن فقه شافعی مشغول شد. طریقت را از ابوبکر نساج که استاد ابو حامد هم بود، آموخت و خود استاد و مُراد عین القضاة همدانی بود که مکاتباتی هم با یکدیگر داشته‌اند. احمد غزالی ۳۳ سال در مسند ارشاد بود. دفاع او از شیطان و لقب سید الموحدین دادن به ابلیس و نیز مجلس سماع او موجب شد که دیگران او را مورد طعنه قرار دهند. بزرگانی چون ابن نجّار

و مولوی و سید محمد نوربخش او را ستوده‌اند. ابن جوزی صاحب المنتظم از او بدگویی کرده است.

محمد غزالی گفت: «هر چه مادر طلب آن بودیم، احمد یافت.» وفاتش در سال ۵۲۰ هـ و آرامگاه وی در قزوین زیارتگاه عشاق است. کتاب الموانع فی العشق یا سوانح العشاق از بهترین متون فارسی در باب عشق عرفانی و از مهمترین رسالات تصوف اسلامی است. از کتب دیگر او لباب الاحیاء، الذخیره فی علم البصیره، بحر الحقیقه، زبان مرغان و رساله عینیه را می‌توان نام برد. در باب عشق گفته است: «بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ «آلت بر بکم» آنجا باز نهاده است.»

عین القضاة همدانی (فت، ۵۲۵ هـ. ق.)

ابوالمعالی عبدالله میانجی همدانی مشهور به عین القضاة به سال ۴۹۲ هجری متولد شد، مقدمات را نزد پدر قاضی و صوفی مشرب خود تحصیل کرد. مذهب شافعی داشت و پیرو طریقه سلطان طریقت احمد غزالی بود. مطالعه آثار محمد غزالی در وی اثر کرد. محضر شیخ فتحه و شیخ برکه همدانی را درک کرد و به مدلول «لا شیخ یبلغ من العشق» در دریای بی ساحل عشق حق درآمد. آثار ارزنده و فراوانی چون: تمهیدات، زبدة الحقایق، شکوی الغریب (دفاعیات)، نامه‌ها، رساله جمالیة، حقایق القرآن و نزهة العشاق نوشت در قضا و فضل و تیزهوشی از سرآمدان علما و عرفای عصر خود بود. معتقد است که: «ادیان یک هدف را دنبال می‌کنند و هدایت انبیا و گمراهی شیطان مجازی است، هادی و مُضِلّ واقعی خداوند است، درجه ولایت برتر از درجه عقل است و کسی را قدرت درک و معرفت حق نیست.» در سال ۵۲۵ هجری به علت سعایت و حسد علمای قشری و وزیر ابوالقاسم درگزینی به دار آویخته شد. خود وی از پیش به این رویداد آگاهی داشت و گفت:

«این سنت دیرینه خدای تعالی میان بندگان اوست که شخص فاضل همواره محسود طبقه عوام و عالم نمایان و هدف آزار و شکنجه قرار می‌گیرد.»
گفت:

عشق آتش است هر جا که باشد جز او رخت دیگری نهد، هر جا که رسد سوزد و به رنگ خود گرداند^۱»

سنائی غزنوی (فت، ۵۳۵ ه. ق.)

ابوالمجد مجدودین آدم ملقب به حکیم سنائی غزنوی از شعرای بزرگ صوفیه است. مولانا و دیگران سخنان وی را به استشهاد در مصنفات خود آورده‌اند. کتاب حدیقه الحقیقه و سیرالعباد الی المعاد که بر کمال او در شعر دلالت دارد، در شناخت اهل معرفت و توحید و اهل شریعت است. او از مریدان خواجه یوسف همدانی است. بعد از تحوّل فکری به انزوا گروید و از مخالطت اهل دنیا معرض و گریزان شد. وی را قصیده رائیه است، زیادت از صد و هشتاد بیت که رموز الانبیاء و کنوز الاولیاء نام نهاده است. گوید:

بر کاف کمال کل کلاه آمد عشق با این همه یک قدم ز راه آمد عشق
با همه خلق جهان گرچه ازان بیشتر گمره و کمتر برهند
تو چنان زی که چو میری برهی نه چنان چون تو بمیری برهند

ابونصر جامی (= شیخ جام) (فت، ۵۳۶ ه. ق.)

ابونصر جامی معرف به ژنده پیل یا شیخ جام در سال ۴۴۱ هجری در قریه نامق خراسان به دنیا آمد. او از مشایخ بلند آوازه تصوف ایران است. او را نامقی هم لقب داده‌اند. بعد از فراگیری علوم زمانی و رسیدن به درجات رحمانی، در جام خراسان، به ارشاد اشتغال داشت. از آثار اوست: سراج السالکین، انیس التائبین، مفتاح الجنّه، روضة المذنبین که کتاب اخیر را در سال ۵۲۶ نوشته است. شیخ احمد جام به سال ۵۳۶ ه. وفات یافت. از اوست: «بیست و دو ساله بودم که حق تعالی مرا توبه کرامت کرد و چهل ساله بودم مرا به میان خلق فرستاد و اکنون شصت و دو ساله‌ام... و تا این غایت صد و هشتاد هزار مرد به دست من توبه یافت.» ظاهرًا حافظ شیرازی نسبت به وی ارادت و «بندگی» داشته، می گوید:

حافظ مرید می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

عبدالقادر گیلانی (فت، ۵۶۱ ه.ق.)

عبدالقادر گیلانی از مشایخ معروف صوفیه است و فرقه قادریه منتسب به اوست. عبدالقادر گیلانی خرقه از دست شیخ ابی سعیدالمبارک علی الفخر گرفته است و سلسله ایشان به ابوبکر شبلی می‌رسد. از استادان نظامیه بغداد بود و کتاب فتح‌الزبانی و فیض‌الرحمانی از اوست. او در سال ۴۸۸ ه. برای تحصیل علم به بغداد رفت و در اندک زمانی قرائت و فقه و حدیث و علوم ادبیه را فرا گرفت و از سال ۵۲۱ مجلس وعظ داشت. صاحب احوال و کرامات است.

ابوالنجیب سهروردی (فت، ۵۶۳ ه.ق.)

وی از اعقاب ابوبکر صدیق و در طریقت به شیخ احمد غزالی منتسب است. او می‌گوید: «فقر اگر توأم با رضا باشد بر غنا فضیلت دارد و رضا در فقر آن است که آنچه به دست می‌آورد بذل نماید و این فضیلت توبه بعد از معصیت است بر طاعت بدون معصیت.» او واعظ شافعی بود و قاضی شهر بغداد. آداب‌المردین و شرح اسماء الحسنی از اوست.

گفت: «هر کس غنا را بر فقر فضل نهد، چون کسی است که معصیت را بر طاعت فضل نهد.» به سال ۵۶۳ ه. در گذشت، روزی در برابر دکان قصابی ایستاد گوسفندی آویخته دید، فرمود: «این گوسفند می‌گوید: من مرده‌ام نه کشته. قصاب از حال رفت، به هوش آمد و به صحت قول شیخ اقرار کرد.»

مجدالدین بغدادی خوارزمی (فت، ۶۱۶ ه.ق.)

عده‌یی او را اهل بغداد دانسته‌اند و گروهی دیگر او را به بغداد ک که دیهی است در خوارزم منسوب می‌دانند. به سبب سعایت اطرافیان، خوارزمشاه فرمان به قتل وی داد. و او را به سال ۶۰۷ یا ۶۱۶ ه. در آب غرق کردند. کتاب تحفة‌البرره از اوست. می‌نویسد: «وقتی عنایت و مساعدت حق شامل حال سالک شود و به ذکر خدا و نفی خواطر مشغول گردد هر خاطره در دل او خطور کند آن را می‌شناسد و به نور ایمان میان خاطر ملکی و شیطانی فرق می‌گذارد.»

شیخ روزبهان بقلی (فت، ۶۰۶ ه. ق.)

ابو محمد ابونصر بقلی شیرازی صاحب تصنیفات متعدد از جمله تفسیر عرائس البیان و شرح شطحیات و کتاب الاثوار فی کشف الاسرار و عیبه العاشقین است. از عارفان بزرگ زمان خود بود. در مشرب او زیبایهای این جهانی و تمتع از آنها در سیر و سلوک لازم است.

می گوید: «قوال باید خوب روی بود که عارفان در مجمع سماع به جهت ترویج قلوب به سه چیز محتاجند: روایح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح.» او در ماه محرم سال ۶۰۶ ه. وفات کرد.

شیخ نجم الدین کبری (قتل، ۶۱۸ ه. ق.)

ابوالجناّب احمد کبری، ملقب به شیخ نجم الدین کبری، در جوانی به تحصیل علم پرداخت و گویا به سبب تبهری که در مناظره و مباحثه داشت به «کبری» ملقب شده است. او را «شیخ ولی تراش» نیز گفته اند «چون در غلبات و جد نظرش به هر که می افتاد به مرتبه ولایت می رسید». مدتی در مصر نزد شیخ روزبهان و زان مصری بود. سپس به تبریز رفت و در آنجا محضر بابا فرج تبریزی را درک کرد و آنگاه در طلب پیری کامل برآمد. سفری به اسکندریه کرد تا محدث مشهوری را که آنجا بود ببیند. پیر او شیخ عمار یاسر بود. او به سال ۶۱۸ ه. در فتنه مغول، به دست مغولان به شهادت رسید. چون مغولان به خوارزم درآمدند، یاران او را به خروج از شهر خواندند. گفت: من در این جا و در کنار این مردم خواهم ماند و به اصحاب خود فرمود: قُومُوا عَلَی اسْمِ اللَّهِ نُقَاتِلِ فِی سَبِيلِ اللَّهِ = به نام خدا برخیزید تا در راه خدا بجنگیم. خرقه پوشید و دامن پر سنگ کرد و نیزه در دست به جنگ با مهاجمان پرداخت تا شهید شد!^۱

گفت: «صوفی هر چه در ظاهر کند، مصداق آن از باطن طلب کند تا صادق باشد

نه کاذب، موافق باشد نه منافق، مخلص بوده نه مرایی و محقق بود نه مدعی».

۱. میرخواند، روضه الصفا، ۱۰۶/۵، امیرکبیر.

فرید الدین عطار نیشابوری (فت، ۶۱۸ ه. ق.)

او در نیشابور به حرفه عطاری اشتغال داشت و بعداً حالش منقلب گشت و آن شغل را رها کرده و بنا به قولی ارادت به شیخ معینی نداشت و اویسی بود (اویسی‌ها، فرقه‌یی از صوفیه‌اند که پیر مشخص و خاصی ندارند و به واسطه جذبات عشق حق به طی منازل و درک مقامات نایل می‌شوند. این عنوان به اویس قرنی یکی از زهاد معروف عصر حضرت رسول منسوب است). مولانا جلال الدین رومی در خردسالی محضر عطار را درک کرد، گویند که عطار کتاب اسرارنامه را به وی داده است. آثار فراوانی به وی نسبت داده می‌شود که مشهورترین آنها: تذکره الاولیاء، منطق الطیر، اسرارنامه، پندنامه، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، مختاری‌نامه است. برخی از محققان تاریخ در گذشت وی را سال ۶۲۷ و گروهی شهادت او را به دست مغولان ۶۱۸ ه. نوشته‌اند. مولانا گفته است: «نور منصور بعد از یکصد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی او شد.»

در عظمت انسان گوید:

تویی معنی و بیرون تو اسم است تویی گنج و همه عالم طلسم است
یا در اهمیت «درد عشق» می‌گوید:

کفر کافر را و دین دیندار را ذره‌یی درد دل عطار را
کوتاه‌ترین حکایت منطق الطیر که نکاتی عرفانی و ظریف از رابعه دارد چنین است:

بی‌خودی می‌گفت در پیش خدای گای خدا: آخر دری بر من گشای
رابعه آنجا مگر بنشسته بود گفت: ای عاقل! کی این در بسته بود؟
در گشاده است ای پسر لیکن تو روی سوی این در کن مراد خود بجوی

ابن فارض (فت، ۶۳۲ ه. ق.)

ابو حفص عمر بن فارض حموی در مصر به دنیا آمد. به مقام شامخ عرفان نایل شد. وی قصیده عرفانی تائییه را سرود گویا به توصیف رسول خدا در خواب، نام آن را نظم السلوک نهاد. شیخ شهاب الدین سهروردی را ملاقات کرده بود. وی به سال ۶۳۲ ه.

در گذشته عرفان عاشقانه او که در بیت بیت نظم السُّلُوک به چشم می خورد، سبب شهرت فراوان آن اثر شده و بسیاری از بزرگان عرفان را به شرح آن واداشته است صدرالدین قونوی مجلس درس خود را به خواندن بیتی از نظم السُّلُوک پایان می داد. شیخ سعید فرغانی سالها اهتمام ورزید تا آن را به فارسی و عربی شرح کرد. زندگانی و آثار او همانندی زیادی با حیات و غزلیات خواجه حافظ دارد.

فخرالدین عراقی (فت، ۶۸۸ ه. ق.)

از نواحی همدان بود. قرآن را حفظ داشت و به آواز خوش می خواند. جمال پرست بود و عشق مجازی را قنطرة عشق حقیقی می دانست. به محضر زکریا مولتانی رسید. پیرو طریقه سهروردیه بود. در روم به صحبت صدرالدین قونوی رسید و فصوص الحکم ابن عربی را از وی استماع کرد. معین الدین پروانه به عراقی ارادت داشت و برای او خانقاهی در توقات ساخت. گویا سفری به مصر کرده و سلطان مصر از مریدان وی شده و او را به شیخ الشیوخی رسانده است. گویند با شمس تبریزی ملاقات کرده است. کتاب لمعات را بر سُنن سوانح احمد غزالی و به تأسی از فصوص الحکم محیی الدین به نظم و نثر پرداخته که جامی آن را با نام أشعة اللّمعات و یارعلی شیرازی با نام اللّمعات شرح کرده اند.

غزلیات پرشور عرفانی وی مشهور است:

نخستین باده کاندِر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

چو خود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند

به سال ۶۸۸ ه از دنیا رفت.

ابو حفص شهاب الدین سهروردی (فت، ۶۳۲ ه. ق.)

در سال ۵۳۹ ه متولد شد. از اولاد ابوبکر صدیق و در طریقت پیرو عموی خود ابوالنجیب سهروردی و شیخ عبدالقادر گیلانی بوده است. مصفّناتی چند چون: عوارف المعارف، که از متون درسی و مهم صوفیه بود، و شفّ الصّایح الایمانیه و اعلام الهدی دارد. زمانی شیخ الشیوخ بغداد بود و نزد خلیفه عباسی (الناصر لدین الله) عزّتی تمام داشت. به فارسی و عربی شعر می گفت و در زهد و تقوی شهرتی فراوان داشت.

طریقهٔ سهروردیه را بنیان نهاد و مریدان و پیروان مشهور و فراوان یافت.
او از مخالفان سرسخت حکمت مشاء بود و گویا به از بین بردن آثار حکمای
مشاء از جمله شفای ابن سینا پرداخته است. در سال ۶۳۲ در گذشت. به فارسی و عربی شعر
می سرود.

از اشعار اوست:

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن اندوه تو کارش نبود
در عشق چه حالتیش باشد که دران هم بی تو و هم با تو قرارش نبود
شیخ اوحالدین کرمانی (فت، ۶۳۵ ه.ق.)

وی مرید شیخ رکن الدین سجاسی است. حضور شیخ محیی الدین بن العربی را
در ک کرد. رباعیات عرفانی دارد. می گویند او در شهود حقیقت توسل به مظاهر صوری
می جست و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده می کرد. شیخ شهاب الدین عارف او
را «مبتدع» خوانده است. در سلوک مقام عالی داشت و خلیفه بغداد المستنصر بالله مرید او
بود. به خدمت شیخ محیی الدین بن عربی رسید. شمس تبریزی از وی پرسید: در چه
کاری؟ گفت: ماه را در طشت آب می بینم. شمس گفت: اگر بر قفا دمل نداری چرا بر
آسمانش نمی بینی؟
گفت:

زان می نگرم به چشم سر در صورت زیرا که ز معنی است اثر در صورت
این عالم صورت است و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت
شمس الدین محمد تبریزی (فت، حدود ۶۵۰ ه.ق.)

شمس مرید ابوبکر سلّه باف و به گفته برخی مرید شیخ رکن الدین سجاسی بود.
به شام و بغداد رفت و اوحالدین کرمانی و فخرالدین و جمعی دیگر از عرفای مشهور را
ملاقات کرد و به «شمس پرنده» مشهور شد. سرانجام به قونیه رفت و آتش در دل مولانا
جلال الدین مولوی افکند. به سال ۶۴۵ هجری در غوغایی که رخ داد، کشته شد. مقالات
او حکایت از پختگی وی در راه سلوک دارد و نشان می دهد که به علوم ظاهری آگاهی

داشته، اما هیچ یک را برای درک حقایق کافی نمی دانسته است:

«بدان که آدم پرده است پیش نظر فقیر، فقیر جوهر عشق است و جوهر عشق قدیم است، آدم دی بود. هر کس سخن از شیخ خویش گوید. ما را رسول (ص) در خواب خرقة داد.»

نجم الدین رازی (فت، حدود ۶۵۴ ه.ق.)

نجم الدین ابوبکر اسدی رازی متخلص به «نجم» و معروف به «نجم دایه» در ۵۳۷ ه در شهرری به دنیا آمد. در حدود سال ۵۸۲ بر اثر اختلاف میان حنفیان و شافعیان و شیعیان، از شهرری متواری شد و همراه گروهی از صوفیان و مریدان راه همدان در پیش گرفت و با هجوم مغولان به شهر همدان، در معیت خیل صوفیان به ترکیه رفت و نخستین تحریر کتاب مرصادالعباد را در سال ۶۱۸ ه نوشت. وی به حضور شیخ شهاب الدین سهروردی رسید و به پیشنهاد او تحریر دیگری از مرصاد فراهم کرد. او به سال ۶۵۴ ه در بغداد در گذشت. دیگر آثار او به فارسی عبارتند از: رساله عقل و عشق، مرموزات اسدی، رساله الطیور، سراج القلوب؛ و به عربی: تفسیر بحر الحقائق والمعانی، منارات السائرین الی الله و مقامات الطائرین بالله. شعر هم می سرود.

طریقت او عابدانه و عاشقانه بود و نثری شیوا و نظمی شیرین دارد:

«میان محبت و عقل منازعت و مخالفت است، هرگز با یکدیگر ن سازند، به هر منزل که محبت رخت اندازد، عقل خانه پردازد، هر کجا عقل خانه گیرد، محبت کرانه گیرد.»

عشق آمد و کرد عقل غارت ای دل تو به جان براین اشارت
تُرکِ عجمی است عشق و دانی کز تُرکِ عجیب نیست غارت
سیف الدین باخزری (فت، ۶۵۸ ه.ق.)

از خلفای شیخ نجم الدین کبری است. بعد از تحصیل و تکمیل علوم به خدمت شیخ آمد و تربیت یافت و هم شیخ او را روانه بخارا کرد. در زمان سلطنت منکوقاآن مغول، مدرسه بی در بخارا ساخت که هزینه آن را مادر منکوقاآن پرداخت و تولیت آن مدرسه و

موقوفات آن را به شیخ تفویض کردند او در بخارا به شیخ العالم معروف بود. این رباعی از اوست:

گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امید است که گیرد دستم
گفتی که به وقت عجز دستش گیرم عاجز تر از این منخواه کا کنون هستم
باخزری در ترویج طریقه کبرویه مشقات زیادی را متحمل شد. آثار او عبارتند از: وقایع الخلوة، وصیة السفر، رباعیات، رسالة عشق به فارسی. به سال ۶۵۸ هجری در گذشت و مزارش در بخارا است.
جلال الدین محمد مولوی (فت، ۶۷۲ ه.ق.)

به سال ۶۰۴ هجری در بلخ چشم به جهان گشود. از کبار متصوفه است و معروف به «مولانا». در کودکی علوم را نزد پدر خود آموخت و تربیت یافت. به حضور شیخ نجم الدین کبری رسید و نیز با شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ملاقات کرد و عطار کتاب اسرارنامه خود را به وی داد و به پدرش گفت که: «این فرزند را گرامی دار زود باشد که از نفس گرم خود آتش بر سوختگان عالم زند.» پس از وفات بهاء الدین محمد، مولانا بر جای او نشست و گویند قریب چهارصد نفر در مجلس درس وی حاضر می شدند. سید برهان الدین ترمذی معروف به «سید سردان» از شاگردان بهاء الدین از ترمذ به قونیه شد و به مدت نه سال تربیت مولانا را به عهده گرفت. مولانا به صحبت جمع کثیری از عرفای عصر خود رسید و سرانجام ارادت به شمس الدین محمد تبریزی او را به اعلی مدارج کمال کشید. آثار مولانا مثنوی معنوی، دیوان شمس، فیه مافیه، مکوبات و مجالس سبعة است.
وی طرفدار وحدت وجود است و عشق را جوهر حیات و مرگ را مرتبه‌یی از کمال می داند. او در آثار منظوم خود شعر و شرع را با شوری فوق العاده در طریق وصول به عرش الهی در نظر داشت و در آنها آیات و احادیث و حکایات بسیاری آمده است.
خدا از نظر او جان جهان و هستی حرکت و نو شدن است.
از غزلیات اوست:

گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو که مرا دیدن تو بهتر از ایشان تو مرو

اهل ایمان همه در خوف دم خاتمت‌اند خوفم از رفتن توست ای شه‌ایمان تو مرو
 که بود ذره که گوید: تو مرو ای خورشید که بود بنده که گوید به تو سلطان: تو مرو
 لیک تو آب حیاتی همه خلقتان ماهی از کمال کرم و رحمت و احسان تو مرو
 هست طومار دل من به درازای ابد بر نوشته ز سرش تا سوی پایان: تو مرو
 صدرالدین محمد قونوی (فت، ۶۷۳ ه.ق.)

شاگرد و فرزند خوانده شیخ محیی‌الدین بن عربی است و جمعی از بزرگان تصوف چون عراقی و شیخ مؤیدالدین جندی و دیگران از محضر درس و مجلس او سود جست‌اند. میان وی و مولانا جلال‌الدین رومی محبت و صحبت بسیار بوده است. از مولانا پرسیدند: نماز شما را که گزارد؟ فرمود: شیخ صدرالدین. تفسیر فاتحه مرآة‌العارفین، مفتاح‌الغیب، فصوص و فکوک و شرح حدیث و کتاب نفحات‌الهیة، که بسیاری از واردات قدسیه خود را در آن ذکر کرده است. مانند استادش طرفدار وحدت وجود و در شرح آراء ابن عربی توانا‌تر از دیگران بود.

نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی (فت، ۶۷۸ ه.ق.)

از مریدان و تربیت یافتگان محضر شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود. خرقه از او گرفت و به اذن او به شیراز برگشت و در آنجا خانقاهی بنا نهاد و به ارشاد طالبان مشغول شد. روزی فرمود که: «پیوسته وصف خال معشوق می‌کنم و این عجب که او را خود خالی نیست.» در ماه شعبان سال ۶۸۷ ه. در گذشت. فرزندش ظهیرالدین نیز در تصوف مقامی بلند یافت و او هم از مریدان سهروردی بود.

بهاء‌الدین محمد مولوی (فت، ۷۱۲ ه.ق.)

بهاء‌الدین محمد معروف به سلطان ولد در سال ۶۲۳ در لارنده دنیا آمد. فقه را از مولانا آموخت و به همراه برادر برای کسب علم به دمشق رفت. بعد از رحلت مولانا به جای پدر نشست. ابتدا حسام‌الدین چلبی این امر را به وصیت مولانا به عهده داشت، بعد از مرگ حسام‌الدین، بهاء ولد خلیفه شد و سی سال خلافت کرد و به نشر طریقت پدر پرداخت و به سال ۷۱۲ در حدود ۹۰ سالگی در قونیه در گذشت و پهلوی پدر به خاک

سپرده شد. از آثار او دیوان شعر، مثنویهای ولدنامه و رباب‌نامه و معارف و انتهاینامه را می‌توان نام برد. وی مرید پدر بود و مدت ریاضت را در طریقه مولویه برابر با کلمه «رضا» ۱۰۰۱ و معادل اسماء عظمای حق می‌دانست.

از معارف اوست:

«چو هستی خدا را برگزیدی، هستی خود را فراموش کن، چون مرادت لقای حق شد، مرادت خود را ترک کن، چون عاشق کبریایی، کبر بگذار و عاشق زار باش و در بند آزار کس مباش.»

از رباب‌نامه اوست:

حُسنِ دنیا حُسنِ عقبی هست یک پیش آن کس کور هید از دام شک
زانکه صُنع نیک و بد از صانع است هر دو را یک خافض و یک رافع است
سید حیدر آملی (فت، میانه ۷۸۲ - ۷۸۷ ه.ق.)

رکن الدین حیدر در سال ۷۱۹ ه. متولد شد. از عرفای شیعه و از بزرگان علماست و به شیخ کامل محقق نورالدین تهرانی ارادت داشت. وی شرح فصوص الحکم ابن عربی را در سال ۷۸۱ ه. به نام نصّ النصّوص آغاز کرد و در ۷۸۲ ه. آن را به پایان برد. متجاوز از سی کتاب و رساله از او باقی مانده است. از جمله: جامع الاسرار و منبع الانوار در توحید، رسالة الوجود فی معرفه المعبود، نقد النقود فی معرفه الوجود، کنز الکنوز و کشف الرموز، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه. وی فصوص الحکم ابن عربی را بر مذاق عرفان شیعی شرح کرده و کتاب المحيط الاعظم والطود الاشم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم را به شیوه تفاسیر عرفانی تألیف کرده است.

سعد الدین محمود شبستری (فت، ۷۲۰ ه.ق.)

محمود شبستری در سال ۶۸۷ هجری در شبستر تبریز متولد شد. جامع علوم معقول و منقول، مرید و شاگرد شیخ بهاء الدین یعقوب تبریزی و وحدت وجودی بود. شبستری مثنوی گلشن را در حدود هزار بیت و در جواب هفده سؤال منظوم امیر سید حسینی هروی خراسانی مرید زکریای ملتانی سرود و شاهکاری را ترتیب داد. از

کتاب دیگر او مرآت المحققین، حق الیقین و سعادتنامه را می‌توان نام برد. شصستری به سال ۷۲۰ هـ در گذشت و در شصستر مدفون شد. چند شرح بر کتاب گلشن راز نوشته شده است.

سؤال: کدامین فکر ما را شرط راه است	چرا گه طاعت و گاهی گناه است؟
جواب: در آلا فکر کردن شرط راه است	ولی در ذات حق محض گناه است
بود در ذات حق اندیشه باطل	محال محض دان تحصیل حاصل
همه عالم ز نور اوست پیدا	کجا او گردد از عالم هویدا
نگنجد نور ذات اندر مظاهر	که سُبحات جلالش هست قاهر
رها کن عقل را با عشق می‌باش	که تاب‌خور ندارد چشم خُفاش

پهلوان محمود قفالی خوارزمی (فت، ۷۲۲ هـ.ق.).

پهلوان محمود قفالی معروف به پوریای ولی، مقتدای ورزشکاران و اهل فتوت بود. او با تعدیل اندیشه ملامت و فتوت، آمیزه‌هایی از آن دو ارائه داد. اشعاری از وی باقی است که پاره‌یی رباعی و قطعه و چند غزل را شامل است. کتابی به نام کنز الحقایق را به او نسبت داده‌اند. در جوانی از پهلوانان و زورآوران بود و بعدها به تصوّف روی آورد و اهل فتوت شد. قبر او در خبوه است.

عزالدین محمود کاشانی (فت، ۷۳۵ هـ.ق.).

صاحب مصباح الهدایه و شارح قصیده تائیه ابن فارض به عربی است. در طرائق الحقایق نام وی در سلسله سهروردیه ذکر شده است. او خود از مریدان شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی و وی نیز مرید نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی است. وی شعر هم می‌گفت:

ای دوست میان ما جدایی تا کی	چون من توام این منی و مایی تا کی
با غیرت تو منی و مائی چو نماند	پس در نظر این غیر نمایی تا کی

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (فت، ۷۳۶ هـ.ق.).

وی مرید شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی است. مصنفات زیادی دارد چون تفسیر تأویلات، کتاب اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم و شرح منازل السائِرین و تحفه الاخوان

فی خصایص الفتیان. با شیخ رکن الدین علاء الدوله مباحثاتی در مورد وحدت وجود شیخ محیی الدین بن عربی داشت. جامی در نفحات الاثس یکی از مکاتبات ایشان را به طور کامل نقل کرده است. وی به سال ۷۳۶ هـ در گذشت.

گفت: «هر گاه ولایت ظاهر شود فتوت کامل گردد. طریق ولایت، اخلاق و معاملات و احوال و مکاشفات و علوم و مشاهدات است و به فنای فی الله می انجامد. طریق فتوت، تجرد اخلاق و معاملات است و به رهایی فطرت از قید جبلت منتهی می شود. تواضع، نخستین خصلت از خصال شجاعت است.»

علاء الدوله سمنانی (فت، ۷۳۶ هـ.ق.)

علاء الدوله سمنانی در سال ۶۸۷ هجری در بغداد به صحبت شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرقی رسید و در سال ۶۸۹ به هنگام مراجعت از حجاز اجازه ارشاد یافت. دارای رسائل عرفانی است که برخی از آنها به طبع رسیده است. در صوفی آباد سمنان وفات یافت. از اوست:

این ذوق و سماع ما مجازی نبود وین وجد که حال ماست بازی نبود

با بی خردان بگو که: ای بی خبران بیهوده سخن بدین درازی نبود

شیخ اوحد الدین مراغی اصفهانی (فت، ۷۳۸ هـ.ق.)

از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است. مثنوی جام جم به تقلید از حدیقه از آثار عرفانی اوست که در سال ۷۳۳ سروده است. نیز قصیده راثیه حکیم سنایی را جوابی نیکو گفته است. با صوفی نمایان مخالف بود، تهذیب نفس را مقدم بر هر چیز می دانست. از اشعار اوست:

سر پیوند ما ندارد یار چون توان شد ز وصل برخوردار

در خروشم ز صیت آن معشوق در سماعم ز صوت آن مزمار

همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بگیریم زار

مطربم پرده ها همی سازد که در آن پرده نیست کس را بار

قبر وی در شهر مراغه است و تاریخ وفات وی را جامی ۷۳۸ هـ ذکر کرده است.

امیر سید علی همدانی (فت، ۷۸۶ ه. ق.)

مرید شیخ شرف الدین مزدقانی بود. کسب طریقت پیش صاحب السربین الاقطاب علی دوستی کرد و پس از وفات وی به محضر شیخ شرف الدین محمود رسید و به اشاره وی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهارصد ولی را دریافت. مصنفات او عبارتند از: اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمربه ابن فارض و رسالات فراوان دیگر. از اشعار اوست:

جهان از عکس رویش گشته روشن اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست
حجاب توست این هستی موهوم که هرگز نور با ظلمت به هم نیست
خواجه بهاء الدین نقشبند (فت، ۷۹۱ ه. ق.)

او در طریقت اویسی بود و دست ارادت به پیری نداد ولی از محضر خواجه محمد بابا سماسی و سید امیر کلال بخاری بهره جسته و تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی یافته است. جامی از قول او نقل می کند که: «به سر توحید می توان رسید اما به سر معرفت رسیدن دشوار است.» وی مؤسس طریقه نقشبندیه (سلسله خواجگان) است و تاریخ وفات او را سال ۷۹۱ ه. ذکر کرده اند. از وی پرسیدند: سلسله شریف شما به کجا می رسد؟ گفت: از سلسله کسی به جایی نمی رسد. گفت: پیش جنازه من این بیت را بخوانید:

مفلسانیم آمده در کوی تو شیئی لله از جمال روی تو
شمس الدین محمد مغربی (فت، ۸۰۹ ه. ق.)

حدود ۷۴۹ هجری در یکی از بخشهای تبریز متولد شد. وی مرید شیخ اسماعیل سیسی است. نقل است که در یکی از سفرهای خود به مغرب (یعنی مغرب اسلامی: اندلس و اسپانیا) از دست یکی از مشایخ که نسبت او به شیخ محیی الدین بن عربی می رسید خرقه پوشید، با شیخ کمال خجندی معاصر و هم صحبت بود. شیخ عبدالله شطّار (مؤسس فرقه شطّاریها از او خرقه گرفت و به جانشینی وی منصوب شد. دیوان شعری به فارسی و عربی دارد. رساله جام جهان نمای او مشهور است. در سن ۶۰ سالگی در سال ۸۰۹ هجری

در گذشت و در سر جناب تبریز مدفون شد.

از اشعار اوست:

مر از من بستان دلبرا به جذبه خویش که نیست هیچ حجابی مرا چو من در پیش
مر از سوی من و کاینات با خود کش کز آن طرف همه نوش است و این طرف همه نیش
از آنکه با تو شدم دوست دشمن خویشم که هر که با تو بود دوست هست دشمن خویش

صاین الدین علی ترکه اصفهانی (فت، ۸۳۰ ه. ق.)

از عارفان محقق بود و در شناخت عرفان محیی الدین تبهر داشت. کتاب معروف تمهید القواعد در عرفان و شرح فصوص الحکم را نوشت و از جمله تألیفات وی: ضوء اللمعات (شرح لمعات)، اسرار الصلوة، رساله شق قمر و ساعت، تحفه علائی، نفثة المصدور اول و دوم رساله بایته، شرح حدیث عماء و شرح ده بیت از محیی الدین بن عربی است. به مکه و شام و حجاز و مصر سفر کرد و در علوم عقلی و نقلی و علوم قدیمه و غریبه چون: علم نقطه و علم حروف و علم اعداد و جفر مهارت یافت و به سال ۸۳۰ هجری در گذشت.

نثر او علمی و فنی است: «پوشیده نماند بر متیقظان کوی طلب و زیر کان دکان هوشمندی و ادب که هم چنانکه هر حرفی از حروف مُنْزَلَة قدیم که به حضرت رسالت پناه... فرود آمده هر یک بحری است مملو از لآلی حکم الهی و معارف صمدانی».

نعمة الله کرمانی (فت، ۸۳۴ ه. ق.)

نورالدین نعمة الله کرمانی مشهور به «ولی»، مؤسس سلسله نعمت اللهیه از عرفا و شعرای به نام ایران است. در سال ۷۳۰ متولد شد و «سید» تخلص داشت. او در بیان اصول و مبانی تصوف و عرفان خاصه به مذاق شیعه از مردان پرکار و فعال عهد بود. سید بعد از تکمیل علوم ظاهری به سیر و سلوک در مصر و مکه و مدینه و سمرقند و غیره پرداخت و آخر در کرمان اقامت گزید و خانقاهی در ماهان کرمان بنا کرد و در سال ۸۳۴ ه. در گذشت. کتب فراوانی از او باقی است: همچون رسائل و دیوان شعر: شیخ طریقت نعمة اللهیه بود و سه رساله در ترجمه احوال او نوشته شده که به کوشش ژان او بن در ایران به

چاپ رسیده است. رباعی زیر از دیوان شعر اوست:

ساقیا از روی لطف بی کران ساغر می ده به دست عاشقان
می به زاهد گر دهی ضایع شود می به رندی ده که می نوشد به جان
شاه قاسم انوار (فت، ۸۳۷ ه. ق.)

امیر سید قاسم انوار در حدود سال ۷۵۷ در سرخاب تبریز متولد شد. مرید شیخ صدرالدین اردبیلی بود و به صحبت شیخ صدرالدین علی یمنی، از اصحاب شیخ اوحدالدین کرمانی رسید. از وی دیوان اشعاری باقی مانده است که به قول جامی انوار کشف و عرفان و آثار ذوق وجدان از آن ظاهر است و شباهت زیادی به غزلیات مولانا دارد.

نمونه ای از اشعار وی:

دل ما به غمزه بردی رخ مه نمی نمایی به کجاست جویم ای جان ز که پرست کجایی
نه چنان خراب و مستم که توان مرا کشیدن ز طریق عشق و رندی به صلاح و پارسایی
ز سر نیاز گفتم که گدای تست جانم به کرشمه گفت: قاسم تو گدای پادشایی
به سال ۸۳۷ در هشتادسالگی در گذشت و در خانقاه خود در خرچرد جام به خاک سپرده شد.

کمال الدین حسین خوارزمی (فت، ۸۳۹ ه. ق.)

مولانا کمال الدین حسین خوارزمی شاگرد خواجه ابوالوفای خوارزمی هم در علم ظاهر و هم در تصوف از بزرگان و مقبول دربار شاهرخ میرزای تیموری بود. از آثار اوست: الاسرار و زواهر الانوار در شرح مثنوی و مقصد اقصی و ارشاد المریدین و کنوز الحقایق و ینبوع الاسرار. وی صوفی شیعه مذهب بود و حدود ۸۳۹ هجری در حمله دوم ازبکان به خوارزم شهید شد. دیوان اشعارش، به خطا، با نام منصور حلاج به طبع رسیده است.
این ابیات از اوست:

ای وجودت مظهر اسماء حسنی آمده وی ز جودت عالم و آدم هویدا آمده
برقد قدرت لباس صافی «لولاک» چست وز «لَعمرُک» بر سرت تاج معلی آمده
شاه داعی شیرازی (فت، ۸۹۶ ه. ق.)

شاه داعی ملقب به نظام الدین از سادات حسینی شیراز است. نسبتش به زید بن علی

می‌رسد. شاه در سال ۸۱۰ هجری متولد شد. مرید شیخ مرشد الدین ابواسحاق بهرامی از خلفای شاه نعمت‌الله بود. بعد از ابواسحاق بر مسند ارشاد نشست. شاه داعی مُذْکَر بود و بر سر منبر مردم را ارشاد می‌کرد. از آثار او می‌توان دیوان اشعار، شرح گلشن‌راز به نام نسایم گلشن و شرح مثنوی را نام برد. به سال ۸۹۶ در گذشت و مزار او در شیراز است. از اوست:

چیست این در گاه عشق بی‌نیاز گه جگر سوز و زمانی چاره‌ساز
گر ببخشد و بر بگیرد چاره نیست هیچ گفتن هیچ کس را یاره نیست
نورالدین عبدالرحمن جامی (فت، ۸۹۸ ه.ق.)

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و عارف نام‌آور قرن نهم در خرجرد جام به سال ۸۱۷ ولادت یافت. او را «خاتم الشعرا» شعر فارسی گفته‌اند. او همراه پدر به هرات رفت و شاگرد مولانا شهاب الدین محمد جاجر می‌شد. سپس به سمرقند رفت و به خدمت سعد الدین کاشغری رسید. جامی خواجه محمد پارسا را هم دیده بود. او مذهب حنفی داشت و به واسطه علاقه به نقشبندی به آثار محیی الدین بن عربی علاقه‌مند شد. جامی در اواخر عمر به هرات بازگشت و در آنجا به سال ۸۹۸ در گذشت. از آثار او هفت اورنگ، بهارستان، شرح فصوص الحکم ابن عربی، نفحات‌الانس و غیره را می‌توان نام برد. نثری روان و نظم‌ی شیرین دارد: در «مقدمه» نفحات‌الانس آمده است: «بارها در خاطر این فقیر می‌گذشت که به قدر وسع و طاقت در تحریر و تقریر آن (نفحات) کوشش نماید و آنچه معلوم می‌شود به عبارتی که متعارف اهل روزگار است در بیان آرد و آن را که مفهوم نشود در حجاب ستر و کتمان بگذارد و از کتب معتبره دیگر سخنان چیده و معارف سنجیده اضافه آن کرده بر لوح تبیان نگارد...»^۱ از اشعار اوست:

حمد او تاج تارک سخن است صدر هر نامه نو و کهن است
خامه چون تاج نامه آراید دره التاج نام او شاید
الله الله چه طرفه نام است این ورد دل حرز جان تمام است این^۲

۱. از مقدمه نفحات‌الانس.

۲. از مقدمه سلسله الذهب.

خودآزمایی ۱۱ و ۱۲

۱. کتابی از حسن بصری نام ببرید.
 ۲. رابعه عَدَوِیه متعلق به کدام قرن است و چه لقبی داشت؟
 ۳. طریقت بشر حافی را ذکر کنید و کتابی از وی نام ببرید.
 ۴. او کیست؟
 - الف) در سال ۲۶۱ فوت کرد.
 - ب) مقتدای اهل سُکر بود.
 - ج) طیفوریه را بنیان نهاد.
 - د) شطحیاتش در شرح شطحیات آمده است.
 ۵. لقب شیخ ملامتیه به چه کسی داده شده است؟
 ۶. او را معرفی کنید.
 - الف) معروف به زجاج.
 - ب) صاحب طریقتی است.
 - ج) مقتدای اهل صحو و هشیاری است.
 - د) مخالف حلاج بود.
- حلاج را به اختصار معرفی کنید و کتابی از وی نام ببرید.

۸. کتاب التلمع فی التصوف از ابونصر سراج است.

الف. درست ب. نادرست

۹. دو کتاب از ابو عبدالرحمان سلمی نام ببرید.

۱۰. اولین کسی که سماع و قول و غزل را در خراسان در میان صوفیان رواج داد.

الف) ابراهیم ادهم.

ب) بایزید بسطامی.

ج) حاتم اصم بلخی.

د) ابوسعید ابی الخیر.

۱۱. از ابوالحسن هجویری است:

الف) رساله قشیریه

ب) کشف المحجوب.

ج) مرآة الحکماء

د) نحو القلوب.

۱۲. خواجه عبدالله انصاری را به اختصار معرفی کنید و سه کتاب از وی نام ببرید.

۱۳. نویسنده کتاب کیمیای سعادت را معرفی کنید. و دو کتاب دیگر از همان نویسنده

نام ببرید.

۱۴. احمد غزالی را معرفی کنید و دو کتاب از وی نام ببرید.

عین القضاة همدانی

الف) مذهب حنفی داشت.

ب) نویسنده تمهیدات.

ج) در سال ۵۲۵ به دار آویخته شد.

د) رسائل عینیه را به تحریر درآورد.

۱۶. قصیده «رائیه» از ابن فارض است.

الف. درست ب. نادرست

۱۷. شیخ فرید الدین عطار را به اختصار معرفی کنید.

۱۸. این شخصیت را معرفی کنید:

الف) طریقتی را بنیان نهاده است.

ب) نویسنده عوارف المعارف.

ج) از مخالفان حکمت مشاء.

د) در سال ۶۳۲ فوت کرد.

۱۹. گلشن راز اثر کیست؟

۲۰. مؤسس نقشبندیه کیست و در چه سالی فوت کرد؟

۲۱. خواجه یوسف همدانی:

حرکت معنوی سالک را از «لا» به «الله» می داند.

ب. نادرست

الف. درست

۲۲. چهارتن از شاعران معروف عارف مسلک را نام ببرید و مهمترین کتاب آنها را ذکر کنید.

۲۳. از وی پرسیدند: «چه چیز عجیب است» گفت: «دلی که خدا را بشناسد و در وی عاصی شود.»

۲۴. خفیف شیرازی گفت: «تصوف به یاد آوردن حق در غفلت است.»

ب. نادرست

الف. درست

۲۵. نویسندگان کتابهای زیر را نام ببرید. رتبة الحیات، ولدنامه، مرصاد العباد، رسالة القشیریة.

۲۶. مؤسس طریقت نعمت اللهیه کیست؟

پاسخ خودآزماییها

پاسخ خودآزمایی (۱)

۱. عرفان به معنی شناخت است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود.
۲. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می‌گویند.
۳. دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت گویند.
۴. الف، ب، ج.
۵. نادرست
۶. تصوف، جنبه عملی عرفان است.
۷. عرفان عملی روابط و وظایف انسان را با خود و با اجتماع و با خدا بیان می‌کند.
۸. عرفان نظری، اندیشه درباره چگونگی صدور کثرت از وحدت است.
۹. عارف، راه وصول به شناخت عالم و معرفت حق را از طریق شریعت، طریقت و حقیقت ممکن می‌داند. مثال شریعت همچون علم طب آموختن است و طریقت، پرهیز کردن به موجب طب و خوردن داروها و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن دو فارغ شدن.
۱۰. راه رسیدن به حقیقت از چهار طریق: حکمت مشائی، مباحث کلامی، حکمت اشراقی و حکمت عرفانی ممکن است.
۱۱. الف) فلسفه در استدلالات خود به مبادی و اصول عقلی تکیه دارد ولی عرفان به اصول

و مبادی کشفی و قلبی.

ب) در فلسفه، خدا و جزا و اصالت دارند و مستقل هستند؛ در عرفان وجود مطلق و هستی اصیل خداست و غیر خدا استقلال ندارد.

۱۲. مشائیان، کسانی بودند که با عقل و استدلال دآوری می کردند و چون ارسطو، بنیان گذار آن، نظرات خود را در حین راه رفتن برای شاگردانش بیان می کرد به مشائیان مشهور شد.

۱۳. حکمت مشائی به وسیله ابن سینا در جهان اسلام رواج یافت.

۱۴. مؤسس و بنیانگذار حکمت مشائی، ارسطو بوده است.

۱۵. عرفان در جنبه نظری.

۱۶. عرفان در جنبه عملی.

پاسخ خودآزمایی ۲

۱. عرفان و تصوف اسلامی از روح حقیقت اسلام اقتباس شده و به مرور زمان رنگ عرفان سایر جوامع را به خود گرفته است.

۲. دال

۳. «زهاد ثمانیه» اینان هشت تن بودند و مشهورترین آنها حسن بصری و اویس قرنی است.

۴. مکتب بغداد زیر نظر جنید بغدادی اداره می شد. پیروان این مکتب را «اهل القلب» (صاحب دلان) می نامیدند و اساس طریقت آنها زهد و صحو یعنی پارسایی و هوشیاری بود.

۵. مکتب خراسان به وسیله ابراهیم ادهم بنیان گذاری شد. روش صوفیان این مکتب بر اساس ملامت استوار بود.

۶. ملامتیان صوفیانی بودند که نفی خود در برابر خالق را «ملامت» و نفی خود در مقابل خلق را «فتوت» می گفتند.

۷. شیخ و پیشوای ملامتیان، حمدون قصار است.
۸. اساس تصوف در طریقت زهد، عبادت، پیروی از سلف صالح، محبت و اخلاص، مجاهده و تمسک به احکام شریعت، توجه به حق تعالی و دور از مال و جاه دنیوی در محدوده کتاب و سنت، رابعه عدویه یکی بزرگان این طریقت است.
۹. اساس طریقت کشف و معرفت، بر این نکته استوار است که منطق عقلی به تنهایی برای تحصیل معرفت و درک حقایق موجودات، کافی نیست و اعتماد بر حواس خطاست، باید از طریق روح قوی به حقایق رسید.
۱۰. تمام مدرکات و تمام هستی از نیروی الهی است. تصوف در این مکتب، اقتدا، محبت و فناست. پیشوای این مکتب محیی الدین بن عربی است.

پاسخ خودآزمایی ۳

۱. صوفی که در راه حقیقت قدم می گذارد، سالک نامیده می شود و طریق او «ترقی» است.
۲. پیر یا مراد، ارشاد و راهنمایی مرید را برعهده دارد و نقش او در تصوف همچون پیامبر در دین است.
۳. سالک در راه معرفت حق باید به تهذیب و تکمیل نفس بپردازد و برای رسیدن به این مرحله، هشت منزل برشمرده اند و آن را مقامات نامند: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، رضا، تسلیم.
۴. بازگشت به سوی خدا.
۵. زهد در لغت ترک میل به چیزی و در اصطلاح صوفیان، بیزاری و اعراض از دنیاست. بشر حافی گوید: «زهد فرشته ای است که ننشیند مگر در دلی خالی».
۶. فقر، یعنی نیازمندی و در اصطلاح نیازمندی به الله و بی نیازی از ماسوی الله. قول حضرت محمد (ص) «الفقرُ فخری».
۷. ورع، دوری از شبهه و بیم از افتادن در کارهای نارواست.

۸. صبر، ترک شکایت از بلا به غیر خدا.
۹. در لغت به معنی اعتماد و در اصطلاح، تکیه کردن به آنچه نزد خداست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست.
۱۰. رضا، شادمانی دل است به جریان قضا: ذوالنون مصری گوید:
«شاد بودن دل است در تلخی قضا.» رابعه عَدَویه گوید:
«بنده آنگاه راضی بود که از محنت شاد شود، چنانکه از نعمت»
۱۱. الف، ب.
۱۲. حال، درخششی غیبی و باطنی است که بردل سالک می تابد. این موهبت الهی دیری نمی پاید و چون برق می گذرد. می گویند: طلب حال پس از زوال آن محال است.
۱۳. جنید گفته است: «حال، چون برق است گذرا و بی دوام، اگر بپاید از خود گفتن و خویش دیدن است.»
۱۴. ج.
۱۵. نادرست.
۱۶. «نحنُ اقربُ الیه من جبلُ الوریث» ۶۱/۵۰
۱۷. درست.
۱۸. ج و الف.
۱۹. امید و آرزو؛ در اصطلاح، تعلق قلب است به رسیدن به محبوب و داشتن امید به نزدیکی خدا.
۲۰. ابو عبدالله خفیف گفت: «رجا، شاد شدن است به وجود فضل او.»
۲۱. الف، ب، ج.
۲۲. دیدار و در اصطلاح، مشاهده خداوند به چشم دل.
۲۳. د.
۲۴. آرامش و سکون و اعتماد دل است به خدا و حاصل ایمان کامل به وحدانیت حق. جنید گفت:

۲۵. اگر صدیقی هزار سال روی به خدا دارد و لحظه‌ای از وی غافل شود، آنچه از دست می‌دهد بسی بیشتر از آن است که به دست می‌آورد.»

پاسخ خودآزمایی ۴

۱. صوفیان، برای بیان مقاصد خود اصطلاحات خاصی به کار می‌برند. آیات و احادیث را نیز مطابق ذوق و طریقت خود تأویل میکنند. و این کار را «مستنبطات» می‌نامند.
۲. زبان صوفیه مبتنی بر حواس باطن و بصیرت است، در حالی که زبان علم، بر حواس ظاهر و عقل استوار است.

۳. نادرست.

۴. حکما، اعیان ثابته را «ماهیات» خوانند که از علم به عین نیایند.

۵. نادرست.

۶. نادرست.

۵.۷

۸. تواجد از آن مبتدیان سلوک، وجد واسطه میان نهایت و بدایت، وجود، پیدایی حق در حال وجد و مواجید، احوال غیبی که به دل عارف می‌رسد.

۹. درست.

۱۰. حضرات خمس: عالم غیب، عالم شهادت، عالم عقول و نفوس، عالم مثال، عالم جامع.

۱۱. خرابات در اصطلاح صوفیان، جای عاشقان و آستان لا مکان و اهل خرابات عارفان هستند.

۱۲. خطابی که در دل سالک درآید، چون از طرف فرشته باشد، الهام؛ چون از دیو باشد، وسواس؛ اگر از نفس باشد، هواجس و اگر از جانب حق باشد، خاطر حق گویند.

۱۳. ذوق و شرب، از ثمرات تجلی پدید آید.

۱۴. درست.

۱۵. نادرست.

۱۶. الف، ب، ج.

۱۷. صفات لطفیه حق مثل رئوفیت و غفاریت؛ صفات جلالیه، اوصاف قهریه حضرت حق است: مثل قهاریت و انتقام.

۱۸. ب

۱۹. نادرست.

۲۰. فیض اقدس، تجلی حق بر خود و فیض مقدس، تجلی حق بر غیر خود.

۲۱. پوشاندن حق به لباس باطل که همان «تفرقه» است.

۲۲. سالک به اندازه‌ای به حق نزدیک شود که در او گم شود و بدو حیات جاوید یابد.

۲۳. لاهوت، روح و حیاتی است که در اشیا و اجسام سریان یابد و ناسوت، محل این نیروست.

۲۴. دقاق گفت «وقت در آن است که تو درانی، اگر به دنیایی وقت تو دنیا و اگر به عقبایی، وقت تو عقباست...»

۲۵. نادرست.

پاسخ خودآزمایی ۵

۱. الف، ج، د.

۲. الف.

۳. توحید عامه، توحید خاصه، توحید خاص الخاص.

۴. ب.

۵. در لغت، به معنی منع و نهی و در اصطلاح جوهر بسیطی است که اشیا را بدان درک کنند.

۶. انواع عقل: عقل هیولایی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد.

۷. ولایت، یعنی دوستی و در اصطلاح به مفهوم مورد لطف حق بودن و بر مریدان، اشراف و لطف داشتن. ولایت در تصوف همچون امامت در تشیع است.

۸. ۱: نبی ملزم به اظهار نبوت است. ولی چنین الزامی ندارد. ۲: هر «ولی»، «نبی» نیست، اما هر پیامبری ولی هم هست. ۳: نبی، معصوم است، «ولی» باید محفوظ باشد.
۹. اخیار، ابدال، ابرار، اوتاد، نقبا، قطب.
۱۰. کرامت بردو نوع است: کونیّه، علمیه.
۱۱. نادرست.
۱۲. نادرست.

پاسخ خودآزمایی ۶

۱. عشق، راز آفرینش، چاشنی حیات، خمیرمایه تصوف و سرمنشأ کارهای خطیر در عالم و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است.
۲. عارفان اقسام عشق را الهی، عقلی، روحانی، بهیمی و طبیعی دانسته‌اند.
۳. مراتب عشق از دیدگاه عرفا: هوی، علاقه، کلف، عشق، شغف، شغف، جَوّی، تیه، تبّل، تولیه، هیام.
۴. ج.
۵. جوانمردان، کسانی بودند که پایبندی خاصی به مسائل اخلاقی داشتند و در صورت لزوم برای دفاع از عقاید خود می‌جنگیدند.
۶. شرایط فتوت: توبه، صدق، ترک علایق، زبان راست، اقتدای درست و درب مراد برخورد بستن.
۷. الف، ب، ج.
۸. نادرست.
۹. ج.
۱۰. در قحط سالیها و گرفتاریها به کمک مردم می‌آمدند و به هنگام زورگویی حکام، در مقابل آنان می‌ایستادند.
۱۱. حارث محاسبی گفت: «جوانمردی آن بود که داد بدهد و داد نخواهد.»

۱۲. قابوسنامه اثر عنصرالمعالی؛ رسالة الفتوة از عبدالرحمان سلمی.

پاسخ خودآزمایی ۷

۱. حارث بن اسد محاسبی
۲. نادرست.
۳. ب.
۴. نادرست.
۵. الف.
۶. حکیم ترمذی و طریق آنها مبتنی بر ولایت بود.
۷. الف، ج، د.
۸. درست.
۹. شیخ عبدالقادر گیلانی. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی.
۱۰. سهروردیان، پیروان شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی بودند و عمل به فرایض دین را مقدمه وصول به حقیقت میدانستند.
۱۱. نادرست.
۱۲. الف، ب، ج، د.
۱۳. نجم الدین کبری و کتاب الاصول العشره.
۱۴. الف، ب، د.
۱۵. الف، ج، د.
۱۶. شاه نعمت الله ولی. پیروان این طریقت، مخالف با هوای نفس و بدعت و معصیت اند کسوت فقر را رضا و تسلیم می دانند، معتقد به وحدت وجودند، در نشر تشیع در هند تأثیر فراوانی داشتند.
۱۷. سید محمد نوربخش. طریقت آنها شیعی است و شعار سیاه را نشانه تعزیت شهدای کربلا می دانند.

۱۸. ب، ج.

۱۹. نادرست.

۲۰. قلندری، طرفدار تجرید و تفرید کامل است و در تخریب عادات می کوشد.

ملامی، رهروی است که عبادت و خدمت را از دیگران پوشیده نگه می دارد.

صوفی، دل به خلق مشغول ندارد و با داده بسازد.

۲۱. جلالیه، خاکساریه.

پاسخ خودآزمایی ۷

پاسخ خودآزمایی ۸

۱. خانقاه، محل خلوت، اقامتگاه و عبادتگاه صوفیان بوده است که آن را به فارسی خانگاه نیز گویند.

۲. نزد قدمای صوفیه، خانقاه، یادآور صفه، مسجدالنبی و اهل صفه است.

۳. غرض از بنای خانقاه، این بوده که فقرای صوفیه در سیر و سیاحت جایی برای استراحت و خوراک داشته باشند و اغنیا صوفیان بیابانگرد را در آنجا اطعام کنند.

۴. الف.

۵. داشتن وضو، نداشتن حب و بغض شخصی و احترام به همه صوفیان.

۶. خانقاه انوشه در نطنز؛ خانقاه شیخ عبدالصمد در نطنز؛ خانقاه شیخ علاءالدوله سمنانی، در سمنان؛ خانقاه نصرآباد در ۷ کیلومتری اصفهان و خانقاه شمسیه در غرب گنبد سلطانیه.

۷. نادرست.

۸. اف، ج.

۹. نادرست.

۱۰. خرقه ارادت، خرقه تبرک، خرقه ولایت، خرقه تصرف، خرقه توبه.

۱۱. سماع به معنی آواز و رقص صوفیانه و شنیدن شعر و تهییج به وسیله نظم و قول.

۱۲. سماع صوفیه در ابقای موسیقی تأثیر بزرگی داشته است؛ چرا که در جهان بینی صوفیه، سه رکن اصلی، عاطفه، رمز و تخیل نقش مهمی دارد.
۱۳. احمد بن حنبل و امام ابوحنیفه.
۱۴. توحید محض، حسن معاشرت، ایثار، ترک اختیار، سرعت وجد، کشف خواطر. سفر بسیار، ترک اکتساب، تحریم ذخیره و فهم سماع.

پاسخ خودآزمایی ۹

۱. درست.
۲. الف) کوبیدن خال برای شناسایی هویت مانند پوشیدن خرقة ارادت در تصوف.
- ب) بالغ بودن نوآموز (مثل سالک در تصوف) و مقاومت او در برابر مشقات.
۳. فرسته دُنا در دین زرتشت.
۴. ج، د.
۵. کاملترین نمونه ادبی عرفان یهود.
۶. الف، ب.
۷. ج.
۸. رنگ ودا، ساما ودا، یجور ودا، آثور ودا.
۹. نادرست.
۱۰. نادرست.
۱۱. معرفت نفس.
۱۲. الف، ب، ج.
۱۳. رنج، مبدأ رنج، دفع رنج، راه دفع رنج.
۱۴. الف، ب، ج، د.
۱۵. فلوطین بر سه جوهر احد، روح یا عقل و نفس معتقد بود.
۱۶. ج، د.

۱۷. به معنی معرفت، مجموعه‌ای از عقاید و جهان‌بینی و عرفانی است که در سده‌های اول و دوم پیش از میلاد در مصر، فلسطین، سوریه و بین‌النهرین رواج یافت و اصول اعتقادی آن بر نوعی کشف و شهود و اشراق مبتنی است.
۱۸. درست.

پاسخ خودآزمایی ۱۰

۱. ابوسعید ابوالخیر می‌گوید: «به عدد هر ذره موجودات راهی است به حق».
۲. حضرت علی (ع) گوید: «گفته را بگیر و گوینده را رها کن».
۳. نادرست.
۴. نادرست.
۵. می‌گویند: صدای خلق، صدای خالق است.
۶. ب، د.
۷. نادرست.
۸. ب.
۹. نادرست.
۱۰. مولانا، عطار.

پاسخ خودآزمایی ۱۱ و ۱۲

۱. الاخلاص.
۲. قرن دوم هجری، ملقب به «ام‌الخیر».
۳. طریقت زهد داشت و کتاب وی الزهد است.
۴. ابو یزید بسطامی.
۵. ابو حفص حداد نیشابوری.
۶. جنید بغدادی.

۷. حلاج در سال ۲۴۴ در شیراز متولد شد. به سبب شطح معروف خود «انا الحق» دستگیر شد و ۸ سال در زندان بود. در سال ۳۰۹ به دار آویخته شد. اولین شهید عرفان اسلامی است. الطواسین نوشته اوست.

۸. درست.

۹. طبقات الصوفیه، رساله الملامتیه.

۱۰. د.

۱۱. ب.

۱۲. در سال ۳۹۶ در هرات به دنیا آمد. در اصول مذهب اشعری داشت و در فروع پیرو شافعی بود. شریعت را پایه سیر و سلوک می شمرد از کتابهای او، مناجات نامه، کشف الاسرار و عدة الابرار، کنز السالکین.

۱۳. ابو حامد محمد غزالی و از کتابهای او: نصیحت الملوک و تهافت الفلاسفه.

۱۴. برادر ابو حامد محمد غزالی است به علت دفاع از شیطان و مجالس سماع، مورد طعن برخی قرار گرفت. در سال ۵۲۰ وفات کرد. سوانح العشاق و رساله عینیه از اوست.

۱۵. ب، ج.

۱۶. نادرست.

۱۷. شیخ فریدالدین عطار در نیشابور به دنیا آمد. مرید کسی نبوده و او یسی بوده است. مولانا در خرد سالی محضر عطار را درک کرد و همو گفت: «نور منصور بعد از یکصد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی او شد.» می گویند در سال ۶۱۸ به دست مغولان شهید شد.

تذکره الاولیاء، منطق الطیر، اسرارنامه از آثار اوست.

۱۸. ابو حفص شهاب الدین سهروردی.

۱۹. سعدالدین محمود شبستری.

۲۰. خواجه بهاء الدین نقشبند و در سال ۷۹۱ فوت کرد.

۲۱. نادرست.

۲۲. سنایی: ۱. حدیقة الحدیقه ۲. فخرالدین عراقی: لمعات. ۳. جلال الدین محمد مولوی: دیوان شمس. ۴. عبدالرحمن جامی: هفت اورنگ، بهارستان.
۲۳. ابوبکر شبلی.
۲۴. درست.
۲۵. رتبة الحیات از خواجه یوسف همدانی. ولدنامه از بهاء لدین محمد (سلطان ولد). رسالة الفشیره از ابوالقاسم قشیری. مرصاد العباد از نجم الدین رازی.
۲۶. نعمة الله کرمانی.

کتابنامه

- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- ابو علی عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، به اهتمام استاد فروزانفر تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- انصاری قاسم، رساله الملامیه، جلد بیستوششم فرهنگ ایران زمین، ۱۳۶۴.
- امام سید محمد کاظم، تصوف، تهران، نیکپو، ۱۳۴۵.
- انصاری خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، سرور مولایی، تهران، توس ۱۳۶۲.
- باخرزی، اورادالاحباب، ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، هانری کربن انستیتو ایران و فرانسه، ۱۹۶۶ م.
- بقلی روزبهان، عبهرالعاشقین، هنری کربن و دکتر محمد معین، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۹۵۸ م.
- پور نامداریان تقی، رمز و داستانهای رمزی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- حاکمی، دکتر اسماعیل، سماع در تصوف، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- حافظ محمد، دیوان، محمد قزوینی قاسم غنی، تهران، زوار، چاپ سینا، بی تا.
- جامی عبدالرحمان، اشعه اللمعات، حامدی، افست تهران، ۱۳۵۲.
- جامی عبدالرحمن، نفحات الانس، مهدی توحیدی پور، تهران، محمودی، تاریخ مقدمه

۱۳۳۶.

جرجانی سید شریف، التعريفات، المطبعة الخيرية، المنشأة بجمالية، ۱۳۰۶ هـ
جهانگیری محسن، محیی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، دانشگاه، تهران،

۱۳۵۹.

حلبی علی اصغر، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، تهران، زوار، ۱۳۵۴.
خطیب فارسی، مناقب جمال الدین، حمید زرین کوب، تهران، توس، ۱۳۶۲.
دارا شکوه محمد، سفینه الاولیا، کانپور هند، ۱۸۸۳ م.
رازی نجم الدین، مرصاد العباد، محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
رجایی محمد علی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، زوار، ۱۳۴۰.
زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۳.
زرین کوب، دکتر عبدالحسین، جستجو در تصوف، امیر کبیر ۱۳۵۷.
زرین کوب، دکتر عبدالحسین، در قلمرو وجدان، علمی ۱۳۶۹.
زرین کوب عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
سبزواری محمد ابراهیم، (وثوق الحکما) شرح گلشن راز، تهران ۱۳۶۶.
سجادی سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
سجادی سید علی محمد، جامعه زهد، (خرقه و خرقه پوشی)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.

سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، نیکلسون، افست تهران، ۱۹۱۴ م.
سلمی عبد الرحمن، کتاب الفتوة، سلیمان آتش، آنکارا، ترکیه، ۱۹۷۷ م.
سنایی غزنوی، حقیقة الحقیقة، مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
سهروردی شهاب الدین عمر، عوارف المعارف، عبدالحلیم محمود - محمود بن الشریف،
دارالکتب الحدیثه، مصر، ۱۹۷۱ م.

عبدالصمدی محمود، سیری در تصوف و عرفان، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۵۹.

عراقی فخر الدین، لمعات، ضمیمه دیوان، سعید نفیسی، سنایی، ۱۳۳۵.

- عطار فریدالدین، تذکرة الاولیاء، محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۴۶.
- عطار فریدالدین، منطق الطیر، صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.
- عین القضاة همدانی ابوالمعالی، تمهیدات، عقیف عسیران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- غزالی احمد، سوانح، نصرالله پورجوادی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- غزالی محمد، احیاء علوم الدین، باهتمام الدكتور بدوی طبانة مصر، ۱۹۵۷ م.
- غزالی محمد، کیمیای سعادت، حسین خدیوچم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- غزالی محمد، وجد و سماع، حسین خدیوچم، تهران، خواجه، ۱۳۵۹.
- غنی قاسم، بحثی در تصوف، تهران، چاپخانه مجلس چاپ اول، ۱۳۳۱.
- غنی قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، بانک ملی، ۱۳۲۲.
- فاخوری حنا - جر خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، زمان، ۱۳۵۵.
- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، امیر کبیر، ۱۳۴۷.
- القاشانی کمال الدین عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، محمد ابراهیم کمال، افست ایران، بیدار، ۱۳۷۰.
- قطب الدین اردشیر عبادی، یوسفی غلامحسین، التصفیه فی احوال المتصوفه، (صوفی نامه)، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- کاشی عزالدین عمر، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، جلال الدین همایی، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵.
- کبری نجم الدین، آداب الصوفیه، مسعود قاسمی تهران، زوار، ۱۳۶۳.
- کلابادی ابوبکر محمد، التعرف لمذهب اهل التصوف، عبدالحلیم محمود - طه عبدالباقی سرور، قاهره، ۱۳۸۰ هـ - ۱۹۶۰ م.
- کلینی ابوجعفر محمد، اصول کافی، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی تهران، اسلامیة، چهار مجلد، بی تا.
- گولپینارلی عبدالباقی، تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، نشر

دریا، ۱۳۷۰.

گولپینارلی عبدالباقی مولانا جلال الدین، زندگانی فلسفه... ترجمه توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات. ۱۳۶۳.

لاهیجی محمد، شرح گلشن راز، کیوان سمیعی، تهران، محمودی، ۱۳۳۷.

ماسینون ل.، اخبار الحلاج، باریس، مطبعة القلم و مكتبة لاروز، ۱۹۳۶ م.

مجاهد احمد، مجموعه آثار فارسی، احمد غزالی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

مصاحب غلامحسین، دائرة المعارف فارسی، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۶.

مولوی جلال الدین محمد، دیوان غزلیات، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۵.

مولوی جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، رینولد نیکلسون، تهران، علمی، بی تا.

مولوی جلال الدین محمد، مجالس سبعة، توفیق سبحانی، انتشارات کیهان، ۱۳۶۵.

منور محمد، اسرار التوحید، فی مقامات شیخ ابی سعید، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.

نایب الصّدر معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، دکتر محمد جعفر محبوب، سنایی، ۱۳۴۵.

النبهانی، جامع کرامات الاولیاء، بیروت، ط ۳، ۱۹۷۴ م.

نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، ماریژان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، طهوری، ۱۳۵۰ ه. ش.

نفیسی سعید، سرچشمه تصوف در ایران، تهران فروغی، ۱۳۴۶.

نیبرگ، ه. س.، دین های ایران باستان، دکتر سیف الدین نجم آبادی، مرکز ایرانی فرهنگ ها، ۱۳۵۹.

نیکلسون رینولد، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، توس، ۱۳۵۸.

ورمازرن، مارتن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادزاد تهران، دهخدا، ۱۳۴۵.

هجویری علی بن عثمان، کشف المحجوب، با مقدمه قاسم انصاری ژو کوفسکی، تهران، طهوری، ۱۳۵۹.

هدایت رضا قلی خان، ریاض العارفین، تهران، کتابخانه مهدیه، ۱۳۱۶.

